

سال پانزدهم - شماره پیاپی ۱۷۰ - اول فروردین ۱۴۰۳ - ۷ دلار

AZADI

No 2 Vol.15 ; 21 March., 2024. Published by Pars Mass Media, Inc.

آزادی
نشریه ماهانه

اجتماعی، ادبی، هنری



همه ساله بخت تو پیروز باد
شبان سیه بر تو نوروز باد
حکیم ابوالقاسم فردوسی

با آثاری از: * مرتضی ایرانی * زنده یاد دکتر طلعت بصری * کیخسرو بهروزی * مرتضی پاریزی * الکس تمرز * بهمن چهاردهی
* اشرف حمیدی * هادی خرسندی * الهه خوشنام * مجیدزنده * دکتر منصور سیاوشی * تیمور شهابی
* دکتر محمدشهبازی * روحپور شیرانی * دکتر محمدعلی صوتی * دکتر زهرا کریمی پور * دکتر رزمی کهن * آذر گل آرا
* مایکل مَبَشَری * پروفیسور کاظم ودیعی * ک. هومان * غزاله یزدی

صفحه	نویسنده	عنوان مطالب
صفحه ۲	مرتضی پاریزی	یادداشت
صفحه ۴	-	پیام های شما
صفحه ۶	دکتر کاظم ودیعی	دومقاله از دکتر ودیعی
صفحه ۸	-	همراه انقلاب (دردنیای مجازی)
صفحه ۱۰	کیخسرو بهروزی	همراه آفتاب
صفحه ۱۲	ک. هومان	آیادولت اسرائیل اشغالگراست؟
صفحه ۱۴	مجید زندیه	خائنین و خادمین ایران
صفحه ۱۶	زنده یاد دکتر طلعت بصاری	چهره شیرین
صفحه ۱۷	-	بچه ها آی بچه ها
صفحه ۱۸	رشید شهردان	اختلاف بین تقویم زرتشتیان و...
صفحه ۲۰	تیمور شهبانی	درام القرای اسلامی چه خبر؟
صفحه ۲۱	ترجمه روحپرور شیرانی	اسانس ها یاروغنهای معطر
صفحه ۲۲	-	کوتاه وخواند نی، پرسش وپاسخ
صفحه ۲۶	الهه خوشنام	غلامحسین ساعدی و...
صفحه ۲۸	ک- هومان	کمونیسم مکتبی در تقابل با...
صفحه ۲۹	بهمن چهار دهی	جسته وگریخته
صفحه ۳۰	ترجمه دکتر محمدعلی صوتی	هنر جنگ
صفحه ۳۲	-	درپند نیلی شعر و غزل
صفحه ۳۴	دکتر محمدشهبازی	بهاریه در شعر شفیعی کدکنی
صفحه ۳۵	مرتضی ابرائی	لشکر اسلام یا نیروهای نیابتی
صفحه ۳۶	هادی خرسندی	با هادی خرسندی
صفحه ۳۷	-	غم مخور
صفحه ۳۸	آذر گل آرا	خانه پدری (داستان کوتاه)
صفحه ۴۰	-	دانستنیهای پزشکی
صفحه ۴۱	الکس تمرز	ابوالعلاء معری
صفحه ۴۲	سردار بینا	تعصب و تبعیض
صفحه ۴۳	دکتر زهرا کریمی پور	ملا نصرالدین وطنز
صفحه ۴۴	دکتر منصور سیاوشی	اندیشه های ناب
صفحه ۴۵	-	جدول کلمات متقاطع و چیستان
صفحه ۴۶	اشرف حمیدی	بازارکاشان
صفحه ۵۰	غزاله یزدی	هنر هفتم

آزادی

نشریه ماهانه
اجتماعی - فرهنگی - هنری
شماره ۱۷۰ - سال پانزدهم
فروردین ۱۴۰۳
ازانتشارات رسانه گروهی پارس
مدیر مسئول: مرتضی پاریزی
زیر نظر شورای نویسندگان
AZADI Monthly Magazine
Chief Executive:
Morteza Parizi
Publisher:
Pars Mass Media, Inc
P.O.Box 455
Westwood, MA 02090

آزادی در کوتاه کردن و اصلاح مقالات آزاداست. نویسندگان خود مسئول نوشته های خود هستند و آزادی در قبال موضوعات مطرح شده در مقالات هیچگونه مسئولیتی را نمی پذیرد.

حق اشتراک ذکر شده در فرم درخواست اشتراک فقط برای داخل آمریکا است و برای خارج از آمریکا، اشتراک یکسال ۶۰ دلار با اضافه هزینه پست است. برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن زیر از ساعت ۹ صبح تا ۵ بعد از ظهر به وقت شرق آمریکا تماس بگیرید.

Tel:(781)493-2212

ویا از طریق ئی میل به آدرسهای زیر با ما در ارتباط باشید

azadi@parsmassmedia.org
azadimagazine@aol.com

آرشیو مجله در آدرس زیر برای همگان قابل دسترسی است :
www.parsmassmedia.org

لطفاً چکهای خود را فقط در وجه
Pars Mass Media

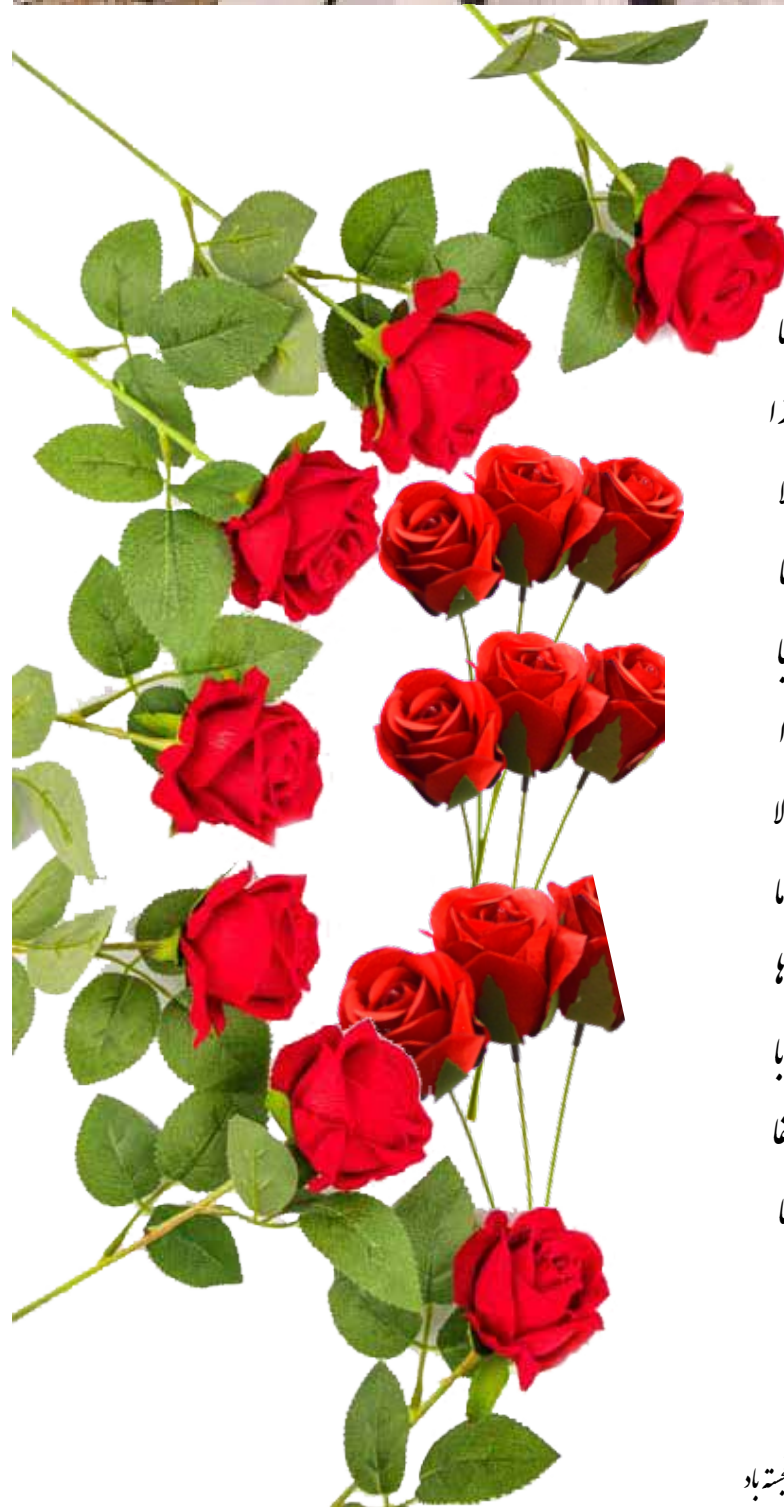
ارسال فرمائید

بخش انگلیسی از صفحه ۵۲ مطالعه فرمائید



بجای یادداشت

نوروز



کویی ز ازل تو بوده ای بابا
در طی هزاره هست شادی زا
بی شرم ندیده ای بجز ملا
بر مشگل مردمانش بینا
از دورترین دیار و کشور دنیا
در کاخ شمان صفویشان پیدا
در سایه قدرت شه والا
جز مردم خون به دل شده همچون ما
جای طرب است غم در دل ما
بگشته کمر برای نان، بابا
امروز به جاسی جشن پر غوغا
شادی چه نکوست روزنو، اما
مرتضی پاریزی

ایران من ای همیشه پابرجا
ای جاه و جلال جشن نوروزت
از کوروش و داریوش تا اکنون
چشمان شمان تو، زهر سونی
در سال نو و زمان نوروزی
مردان بزرگ با دو صد هدیه
نمی ز جحسان باستان بودی
امروز کسی سرخ ما کی گیسو
اینک که به پانگیم جشن نوروز
مادر به عزای پور بنشته
این است نصیب مردم ایران
باین همه، هم وطن تو شادی کن

نوروز ۱۴۰۳ خورشیدی

نوروز باستانی بر همه ملت ایران، خوانندگان عزیز آزادی و نویسندگان عزیز ما بخت باد



کار بسیار نیکو

روی جلد شمارهٔ گذشته را به چاپ عکس زیبایی سپهبد نادر جهانبانی اختصاص داده بودید. این یادآوری بسیار بجا و کاری پسندیده بود. رژیم سابق میلیون ها دلار برای تربیت خلبان های نیروی هوایی خرج کرد و آخوندها بدون هیچ حساب و کتابی هم ارتش را نابود کردند و هم پرسنل باارزش آن را دربیادگاه خود به مرگ محکوم کردند. وقتی رهبران مملکت برمبنای عقل وخرد حکومت نکنند نتیجه بهتر از این نمی شود.

من خود شخصا افتخار داشتم که تحت فرماندهی و رهبری تیمسار جهانبانی در نیروی هوایی شاهنشاهی خدمت کنم. آنچه شما نوشتید مسلما با توجه به صفحات مجله اندکی از بی شماربود. هرچه دربارهٔ این تیمسار خلبان و دیگر خلبان های عزیز نیروی هوایی شاهنشاهی گفته شود و نوشته شود باز کم است.

روح همهٔ افسران ودرجه داران و همافران ایران شاد و یادشان جاودان باد.

یکی از پرسنل نیروی هوایی شاهنشاهی- کالیفرنیا

تکرار نفرت

در صفحهٔ ۷ شماره پیش مطلبی از آقای دکتر ودیعی بود تحت عنوان: « تکرار نفرت راه حل نیست.»

ایشان می نویسند:« همه جا رسانه های غرب درسانسور اخبارندوواقعیت ها به مردم نمی رسند...»

به قول معروف جاننا سخن از زبان ما می گویی. رسانه های غرب یک



حکومت جمهوری اسلامی است. بازهم از قلم آقای دکترودیدیعی سپاسگزارم و نوشته های ایشان را با شوق همیشه می خوانم و می آموزم سهراب- ج. غرب آمریکا

حروف خواناست

در صفحه پیام ها درشماره پیش ازقول آقای دریاوش نوشته بودید که حروف ریز است و این که چرا عکس خودتان را چاپ نمی کنیدو چندمورددیگر...

من از نخستین شمارهٔ مجله شمارا دارم و حروف مجله اتفاقا دراوایل کار خیلی ریزتربود . الآن حرف کاملا قابل خواندن است. عکس هم به قول شما هرکس روشی دارد . خودمن هم از دراختیار گذاشتن عکسهاییم به دیگران زیاد خوشم نمی آید. حتی در آلبوم خانوادگی ماهم من همیشه عکاس هستم و در کمتر عکسی دیده می شوم.

درمورد تعریف از مجله دراین صفحه همان گونه که خودشما پاسخ دادید دیگران تعریف می کنند و تعریف دیگران مایهٔ سرفرازی است.

خداقوت . به راه خود ادامه دهید. با سپاس- مجید - و. ماساچوست

تاریخچه نیروی هوایی

درشماره پیش با چاپ عکس زنده یاد جهانبانی مرا به یاد کتابی انداختید که درزمان رژیم سابق به مناسبت جشنهای دوهزارویانصد ساله بانام « تاریخچهٔ نیروی هوایی شاهنشاهی» توسط نیروی هوایی منتشر شد. از کجا می توانم یک نسخه از آن را بدست بیاورم. باسپاس:۱-ا. از تکزاس



کنم نام مراهم درلیست خوانندگان نسخهٔ دیجیتال یادداشت بفرمایید. برایتان آرزوی موفقیت و تداوم انتشار ماهنامه بصورت دیجیتال رادارم.

از بوستن - م.ق

۱۳۳۲ به زبان انگلیسی

مدتی پیش نوشتید که کتاب ۱۳۳۲ نوشتهٔ خودشما به زبان انگلیسی بزودی منتشر می شود. اما هنوز از آن خبری نشده است. آیا از چاپ آن منصرف شدید؟! اگر قراراست بزودی چاپ شود لطفا نحوهٔ خرید آن را به ما اطلاع دهید.

بااحترام افسون- ایرانی نیویورک خانم ایرانی حتما نام فامیل شما مستعاراست. به هرحال از توجه وعلاقه شما به مطالعه کتاب سپاسگزارم. اکنون نزدیک دوسال است که کتاب من نزد ناشر است وهنوز نوبت چاپ آن نرسیده است. خودمن آن را منتشر نکردم چون آه دربساط نیست. اما مجبورم اگر ناشر بزودی آن را منتشر نکند خودم آن را چاپ و توزیع کنم. حتما خبرش را در آزادی خواهید خواند.

گویندهٔ خوش صدا

از خبر درگذشت فریدون دائمی گویندهٔ خوش صدا و برنامه ساز رادیووتلوویزیون بسیار ناراحت شدم. مثل این که دیروز بود درسینما رادیو سیتی نشسته بودم و قبل از شروع کامیابی دارم.

فیلم اصلی، آنونس فیلمهای آینده را می دیدم . فریدون دائمی با آن صدای جادوئی اش می گفت: اکنون این فیلم را به عجایب هفتگانه اضافه کنید. صدایش شنونده را بخود جذب می کرد. افسوس که فریدون دائمی به سکوت دائمی رسید.

به خانواده اش و همه دوستداران صدایش تسلیت می گویم.

اردوان- ک. کالیفرنیا

شادباش

بادرود من از خوانندگان پروپاقرص ماهنامه آزادی هستم وهمهٔ مطالب آن را بادقت می خوانم. درشماره پیش از برگزاری جشن صدسالگی هنرمند عزیز آقای محمدعلی دولتشاهی نوشته بودید. ازقول من خدمت ایشان جشن تولد صدسالگی را شادباش بگوئید . برای ایشان و خانواده شان آرزوی بهترین هارا دارم.

همچنین برای دکترهمايون آرام نیز آرزوی بهبودی و سلامتی دارم. برقرارباشید ومانا.

بااحترام بسیارق-ارجمندشرق آمریکا ازطرف آقای دولتشاهی ودکتر آرام از مهرشما سپاسگزاری می کنیمومتقابلا برای شما بهترین هارا آرزو داریم.

اشتراک مجله

باسلام و عرض تهنیت بمناسبت فرارسیدن نوروز .درشماره پیش در صفحه پیام ها نوشته بودید که از سال آینده مجله بصورت

ازدوستان عزیز آقایان دکتر بهفرین ، مجید زندیه، حسین قهرمانی، بهمن کیمیاجی، محسن مینائی، آلن یزدانی، دکتر محمد-ف، دکتر ساسان ط. حسین صوتی و بانوان دکتر رزمی کهن ودکتر زهرا کریمی پور ومشترکین گرامی که باپرداخت کمی بیش از حق اشتراک، بخشی از هزینه چاپ ماهنامه آزادی را دراین ماه تأمین کرده اند بی نهایت سپاسگزاریم.

درضمن به آگاهی خوانندگان عزیز می رسانیم کسانی که حق اشتراک سال گذشته را نپرداخته اند لطفا بپردازند . کسانی که حق اشتراک سال آینده را تا آخر ژانویه نپرداختند به معنی آن است که خواستار تمدید اشتراک خود نبودند ومجله از شماره ۱۶۹ برای آنها ارسال نشد.

ماهنامهٔ آزادی

دیجیتال منتشر می شود. من از هم اکنون ماتم گرفته ام که تکلیف من و امثال من که با کامپیوتر سروکار نداریم چه می شود؟ آیا هیچ راهی نیست که از این تصمیم خود منصرف شوید؟ دوستدار شما- علی محمد ص. نیویورک

دوست عزیز ما چه بخواهیم چه نخواهیم مجبوریم با تکنولوژی پیش برویم. آیا شما قبول می کنید که مثل سابق لباس های خود را درسرما زمستان در طشت آب سرد بشوئید؟ مسلما نه. آیا می توانید برای مسافرت از نیویورک تا واشنگتن با اسب یا الاغ مسافرت کنید و چندروز درراه باشید. حتما خیر. انتشارات بصورت دیجیتال نیز همین حکم را دارد. بجای هزینه های سرسام آور چاپ و پست می توان از ایمیل استفاده کرد که هزینه بسیار کمی دارد. به روزنامه ها و مجلات بزرگ آمریکا نگاه کنید که اکثرا دیجیتالی منتشر می شوند. ازاین گذشته همهٔ ما با امید زنده ایم شاید یک اتفاق عجیب و غریبی بیفتد که مارا از این ورشکستگی نجات دهد و بتوانیم دوباره مشترکین عزیزی چون شمارا در کنار خود داشته باشیم. ازالآن ماتم ۸-۹ ماه دیگر را نگیرید.

ازاینها گذشته انتشار بصورت دیجیتال بهتر از تعطیل شدن دائم است. اینطور نیست؟ بنده هم متقابلا فرارسیدن نوروز را به شما وخانوادهٔ عزیزتان شادباش می گویم.

ازدوستان عزیز آقایان دکتر بهفرین ، مجید زندیه، حسین قهرمانی، بهمن کیمیاجی، محسن مینائی، آلن یزدانی، دکتر محمد-ف، دکتر ساسان ط. حسین صوتی و بانوان دکتر رزمی کهن ودکتر زهرا کریمی پور ومشترکین گرامی که باپرداخت کمی بیش از حق اشتراک، بخشی از هزینه چاپ ماهنامه آزادی را دراین ماه تأمین کرده اند بی نهایت سپاسگزاریم.

درضمن به آگاهی خوانندگان عزیز می رسانیم کسانی که حق اشتراک سال گذشته را نپرداخته اند لطفا بپردازند . کسانی که حق اشتراک سال آینده را تا آخر ژانویه نپرداختند به معنی آن است که خواستار تمدید اشتراک خود نبودند ومجله از شماره ۱۶۹ برای آنها ارسال نشد.

ماهیانهٔ آزادی برای کشورهای مختلف به شرح زیر است:

آمریکا ۷۰ دلار
کانادا ۱۲۰ دلار
اروپا ۱۷۰ دلار
خاورمیانه ۱۸۰ دلار
استرالیا ۲۰۰ دلار
اشتراک نسخه دیجیتال سالانه ۲۰ دلار در سراسر جهان است
حق اشتراک برای یکسال پیشاپیش و فقط باچک یا مانی اردر دریافت می شود

رویدادهای
فروردین ۱۴۰۳
۲۰۲۴ میلادی ۲۵۸۳
شاهنشاهی

چهارشنبه اول فروردین

(۲۰ مارس) جشن نوروز /

پنجشنبه ۲ فروردین (۲۱ مارس)

عیدنوروز

جمعه ۳ فروردین (۲۲ مارس)

عیدنوروز وروز جهانی

هواشناسی

شنبه ۴ فروردین (۲۳ مارس)

عیدنوروز

دوشنبه ۶ فروردین (۲۵ مارس)

زادروز آشو زرتشت،

اَبَرانسان بزرگ تاریخ

سه‌شنبه ۷ فروردین (۲۶ مارس)

روز جهانی تئاتر

جمعه ۱۰ فروردین (۲۹

مارس) جشن آبانگاه

دوشنبه ۱۳ فروردین (اول

آوریل) جشن سیزده به در

جمعه ۱۷ فروردین (۵ آوریل)

سروش روز، جشن سروشگان

شنبه ۱۸ فروردین (۶ آوریل)

روز جهانی بهداشت

یکشنبه ۱۹ فروردین (۷ آوریل)

فروردین روز، جشن

فروردینگان

پنجشنبه ۲۳ فروردین

(۱۱ آوریل) روز دندانپزشک

شنبه ۲۵ فروردین (۱۳ آوریل)

روز بزرگداشت عطار

نیشابوری

پنجشنبه ۳۰ فروردین

(۸ آوریل) روز علوم

آزمایشگاهی، زادروز حکیم

اسماعیل جرجانی

۱- باهمی های آمریکا واسرائیل



آیا اسرائیل و آمریکا در تشخیصی ها از هم دور می شوند، یا اینکه آمریکا در یک نوع پنهان کاری «من میگویم ولی تو کارت را بکن» است؟

از پس یورش حماس به اسرائیل این کشور خود را در جنگ نشان داد اما از هفته دوم جهانیان حس کردند که اسرائیل به افراط می رود. پس سازمان ملل ورؤسای جمهور کشورهای دموکرات غرب ندا دادند بربیک توقف یا یک آتش بس قطعی زیرا خشم اسرائیل می رفت به جنگ کور یعنی زدن بدون در نظر گرفتن هدف. باید گفت حتی روسیه کشوری که بعد از تأسیس اسرائیل از اولین ها بود در شناسائی آن در تقاضای توقف جنگ یا آتس بسی مدت دار اصرارها کرد. هر چند خود در جنگ بود با او کراین. پوتین حتی دست زد به سیروسفری بمنظور گفتگو با اعراب تا مهار کنند شرارهٔ غضب

طرفین متخاصم را. کوشش های آمریکا و وزیر خارجه آن کشور و فرستاده های سازمان ملل ورؤسای جمهور اروپای متحد به هیچ وجه در ارادهٔ جنگ علیه حماس و سراسر غزه به ثمر نرسید و در مراسم نونل، پاپ فریاد زد: «جنگ جنون است».

در حقیقت دنیای دیپلماسی با پدیده ای تازه رو بروست. زیرا در جنگهای کوتاه و محلی و حتی در جنگ های دراز جهانی دیده شده است که رزم آوران و طرف در خطوط جبهه ها در ایام مقدس با توسل به اخلاق مؤمنان دست از جنگ می کشند و حتی می روند به خواندن سرودهای دینی. این همه یک دندگی از سوی اسرائیل امروز که چپ و راست متحد هم اند ریشه در چه دارد؟ نتائیا هو در دوران نخست وزیری خود در فرصتی مهم رسماً گفت: «اسرائیل کشوری است دموکرات

(۱) - تفسیر این واقعه یعنی خبرسانی ژنرال سی سی ویی اعتنائی بر آن از سوی دولت و شخص نتائیا هو از مهمات این واقعه نیست. و تا امروز هیچ مرجع بر آن نرفته که واقعه چرا روی داده است؟

یورش کور و سهمناک حماس کار دولت افراطی نتائیا هو را نه تنها آسان کرد بلکه چون پای حب وطن در کار بود احزاب مخالف به اتحاد با او شدند و رفتند به تشکیل یک دولت زمان جنگ که ادامه دارد. موضع فعلی دولت آمریکا آن است که در شورای امنیت سازمان ملل به هر قطعنامه توقف کوتاه یا آتش بس رأی می دهد و نه به قطع جنگ به بهانه عدم دخالت یا به دلیل آنکه حماس به تشجیع و سوء استفاده نرود. نکته ای که رسانه ها آن را نمی نویسند جز به ابهام و کوتاهی این است که در این جنگ حساب های غزه و حماس بهم آمیخته شده اند. زیرا حماس یک گروه مسلح انقلابی است ساکن غزه. و غزه سرزمینی است جزء فلسطین. اما استقلال داخلی آن شناخته شده است. باری فلسطین محمود عباس و رمله پایتخت آن همان اردن غربی است و غزه در ساحل شرقی مدیترانه است که جای جغرافیایی مهمی است در استراتژی ها.

نکته ای که به دستور رسانه ها بر آن اعتنا نکرده و نمی کنند تا هم امروز همانا بی اعتنائی نتائیا هو به تذکرات رئیس جمهور آمریکاست. زیرا همین نتائیا هو نخست وزیر و فرماندهٔ ادامهٔ جنگ بعهده دلند ترامپ چنان از آمریکا حرف شنوایی می کرد که به تغییر پایتخت اسرائیل از تل آویو به اورشلیم تن داد. و دنیا شاهد آن مراسم شد. هر چند با رفتن ترامپ آن طرح خشکید.

(۱) - تفسیر این واقعه یعنی خبرسانی ژنرال سی سی ویی اعتنائی بر آن از سوی دولت و شخص نتائیا هو از مهمات این واقعه نیست. و تا امروز هیچ مرجع بر آن نرفته که واقعه چرا روی داده است؟

نکته ای که به دستور رسانه ها بر آن اعتنا نکرده و نمی کنند تا هم امروز همانا بی اعتنائی نتائیا هو به تذکرات رئیس جمهور آمریکاست. زیرا همین نتائیا هو نخست وزیر و فرماندهٔ ادامهٔ جنگ بعهده دلند ترامپ چنان از آمریکا حرف شنوایی می کرد که به تغییر پایتخت اسرائیل از تل آویو به اورشلیم تن داد. و دنیا شاهد آن مراسم شد. هر چند با رفتن ترامپ آن طرح خشکید.

نوروز اگر هدیهٔ آسمان ها نباشد، هدیه ای است فضائی به سرزمینی یکتا در فرهنگ مردمان ساکن آن، که می شود ایران و سرزمین هائی که- در زبان و ادب و آداب و بعضی عادات- متأثر از ایرانند.

نوروز هدیهٔ آسمان هاست. زیرا اگر کره زمین در چرخش به گرد خورشید و طی مدار مربوط آن گونه که بوده و هست نبود، نوروز ماهم این گونه که هست، نصیب ما نمی بود.

اما نوروز فضائی هم هست اگر آن را به آسمان ها و آسمان گراها نسبت ندهیم.

بر رویهٔ این زمین، نوروز در همه جا نیست و ویژهٔ این جائی است که هست. یعنی در پهنهٔ جغرافیائی ایران سواور به قول حریف نادر دوازسوی دیگر طالب گسترش سرزمین هاست تا به قدرتی قابل قبول منطقه تبدیل شود. البته برای تحقق این آرزو

مردم اسرائیل رابه یک جنگ دائمی می برند زیرا هیچکس قادر نیست منکر تاریخ دراز فلسطین و فرهنگ و تمدن آن سرزمین شود.

اگر سازمان ملل و دول غرب و اعراب منطقه به فلسطین کمک مالی می کنند این مهم دلیل و حجتی دارد و آن این که موجودیت تاریخی و حقانیت مردمان و ارزشمندی فرهنگ و تمدن آن قابل انکار نیست. واقوام یهود برون و درون کشور اسرائیل که فرهنگ و زبان و ادبیات و تمدن خود را دارند می توانند به مجاورت با فلسطین حق دهند. زیرا خاورمیانه و نزدیک، سرزمین پیمبرانی است که کلام و پیام آنها جهانی شده است.

به بهانهٔ سخنان اخیر آقای نتائیا هو که: «جنگ را علیه غم هزینه های گزاف ادامه می دهیم» این سؤال نایجانست که این هزینهٔ بقیه: در صفحه ۴۹

ماه و اندی بعد از انقلاب رو کرد به نشر و پخش خرافات به بهانهٔ نوروز مگر بتواند عزا را جای شادی، جنگ را جای صلح و شهادت را جای زندگی بنمایاند. ولی مردم ایران از روزها قبل، سبزهٔ خود را کاشتند و بر نشانند به هر جا و مراسم چهارشنبه سوری را با شعف برگزار کردند تا به سفرهٔ عید رسند و راهی سبزه بدر. و عشق به خویشتن و کسان را به پهنای سرزمینمان نشان دهند. من هنوز در وطن بودم و دو نوروز را دیدم در خفیف ترین حال از سوی انقلاب کرده ها و نزد مردم روستاها و شهریان که اولی از هیبت و افسون نام نوروز بخود رنجه بود و نزد دیگران شکوه و مهر آوری ها از گرم سینه ها به رخسارها نشسته می شد.

مردم از گل یخ زمستانه تا شکوفه های بادام بن ها و نای نرگس را در سبزه های خود کاشته به رخ عدوی می گذرد.

این که ما مردم ایران تقویمی داریم و فصولی چهارگانه که نام هر فصل مشخصهٔ معنای آن است استثنائی است افسونگر...

رفیقی دارم که هر سال به نوروز به من می نویسد: «نوروز در ایران» و مثل من نمی نویسد «نوروز اینجائی مان مبارک». حق با اوست که این جشن یگانه در اصل و نسب خود در وطن وزادگاه خود یادشود. اما: اندکی هم حق با من است که به

وطنم راهم نمی دهند. ولی بار فرهنگی من از ذهن ایرانی نوروزی من جدا نشده است. این زمستان دوری از وطن می گذرد و روسیاهی به نظام می ماند که هرگز طی چهل و چند سال نتوانست پی برد به ارزش نوروز و وحدت بخش ما که به خودی خود حامل سیاست هم

نظام در همان نوروز اول، یعنی یک ماه و اندی بعد از انقلاب رو کرد به نشر و پخش خرافات به بهانهٔ نوروز مگر بتواند عزا را جای شادی، جنگ را جای صلح و شهادت را جای زندگی بنمایاند. ولی مردم ایران از روزها قبل، سبزهٔ خود را کاشتند و بر نشانند به هر جا و مراسم چهارشنبه سوری را با شعف برگزار کردند تا به سفرهٔ عید رسند و راهی سبزه بدر. و عشق به خویشتن و کسان را به پهنای سرزمینمان نشان دهند. من هنوز در وطن بودم و دو نوروز را دیدم در خفیف ترین حال از سوی انقلاب کرده ها و نزد مردم روستاها و شهریان که اولی از هیبت و افسون نام نوروز بخود رنجه بود و نزد دیگران شکوه و مهر آوری ها از گرم سینه ها به رخسارها نشسته می شد.

مردم از گل یخ زمستانه تا شکوفه های بادام بن ها و نای نرگس را در سبزه های خود کاشته به رخ عدوی می گذرد.

۲- نوروز جشنی یگانه

ادبا و شعرای ما و حتی هنرمندان نوروز را قرین آزادی از خرافات تحمیل شده مذاهب دیده پس در اثر خود پرچم می و می خوارگی رابه عمد علیه دین فروشان بلند می کنند و حافظ قهرمان خستگی ناپذیر این رزمگاه است.

«هیچکس قصهٔ ما را ننوشت.» نزد او شدم و پرسیدم کمکی لازم است و شنیدم که به آهستگی گفت: «توهم نمی توانی کمک کنی. من بهائی ام و لامکان. با او دوست شدم و بعدها قصه ای به همین نام نوشتم که چاپ شد. او در خانه ای مقیم شد و چندسال بعد حقوق خود را گرفت و راهی کشور سردی شد و به من نوشت که بنویس: هزاران هزار طی ده سال اول انقلاب مثل آن جوان قربانی باور خود شدند و میلیون ها تن جوان شهادت گرا نیز.

تصویری که از نوروز در ذهن است همیشه آمیخته است با جوّ هوای تازه رس بهاری و سپس شعف گرما بخش خانه و خانواده. و این دو اصیل اند و مانند گار.

اما ادبا و شعرای ما و حتی هنرمندان نوروز را قرین آزادی از خرافات تحمیل شده مذاهب دیده پس در اثر خود پرچم می و می خوارگی رابه عمد علیه دین فروشان بلند می کنند و حافظ قهرمان خستگی ناپذیر این رزمگاه است. در این رزمگاه شعرای قرون ۶ و ۷ و ۸ ما در مبارزه علیه خرافات شاهکارها بجا نهاده اند...

این مهم را قدری بر رسیدم دیدم در انقلاب مشروطه بسبب حضور رهبران روحانی، ادبا قدری با احتیاط عمل کرده اند.

مملکت به تمامی، بعد از قاجار در عقب ماندگی ها بود. به حدی که بانوان تحصیل کرده شاعر و ادیب از رنج خود می گویند و نه از حق خود. این ها همه نیاز به تحقیق همراه روشنگری ها دارد.

این جشن یگانه ما سنن بسیار آفریده که بعضی از آن ها از منطقه ای به منطقهٔ دیگر رنگ و رخسارش به تفاوت ها می رود. آنچه فرخی

سیستانی می گوید: از باب محیط اوست و قدرت ها از سیستان تا غزنه. اما شاه خسته از جنگ را به بهار و روی نگار دعوت می کند. همه جا گل، همه جا بهاری ها در اوست. بهار بی یار در سراو نادر است در حالیکه ناصر خسرو جز به نظریه بردازی دل نمی سپرد. و اگر عبید، شیراز را می بیند و بعد بهار و نوروز شیراز را به دیگران می سپارد اثر وضع و حال اوست در کم و کسری ها و حافظ اشعاری دارد در شنگولی ها که ناظر بر درون اوست که حال همهٔ عناصر نوروز اند.

از شعرای عهد قاجار طراوت نوروزی نشأت نمی گیرد بجز نزد قآئی و بهاریهٔ او که لب دوز است. و به عهد مشروطه ملک الشعرا بهار بجای دیگران بذر نوروز را بالهام از طبیعت در دل می کارد.

نوروز گوهری است که هر قدر قدرت، می کوشد ن را وصلهٔ تاج و تخت خود کند. یا آنکه هر مبلغ دین و مذهب بدان تقرب جوید تا فریب مریدان آسان شود.

سرزمین های نوروزی غالباً در جنگ اقلیمی خشک و نیمه خشک مانده اند. در مناطق کوهستانی دره ها آباد و دامنه ها مستعد سکونت اند و اعتدال در غلبه است. اما صحاری بجز در حاشیه مساعد بهار نیستند. در عین حال در کوچکترین دهکده و آبادی سنن نوروزی بریاست.

به عهد تجدد به ویژه از پس سقوط یا محو فرهنگ قاجاری سرزمین ایران بقول فردوسی پیراهنی از نور پوشید و این کشور نوروز را برکشاید یعنی آن قهرک هدر قصبیدهٔ ناصر خسرو بود و در شعر پراز طعنه او:

چند گوئی که چو هنگام بهار آمد گل بیار آمد و بادام به بار آمد (الخ) بقیه در صفحه ۴۹



شش‌سراه با انقلاب مردم ایران... با آزادی ایران بزرگ

*دلیل اینکه مردم ایران در تظاهرات خود شعار « رضاشاه روحت شاد» سر می دهند اینهاست:

آمار بلدیه طهران بسال ۱۳۰۱خورشیدی و آغاز سقوط قاجاریه و بقدرت رسیدن رضا پهلوی بعنوان وزیر جنگ؛

جمعیت تهران در سال ۱۳۰۱ خورشیدی ۱۹۶ هزار و دویست و پنجاه و پنج نفر بود .

مشاغل مجاز یا قانونی که در این دوره به ثبت رسیده است از اینقرار است:

درویش و قلندر- سی و سه نفر سقا و معرکه گیر و سائل(گدا) ۵۲۶ نفر

دلال عقد و نکاح- هفده نفر بیکاره های خانه ها - ۱۵۹ نفر دلال محبت - یکصد نفر معروفه (فاحشه) - ۱۳۱۷ نفر

دعا نویس - ۲۵ خانه رمال- ۲۳ خانه تریاک فروشی -۲۲ دکان عالم مذهبی- ۱۰۸ نفر پیشماز- ۱۰۳ نفر مدرس- هیجده نفر طلبه- ۲۱۰ نفر واعظ-۹۲ نفر

روضه خوان -۳۹۱ نفر مداح- ۱۰۷ نفر نوحه خوان-۸۵ نفر قاری قرآن- ۹۲ نفر متولی و خادم مساجد و امامزاده

ها - ۱۸۰ نفر معرکه گیر و مسئله گو - ۲۸ نفر شعبده باز - شش نفر بندباز- سه نفر شهر فرنگی- هفت نفر خیمه شب بازی- سه نفر میمون باز و خرس و بزرقصان-

*تا کنون ظهور امام زمان دکان پررونقی برای رژیم بود اما خطیب نماز جمعه تهران آب

پاکی را روی دست مردم ریخت و گفت: امام زمان بی امام زمان. او در خطبه هایش گفت:

شایستگی های مقام معظم رهبری به قدری بالاست که شاید دیگر ضرورتی نداشته باشد امام زمان ظهور کند.

آدم دلش برای این امام جمعه می سوزد . بیچاره آخر عمری برای یک لقمه نان به تعریف و تمجید از چه کسانی باید بپردازد.

* دردانشگاه تبریز شاگردها از استاد می پرسندکه: استاد چرادرسال ۵۷ انقلاب کردید؟ استاد می گوید: ما یک چاه آبی داشتیم . آب خوبی هم می داد. گفتیم که چاه را کمی بکنیم و عمیقش بکنیم تا آب بیشتری بدهد. متأسفانه به فاضلاب خوردیم.

* در سال ۱۳۵۸ عوامل حکومت به خانه دکتر علی اصغر خدادوست یورش برده و پروژمندانه چند بطری مشروب در قفسه مهمانخانه دکتر پیدا کردند. آن ها به دستور حاکم شرع اسلام در شیراز ، ایشان را به همین سبب شلاق (!) زدند و



از افتخار چشم پزشکی ایران و جهان چنین قدردانی نمودند. دکتر علیرغم میل خود ، تصمیم به ترک وطن گرفت و خانه وکاشانه را فروخت و در سال

زنده یاد دکتر طلعت بصاری(قبله)

چهارشنبه شیرین

ز یک سو ماه بود و اخترانش ز دیگر شو شه و فرمانبرانش گهی خورشید بردی گوی از ماه گهی شیرین گرو دادی و گه شاه (نظامی)

کله‌داری است چو شاهان سرافراز نه بر رسم عروسان مقنع انداز به شکل آهو به دل شیر دلیر است نگیرد آهوش زیرا که شیر است (امیر خسرو دهلوی)

در آن نخجیر‌گه شیرین و پرویز کمند انداز گلگون است و شب‌دیز (هاتفی) کنون هر جا که هست اندر سواری است

شکار انداز کبک کوهساری است (وحشی بافقی) شیرین نت تنها بر و روی به زیبایی گل داردبلکه آهنگ دلنوازی نیز دارد که تارهای دل را می‌لرزاند و چون شراب ناب مستی می‌بخشد.

اگر پرویز با دیدن رخس عنان دل را از کف رها می‌کند ، فرهاد آن عاشق پاکباخته از صدای ملایم و آرامش ، بی آرام می‌گردد

که گفتار آن شیرین زبان است کزو در هر زبان صد داستان است (نامی‌اصفهانی)

در آن مجلس که او لب بر گشادی نبودی کس که حالی جان ندادی کسی را کان سخن در گوش رفتی گر افلاطون بدی از هوش رفتی (نظامی)

به گفتاری که جانبخش است کارش به رفتاری که جان باید نثارش (نامی‌اصفهانی)

او با اینکه روزگارش به نخجیر و گشت در مرغزار و نشاط و مستی می‌گذرد از شهوت و شهوت پرستی بیزار است

شبی بی رود ورامشگر نبودند زمانی بی می و ساغر نبودند (نظامی)

بسان هاله یی بر ماه روشن (میرزا محمد جعفر شعله نیریزی) بود پیشانیش صبح و رخس روز خوشا آن صبح و روزی خاطر افروز (هاتفی)

شب افروزی چو مهتاب جوانی سیه‌چشمی چوآب‌زندگانی(نظامی) خمار نرگسش در فتنه جویی

میان خواب و بیداری است گویی فریب غمزه جادو زبان بند شکاف پستهٔ شیرین شکر خند (امیر خسرو دهلوی) بنا به گفتهٔ شاعران شیرین از زیبایی خیره کنندهٔ خویش آگاه است و گاهگاه در مقام خودستایی از او بر می‌آیند:

من آن بازیگرم با چشم طناز که چین و روم بستانم به یک ناز چو نرگس را از طریق ناز بخشم برم صد جان و از لب باز بخشم کسی کز بوسه کردم دلنوازش به نوک غمزه دانم کشت بازش بناگوشم نگر چون دامن گل ز رویم خون گل بر گردن گل مرا زبید بدین صنع الهی که بر خوبان کنم صاحب کلاهی (امیر خسرو دهلوی)

چو خورشید جمالم پرتو آرد به حربایی هزاران خسرو آرد چو گردد لعل شیرینم شکر بار به سردست شکر بینی مگس وار (وصال شیرازی)

شیرین سوارکاری چیره دست و تیراندازی ماهر است روبنده بر سرش همچون افسر می‌ماند و در چوگان بازی آنچنان استاد است که چوگان آرزوی گردون از گوی او شکسته:

بت شکر شکن بر پشت شب‌دیز سواری تند بود و مرکبی تیز (نظامی) بگرد نرگسش مژگان زده صف برای پاسبانی دشنه بر کف شبدیز نام اسب محبوب خسروپرویز است

ادامه گفتار سوم : چهرهٔ شیرین در تاریخ

شیرین در شعر فارسی مقامی بس ارجمند دارد و از نظر تیزبین و دل شیدایی و جمال پرست شاعران ، زیبارویی است که چشم روزگار نظیرش را ندیده است. شیرین پریرویی است که شام تار به رخسار چون ماهتابش روشن است و دنیایی را چون مهر دل افروز در پرتو زیبایی خود نور و گرمی می‌بخشد. اما افسانهٔ زلف او چون گیسویش دراز است چون چنین مویی تا آن زمان کسی نه دیده و نه شنیده بود. شیرویه که سخت عاشق شیرین بود برای اینکه او را در مقابل خود به زانو در آورد . به جادویی و حيله گری متهمش میسازد و سبب علاقه فراوان پرویز را ساحری و مکاری او میداند. ، شیرین پس از دفاع از خود در حضور بزرگان پرده از سر بر میدارد و گیسوانش را نشان میدهد مرا از هنر موی بود در نهان

که آن را ندیدی کس اندر جهان نمودم همین است آن جادویی نه از تنبل و مکر و بدخویی (فردوسی)

زیبایی‌شیرین‌چنین‌وصف‌شده‌است تعالی الله چه رویی غیرت ماه فروزان آفتابی در سحرگاه دو سنبل کرده پرچین گرد سوسن کشیده پرده شب بر روز روشن

دو ابرویش کنار چشم سرمست چوشمشیری که گیردمست‌دردست دهانی تنگ اما روح بخشا

تو گویی کرده جا در وی مسیحا لب لعلش بر آن رخسار دلکش فتاده درج یاقوتش در آتش تن سیمین او از لطف اندام چو تصویر بتی از نقرهٔ خام بگرد نرگسش مژگان زده صف برای پاسبانی دشنه بر کف فکنده طوقی از گیسو به گردن

آمدنوبهار

کاروان بهارآمد، باقافله سالاری نوروز. پیری هزاران ساله آمد وولوله ای از جوانی، شور، نشاط و تحول به راه انداخت.

دامنش را رها نکنیم، دامن بهاررا، دامن نوروزرا. بخصوص امسال نباید بگذاریم چون نسیمی، چون رایحه ای بگذرد و تنها گرده ای ازشادمانی زودگذر بپاشدو برود.

نباید باسبزهٔ سبزه بدر آن را به آب روان بسپاریم تابرود تاسال دیگر. وباز همان زندگی و همان یک نواختی ادامه پیدا کند ومارا درتکرار فروبرد.

از آغاز تاریخ ایران تا کنون گاه با کبکه و دبدبه، باشکوه، عظمت و افتخار نوروز رابریا کرده ایم. وگاه ضعیف، ازترس محتسب آن را جشن گرفتیم. اما، حتا اگر گاه مجبور شدیم جزیه دادیم،مانوروز رابریا کرده ایم.

اگر دراین چهل وپنج سال ، بابهار، با هرنوروز ، تحولی، تحول ناچیزی درزندگی اجتماعی وسیاسی مابوجود آمده بود وذره ای ازناپسامانی های ما به سامان رسیده بود امروز افسوس نمی خوردیم که « چون بیاید سال نو گوئیم دریغ از پارسال». روشن است که نوروز بی جنبش ما، به خودی خود محرکی نیست. نوروز به تنهایی عاملی به حرکت درآورنده نیست. قادرنیست مانعی از سر راهمان بردارد. مگر این که آن را مبدأ قراردهیم. مبدأ آینده ای روشن، مبدأ تحولی سازنده. نوروزمنشأ یک تحول طبیعی است. می تواند درزندگی ماهم نفوذی و تحولی بوجود آورد. یک تحول سیاسی واجتماعی، چنانچه کوشش

کنیم و بخواهیم. وباید بخواهیم. بخصوص دراین سالهای حساس تاریخی باید نوروزرا ازیک عیش و شادی چندروزه به یک جنبش بزرگ تبدیل کنیم.

بباید نوروزرا ازیک سنت و سفره ای درگوشهٔ اتاقی انداختن، لباس نو پوشیدن وگره زدن به گیاهی گسترش دهیم و مبدئی قراردهیم برای یک زندگی جدید همیشه شاد. برای رسیدن به آزادی. مبدئی قراردهیم برای یک اتفاق تاریخی. یک سرفرازی که یادش، تاریخش بانوروز جفت و همراه شود. سالی شود تاریخی، سالی شود که سرفصل تازه ای ازسربلندی وافتخار درتاریخ ما بشود.

باید بخواهیم که امسال عمونوروز سالی یک روز نباشد.

مگر این نیست که نوروز یک قراردیرینه است؟ مگراین نیست که نوروز نشانه ای از ابدیت یک ملت است؟ پس بیایید قراری تازه، مبدئی جدید و تاریخی تازه درتاریخ سرزمینمان بوجود آوریم.

نوروز آمد

نوروز باهمه زیبایی وشکوهش آمد. این نوروزاست که شادی ونشاط می آورد و غم ها هارا می برد.زشتی هارا کنار می زند وبا دیدوبازدیدها دل هارا به هم نزدیک می کندونفاق هارا درسایه قرار می دهد.درست است که نوروز همراه با تولد دوبارهٔ طبیعت موجب شکفتن گلها وبارورشدن گیاهان وجانوران می شود. درست است که نوروز همه چیز، ازلباس بچه ها تا پوشش درختان نو وتازه می شود. نسیم بهاری یخ های زمستان را آب می کند و آبِ جان بخش

هسراه آفتاب



عید، گل، سبزه

نوروز و بهار توأمان می آیند عیدوگل وسبزه همزمان می آیند فصل نو و آئین کهن هرساله تادورترین باغ جهان می آیند جهانگیر صداقت فر

بهار آمد، عروس بهار باسازودهل آمد وطراوت آورد. شادی، جوانی، گل وسبزه آورد.

درچنین روزهایی، ششم فروردین ماه، اشو زرتشت زاده شد. خوش آمد، مقدمش گرامی باد. مقدمش را به ایران وایرانی، به نیک اندیشان و نیک خواهان شادباش می گویم. به شاباش مقدم اشوزرتشت، آب، گیاه وطبیعت شادوتازه شد. گل، سبزه وشکوفه به رقص درآمد و به زندگی طراوت بخشید.

ایرانی هرچه دارد ازشوروشادی، گرایش به طبیعت وموسیقی ، همه را ازآن پیشوای شاعر داریم که خود چنین بود. ستایشگر شادی ، گل، درخت وموسیقی بود.

بنابه روایتی خودبادمیدن درنای نی سرخوش بود و به زندگی طراوت بخشید شاگردی از اشوزرتشت سین نشسته ایم و دل به نوروز و مهرایران بسته ایم.



زرتشت: آری، حُنیا ونواختن نی از زندگی من جدانیست. هرگاه که خسته شدم، دلم توفید وسَهشی دردلم جوشید، نی به دست می گیرم وتا آنجا که بخواهم و بتوانم می نوازم و می خوانم.

شاگرد:به راستی آن تک درخت در چکاد آن گوه و آن سنگ چین کنارآن چیست؟ آیا هیچ گاه به چکاد کوه وپای آن درخت می روی؟



زرتشت: آن درخت را من کاشته‌ام وآن سنگ چین نیز کارمن است.آن چکاد کوه جایی است که من برخی روزها به آنجا می روم. همهٔ آرزوی من این است که به گونه ای وتاآنجا یکی ازسوم سبزه بدرآمده باشد. سبزه وشکوفه به رقص درآمد و به زندگی طراوت بخشید.

شاگرد: پس خوشبختی خودرا در آن می بینی که کوه پوشیده از ازدرخت شود؟

زرتشت: نه، هرگز. خوشبختی در پایان راه نیست. درراه است. اگربتوانی راهی و آماجی پیدا کنی و پای درراه بنهی.

شاگرد: اگر کوه پوشیده از درخت شد آماج پس ازآن توجیست؟ زرتشت: به خارستان وکوه

دیگری رفتن، درخت کاشتن وتاپایان زندگی وتاواپسین دم دراین کاربودن. آرزوی من آن است که گورمن درواپسین درختی باشد که می کارم ودرهمان زمان که درخت می کارم دستهایم به هنگام نشاندن آن ازکار و دلم ازتپیدن باز ایستد. می خواهم واپسین درختی که می کارم درخت سرو باشد ومن درپای درخت سرو بخوابم که من درخت سرو را نَماَد و نشانهٔ سرسبزی، زندگی، آرامش و آسایش می دانم

سبزه بدر آخرین جشن نوروزی

آخرین جشن نوروزی سبزه بدراست که در مناطق مختلف ایران وسایر کشورهای فارسی زبان باوجود عادات ورسوم اقوام مختلف به گونهٔ مشابه برگزار می گردد.

پایان دیدوبازدیدها: چنانچه مرسوم است ، ازروز دوازدهم فروردین ماه دیدوبازدید های نوروزی پایان می یابد ومشغول تدارک روز سبزه بدر می شوند. برطبق رسوم باقی مانده ازقدیم، خانواده های نزدیک به هم بایکدیگرقرار می گذارند روز سبزه بدررا باهم باشند. این هم یکی ازرسوم سبزه بدراست که خانواده ها غذاهای سبزی دار نظیر: سبزی پلو باماهی، کوفته، کوکو و قرمه سبزی راازشب قبل تهیه می کنند. سبزی و بُنشن آش رشته را آماده می کنند و تنها رشتهٔ آش را سرسفره دردیگ می ریزند و سفرهٔ رنگین سبزه بدر رادرحالی که هرخانواده طبق قرارقبلی یک نوع غذا را تدارک دیده پهن می کنند. دختران درروز سبزه بدر **سبزه گر ه می زنند** تا بخت آنها برای رفتن به خانهٔ شوهر بازشود. این رسم درنقاط مختلف ایران باسلیقه های مختلف انجام می شود.

دختران شیرازی ازشب قبل یک نخ تاییده هفت رنگ ابریشمی را به

کمر می بندند وصبح روز سبزه بدر، پیش ازطلوع آفتاب پسرِبچهٔ نابالغی را وادار می کنند که گره از کمرشان باز کند تابخشتشان گشوده گردد. شنیده ام که درساری دختران صبح سحر ازخواب بر می خیزند و به نزدیک ترین جوی مجاور خانه خود می روند و هفت بار ازروی جوی آب می پرند وهربار باخود نیت می کنند که: **سال دگر، خونهٔ شوهر.**

گویا تکمیل ترین ترانهٔ سبزه بدررا دختران قدیم تهران هنگام گره زدن سبزه ها یاپریدن ازروی جوی آب تکرار می کرده اند:

سبزه بدر

چارده به توبه حق مرغ قَد قَدو

سال دگر

خونهٔ شوور

بچه بغل

مادرها همیشه به فرزندانشان سفارش می کنند که صبح روز سبزه بدر، بعداز بیدارشدن به آسمان نگاه کنند تازندگیشان همچون آسمان درخشان، عمیق وزیبا باشد.

در*اهواز* درقدیم وهنوزهم دربعضی از خانواده های پای بند به آداب ورسوم ایرانی، دختران برای بخت گشایی،صبح زود یک کوزهٔ سفالین پرازآب شب مانده را پای درورودی خانه می شکنند. بعضی از مردم عقیده دارند که اگرزنی نازا باشد روز سبزه بدر باید سر چشمه ای که آسمان آن را نینند برود وچندجام ازآن آب را بر سر بریزد،سپس غسل کند تا گره از مشککش گشوده شود.

رقص وپایکوبی: ازجملهٔ مراسمی که درروز ۱۳ بدر تقریباً در تمام نقاط ایران برگزار می شد و هنوزهم بکوری چشم ملاها برگزار می شود رقص و.پایکوبی است .

دسته های دوسه نفری ساززن درمیان خانواده ها به راه می افتند وهمراه با سازودهل داریه و تنبک مردم را به رقص و شادی وا می دارند. خوشبختانه امروز درهر خانواده ایرانی یکی دو نفر ساز می

زنند و احتیاج به نوازندهٔ دوره گرد ندارند.

درخارج ازایران: خوشبختانه ، میلیون ها ایرانی که در خارج از ایران زندگی می کنند مراسم سیره بدر رااز یاد نبرده وآزاداند، دوراز چشم پاسداران نگون بخت، درپارک ها، درکنار اقیانوس ودریاچه ها وهرکجا که درخت وسبزه وگل است گرد هم می آیند وباساز و آواز ورقص سبزه بدررا باشادی وخوشی برگزار می کنند وامیدوارند که هرچه زودتر سبزه بدررادرخانهٔ پدری ودرآزادی کامل برگزار کنند. درپایان روز سزده بدر و یا فردای آن روز، درتمام مناطق ایران رسم است که سبزه هایی را که برای نوروز سبز کرده بودند به آب روان می افکنند.



پوزش

درپایان، باپوزش، صمیمانه و صادقانه باید بگویم بااین اعدام ها، شکنجه ها ودرنبدبودن هزاران جوان ایرانی وصدها هزارتن کشته وآواره دراثر جنگ هائی که امیدوی هم به پایانش نیست، نمی توانم نوروزرا شادباش بگویم.

آن شاخه های گل مریم ، رازقی، نرگس و سنبل و لاله که دردوران خوش گذشتهٔ ما زینت بخش سفرهٔ هفت سین می شدند، اکنون تزئین کنندهٔ آرامگاه جوانانی شده است که جان شریف خودرا فدای آزادی وطن کرده اند. این است که برای من:

امسال بهار، غم زدا نیست

برق شعفی به دیده ها نیست

من شاد نیم که پیش مردم

شادی به غم کسان روا نیست



آیا دولت اسرائیل اشغالگراست؟

از آنچه که طّیّ سده ها بر

یهودیان چه در زادگاه شان و چه دردیگر سرزمینها گذشته بود و در دویبخش به گونه ای مختصر و گذرا به آن اشاره کرده بودم. یهودیان را برآن داشت تا برای رسیدن به یک زندگی آرام و بی دغدغه وازاین دیار به آن دیار رانده نشدن وازهرگونه نگرانی ها آسوده شدن.به ویژه در جهت کسب اعتبار و شَأن سیاسی جهانی؛ به سرزمین نیاکان خودکه اینک بخشی ازفلسطین به شمار می رفت و هنوز شماری از یهودیان دراین بخش زندگی می کرده اند برگردند. ازاین رودرسال۱۸۷۹ برای نخستین بارکنگره ی جهانی یهودیان زیرنام صیهونیزم به رهبری بنیامین تتودورهرتسل،

روزنامه نگار وفعال سیاسی اتریشی ونویسنده ی کتاب«کشوریهودی» و بنیانگذار جنبش سیاسی صیهونیزم، در شهر بازل سویس برگذار گردید که طّیّ آن داشتن کشوری مستقل درسرزمین نیاکانی یهودیان به تصویب رسیدو شالوده ی نخستین تشکیلات اولیهٔ برپایی کشور اسرائیل ریخته شدوهریک از اعضای جلسه موظف به کوشش جهت تحقق این مصوّبه شدند، اما چگونه وبه چه طریق تحقق این آرزوامکان پذیر بود؟

اگرچه پس از رُنسانس در اروپا به ویژه دردهه های اخیر سده ی نوزدهم، یهودیان ساکن در اروپا و امریکا تا حدودی از تنگناهای گذشته بر کنار مانده بودندو حتی درمواردی در کشورهای پیشرفته ترو مُراعی حقوق انسانها دارای شَأن و نفوذ به ویژه در امورسیاسی نیزشده بودند. با اینهمه یهودیان حتی در اروپای پیشرفته چندان آزمزایای یک شهروند مسیحی برخوردار نبودند و نگاه جامعه نسبت به یهودیان همچنان مطلوب نبود و در سرزمینهای مسلمان نشین به

ساکن شدند، افزایش شمار یهودیان مهاجرآنچنان بود که نخستین مزارع اشتراکی(کبیوتص) و نخستین شهر مدرن یهودی به نام «تل آویو». یا «تپّه ی بهار» که در شش کیلومتری شمال شهر قدیمی یافا قرارداداشت، در دهه ی ۱۸۸۰در برابر دیدگان فلسطینیان به دست یهودیان ساخته شد.جالب است که نه تنها کوچ آنهمه یهودی توجّهٔ فلسطینی ها را جلب نکرد.بلکه با فروش املاک خود اعم از خانه و مزرعه و زمین بایرکه خریداران چندانی درمیان غیراز یهودیان نداشت؛ بسیار هم شادمان می شدند!

یهودیان ابتدا حصاری دور این مکان کشیدند و سپس از جهت کسب وکاربه برپایی کبیوتص(مزارع اشتراکی) درسال ۱۹۱۰پرداختند.اما اختلافات بین یهودیانی که نسل اندر نسل در یافا بسر می بردند و اعراب مسلمان شهر یافا، موجب گردید که در سال ۱۹۲۱ یهودیان را به فکر تأسیس یک مرکزبازرگانی عمده در تل آویویباندازد و به این ترتیب محلی را که برای خوابگاه و استراحت کارگران یهودی شاغل درتل آویو ساخته شده بود به تدریج به مهم ترین مرکز بازرگانی وتجمع یهودیان تبدیل شد و این رویداد زمانی بود که فلسطین همچنان زیر قیمومیت دولت انگلستان بود و شمار زیادی ازیهودیان به تدریج ازدیگرسرزمین ها وارد فلسطین می شدند.

پس از جنگ جهانی دوم وقتل عام یهودیان درآلمان نازی،زمینه ی لازم برای برپایی کشوری زیر نام اسرائیل از برای یهودیان فراهم گردید، درسال۱۹۴۷ دولت انگستان خودرا ازقیمومیت فلسطین کنار کشید تا راه برای خیزش و اعلام استقلال یهودیان بازشود،مجمع عمومی سازمان ملل



کشورهای عربی این خصومت و عدم شناسایی را تا بیش ازهفتاد واندی سال ادامه دادند، تا این که بنا به شرایط ومقتضیّاتی که در منطقه روی داد.کشورهای مسلمان بیشتری به شناختن و برقراری روابط دیپلماتیک با کشور اسرائیل زیرنام پیمان ابراهیم پرداختند کاری را که می بایست با تدبیر و عقلانیت ودوراز تعصّبی بیجا درهفتاد واندی سال پیش می کردند که نکردند، چرا که اسرائیل کشوری نبود که با به رسمیت شناخته شدنش از سوی سازمان ملل و تأیید ۱۶۳ کشوربه ویژه پشتیبانی های دولت امریکا و انگلستان و دیگر کشورهای دارای نفوذ به ویژه در پی سدها سال تحقیر و دربه دری از میان برداشته شود، به ویژه آنکه دراین جنگهاعوامل سرسپرده به بیگانه را درمیان دولتهای متخاصم با اسرائیل نمی توان نادیده گرفت که کمترین امکان پیروزی اعراب بر اسرائیل نبود و نیست، با اینهمه بخشی از فلسطینیان زیرعنوان حماس و جهاد اسلامی مُستقر درنوارغزّه حاضر به شناختن دولت اسرائیل نشده وبا بهره گیری ازکمکهای بی دریغ خودرا دراین ماجرا می بینند.همچنان خواهان به دریا ریختن دولت اسرائیل ازطریق مبارزه مُسلحانه با دولت مزبورمی باشند.

دولت اسرائیل که درپی جنگ سال ۱۹۷۳ تمامی نوار غزّه را به تصرف خود درآورده بود.در سال ۲۰۰۵داو طلبانه و بطور یک جانبه حال به هدف ابراز حُسن نیت ویا به هر بهانه و دلیل دیگر ازآن خارج شد وطّیّ آن ۲۱شهرک اسرائیلی دراین نوار تخلیه وشهرک نشینان وارتش تصرف کندکه برآپندی جز آوارگی وکشته شدن هزاران انسان بیگناه و از دست دادن خاک بیشتری ازبرای فلسطینیان و کشورهای مصرو اردن خاکش ازنیل تا فرات است سخن بیهوده ای بیش نیست، اما از این که گفته شود درراه نفوذسیاسی و اقتصادی دردیگرقشورها به ویژه در منطقه می باشد.یا به خاطرریاست طلبی و فرمانروایی(*hegemony*) چشم دیدن کشوری پیشرفته با موقعیتی در خور اهمیّت را در منطقه ندارد جای کمترین تردیدی نیست. باخروج اسرائیل از نوار غزّه،

برخلاف فلسطینیان بخش خود مختارکرانه ی باختری، فلسطینیان ساکن نوار غزّه زیر نامهی حماس و جهاد اسلامی و گردان عزّالدین قسام و… درهر فرصتی ابتدا با سنگ پرانی وسپس با تجاوزگاهگاهی به خاک اسرائیل ضمن بکار گیری سلاح جنگی با دولت اسرائیل به نبرد ودشمنی پرداختند تا جایی که کار به ماجرای هفتم اکتبرکشیدکه تا کنون هزاران تن انسانهای بی گناه کشته شدند وویرانی ها و آوارگی های بسیاروتأثر برانگیزی را به بار آورده است که متأسفانه تا زمان نگارش این مطالب، همچنان ادامه دارد و بحث و جدّل هایی را نیزدرمجامع جهانی موجب شده است که پرداختن به این بحث و جدّل ها نیاز به نوشتاری دیگر خواهدبود.

گفتنی است زمانی که در پی جنگ سال ۱۹۴۸بخش بزرگی ازسرزمین فلسطینیان(بخش شرقی اورشلیم و پیرامون آن) و کرانهٔ باختری رود اَرَدن به تصرف دولت مصردرآمده بود فلسطینیان دم برنیاوردند و معترض نشدند، جالب تر این که دولتهایی که خود غاصب بخشی از سرزمین فلسطینیان بودند(مصرواردن) درمقام پشتیبانی از حقوق فلسطینیان، جنگهایی را به راه انداختند که هربار جز شکست و زیانهای انسانی و مالی هنگفت نصیب شان نشد! ازاین رو می توان گفت که فلسطینیان را غم از دست دادن یخشی از خاک شان چه از سوی اَرَدن و چه ازسوی مصریعنی دو کشور بیگانه نبود.بلکه مخالفتی بودکه بر پایهٔ باور مذهبی نسبت به یهودیان داشتند، حال آن که از دست دادن بخشی ازسرزمین شان ازسوی کشوری مسلمان نیزجای اعتراض داشت.ضمناً جای یادآوری است که فلسطینیان در درازنای تاریخ هیچگاه دارای کشوری و دولتی به نام «فلسطین» نبوده اند واین پیشینه بدان معنا نیست که اینک صاحب دولت و کشوری بنام فلسطین نباشند که باید باشند.

ازآنجا که درکارپژوهش رویدادهای تاریخی،جایی برای ابراز دیدگاه های خصوصی وتعصّب نیست و آنچه که برای پژوهشگر حائز

اهمیّت است وبه گفته هایش استحکام می بخشد اسناد و مدارک راستین و بی غش است. نه دیدگاه سیاسی ومذهبی او!ازاین رو می توان گفت که حَقّانیت یهودیان ازبرپایی دولتی به نام «اسرائیل».در سرزمین آبا و اجدادی خود، درست همانند حقوق مُسَلّم کسانی است که مالی ازنیای شان درسالها پیش صادره شده باشد وبا همهٔ گذشت ایام، این بازماندگان جهت استیفای حق خود ازباب ماترک نیای خود مُحَقّ به دادخواهی و استرداد آن ازطریق مجاری قانونی خواهند بودکه مصداقی است ازآنچه که نسل های بازماندهٔ یهودیانی که سده ها پیش دراورشلیم و پیرامون آن سکونت و فرمانروایانی داشته اند، حال برای باز پس گیری آن برپا خواسته بودند. همانگونه که اوکراینی ها گرجستانها، ارمنستانها، و…پس ازگذشت بیش از دوسده که سرزمین شان در یوغ تزارها ودولت اتحاد جماهیر شوروی بود،سرزمین شان را ازدولت غاصب پس گرفتند که اعتراض هیچ دولتی را موجب نشد. سهل است که همه ی دولتها آنهارا به رسمیت شناختند حتی دولت هایی که حاضر به شناختن دولت اسرائیل نشدند مستندات تاریخی وهم چنین سرویس اطلس پلاس از انتشارات جمهوری اسلامی وهمانگونه نیز که پیش ازاین اشاره شد، جای تردید باقی نمی گذارد که اورشلیم(چه شرقی و چه غربی) در حدود یکهزارسال پیش از میلاد، مرکز حکومت بنی اسرائیل بود.به زبان روشن تر یعنی این که مردمانی با باوردیانت یهود دراین سرزمین می زیسته واز خودکشور و پادشاهانی زیر نام اسرائیل بی بُنیان و بی پیشینه نبود. با اینهمه ازاین که این مردم زجردیده که چند هزارسال پیشینه ی زندگی دراین سرزمین را در شناسنامه شان دارند.بایدبه عنوان کشوری مستقل وآزاد شناخته می شد که شد،که چیزی جز بازتاب رفتارنا معقول و غیر انسانی دیگر باورمندان مذهبی نسبت به یهودیان طّیّ سده ها نبود که یهودیان را ناگزیر به داشتن کشوری مستقل رهنمون شد و برانگیخت.

مشکل مهم فلسطینیان نیزهمواره چند دستگی و نفاق و عدم شایستگی رهبران این قوم ازدرک موقعیّت و شرایط زمان ودل خوش داشتن به کمک های یکی دو سه کشوری که منافع سیاسی و اقتصادی خودرا دراین ماجرا دنبال می کرده اندویا می کنند بوده و هست که از جمله موانع بزرگی است که برسرراه برپایی کشوری مستقل به نام «فلسطین» قراردارد، تردیدی نیست آنکه از این اختلاف بین فلسطینیان سود می برد دولت اسرائیل است.

اگردرمیان فلسطینیان رهبری شایسته و واقع بین وجود می داشت، می توانستند گامهای مؤثری برای تشکیل دولت مستقل فلسطینی از همان روز صدور قطعنامهٔ ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل با خاک بیشتری بردارند.اما حمایت های لفظی وتوخالی و بعضاً مالی چند دولت مخالف وجود اسرائیل در منطقه؛ این امید واهی را دردل بخشی از فلسطینیان زنده کرد که با مقاومت واعمال ایذایی از جمله با سنگ پرانی، پرتاب بمب دستی(معروف به مولو تف) وموشک پرانی به خاک اسرائیل می توان به اهداف خود مبنی بر ریختن اسرائیل به دریا رسید که دراین راه فلسطینیانی که در نوارغزه بودند ازبخش غربی رود اَرَدن جدا شدندوحتا به دشمنی با رهبران آن پرداختند.

اگرچه از آنچه که طّیّ سه نوشتار برپایه ی مُستندات بیان شد، دریافتیم که یهودیان مُحَقّ به داشتن کشوری در سرزمین نیاکان خود بوده اند، با اینهمه رفتار نادرست دولت اسرائیل را نسبت به فلسطینیان نباید نادیده گرفت که در نوشتاری دیگربا عنوان سخن پایانی به آن خواهم پرداخت.





مجید زنده

قسمت پنجم

خائنین و خادمین ایران



توان او را شجاع شجاعان ایران و بارزترین نمونه شجاعت و دلاوری ، مردی و مردانگی در وطن پرستی نژاد ایرانی محسوب نمود و در واقع مقاومت این مرد که از طبقه سوم مردم بیرون آمده بود به مدت ۱۱ ماه تمام در مقابل چهل هزار قشون دولتی تولید یک حس احترام و اعجاب و تحسین برای او و برای عموم ایرانیان در تمام دنیا نمود ولی بخاطر محاصره شهر به مدت به مدت ۱۱ ماه و نرسیدن آذوقه و وضع بغایت سخت گردید و پس از مذاکراتی که مابین قنصل های روس و انگلیس و دولت ایران صورت گرفت قرار بر این شد که عده ای از قشون روس به تبریز آمده راه جلفارا باز کنند . بنابراین در روز یکشنبه هشتم ربیع الثانی ۱۳۲۷ (۲۹ آوریل ۱۹۰۹ میلادی) عده ای از قشون روس به سرکردگی ژنرال ازنارسکی Znarsky به تبریز وارد شدند. و راه جلفارا باز کردند و محاصره تبریز پایان یافت و قشون دولتی از اطراف تبریز متفرق شدند و بدین طریق نقشی که ستارخان و باقرخان در دفاع از مشروطیت بازی می کردند به انتها رسید ولی در عین حال چون بواسطه حضور قشون روس در تبریز موقعیت خطرناکی برای ایشان ایجاد شده بود بنابراین ستارخان و باقرخان و جمعی دیگر از رؤسای آزادیخواهان در اواخر جمادی الثانی ۱۳۲۷ (اواخر ماه مه ۱۹۰۹) به قنصل خانه عثمانی در تبریز پناهنده شدند.»

نویسد: «پاخیانوف کنسول روس به ستارخان پیشنهاد کرد که بفرقی از کنسول خانه روس فرستاده شود که به سردخانه خودبزند و باین وسیله مورد حمایت دولت روس قرار گیرد و به او قول داد که حاکمیت آذربایجان را از دولت ایران برای او بگیرد که ستارخان در پاسخ گفت: ژنرال کنسول من می خواهم که هفت دولت به زیر بیرق دولت ایران بیایند تا من زیر بیرق بیگانه نروم. کنسول از این پاسخ خیره بماند.»

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران، درباره ستارخان چنین می نویسد: «ستارخان بی سواد و اهل قراچه داغ (ارسباران) و پیشه اش دادوستد اسب بوده است. او از لوطیان تبریز می باشد. وقتی جنگ تبریز آغاز گردید دلاوری شایان تقدیری از خود نشان داد. یکی از خصایل او حسن رهبری به لوطیان دیگر بود که شاید همین اخلاق او را به تیره بختی کشاند. منم باید مثل کسان دیگر حق بزرگی را که ایرانیان مدیون او هستند بازگو کنم. داستان کشمکش تبریز در تابستان ۱۹۰۸ بسی شگفت آور است زیرا ستارخان فقط بادر اختیار داشتن دو بست سوار بجای خود استوارماند و رحیم خان قراچه داغی که یاغی شده بود او را سر جایش نشاند و او را فراری داد و برای خود نامی بجای گذاشت. کامیابی ستارخان را نیز بایستی مرهون کمک بزرگی از قفقازیانی که در جنگ وستیز بسیار آموخته شده بودند دانسته و نباید از انصاف دور دانست دلاوری شخص او را. نجات تبریز را بایستی مدیون او دانست و همواره می گفت خدا باماست. دیگر از

کارهای مهم ستارخان دفع حمله گردان ماکو بود که او را به اوج شهرت رساند. اگر ستارخان در همین زمان ها از دنیا می رفت بی شک نام پرافتخاری در صفحه تاریخ ایران به جا می گذاشت ولی همین کامیابی او را از راه به در کرد و به تاراج شهریان بی دفاع پرداخت. خانه خود را از یغما آکنده کرد. دفتر او را یازده پیاپی یغمائی آرایش می داد. در نوشیدن مشروبات الکلی افراط می کرد. چندین زن گرفت. دیگر در خط آتش دیده نمی شد بلکه بر تشک و بالش از پر قو می غنود. باینکه یکی دوبار دیگر هم از خود رشادت نشان داد و لرهای بختیاری را سر جایشان نشاند و یکبار دیگر حمله صمد خان (شجاع الدوله) را سد نمود و به پیروزی رسید ولی این ها تابش های واپسین یا آفتاب های لب بام بودند زیرا پس از این دلاوری ها کردارش به رسوایی گرایید و مسئولیت بزرگ توقف پدیده سپاهیان روس بعهده او و باقرخان است رفتارش در تبریز تحقیر آمیز بود. او شاهسون ها را در حال مستی ناسزا گفت و همین رفتار ناپسندش باعث شد که شاهسون ها به رحیم خان بپیوندند. رفتار او با مخبر السلطنه نیز بسیار بد بود و به او ناسزا می گفت و حکومت تبریز را تقریباً برای مخبر السلطنه غیر ممکن ساخت. بدین جهت مشروطه خواهان تبریز از او ناراضی و خشمگین گردیده و عزیمت او را از آن شهر خواستار گردیدند و دسته دیگری از مردم تبریز توصیف ناگوارتری از وی مینمایند و او را دیگر صاحب نام و محترم نشمده و او را بیرون از کیش وطن خواهی دانسته و با آدم کش هایی که در شهر به دست او انجام گرفت خدمات شایسته قبلی او فراموش گردید.»

دیگر از محققین مهدیقلی هدایت است که در کتاب خود بنام «خاطرات و خطرات» در مورد ستارخان اینگونه اظهار نظر می کند: «اگر او عادت بد مشروب



خواری و زیاده روی در شرب مسکرات را نداشت و سواد داشت مردی بود که به کار مملکت می خورد.»

ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی در اثر فشار روس ها و دعوت آخوند ملا کاظم خراسانی به تهران آمدند و استقبال شایانی از آن ها به عمل آمد. (بیست مارس ۱۹۱۰) و پارک اتابک که بعداً محل سفارت شوروی شد محل استقرار و زندگی آن ها قرار گرفت ولی بعد از چندی میان حزب سیاسی دمکرات و اعتدالیون اختلاف بالا گرفت و دولت مجبور شد که هر دو دسته را خلع سلاح کند. دمکرات ها امر دولت را اطاعت کردند ولی اعتدالیون از جمله ستارخان زیر بار نرفت و حاضر نشد دستور دولت را اجرا کند حتی وساطت وزیر مختار آلمان بنام «بارون کوآت» و سفیر عثمانی برای ترک مخاصمه مفید نیفتاد. بنابراین قوای دولتی پارک اتابک را محاصره کرده و در اثر زدو خورد میان اعتدالیون و قوای دولتی تیری به پای ستارخان اصابت کرد و او تسلیم شد. در این حادثه قریب به ۳۰ نفر از همدستان ستارخان کشته و سیصد نفر اسیر گردیدند.

چهار سال بعد از این واقعه ستارخان در تاریخ ۲۸ ذی الحجه ۱۳۳۲ (۱۶ نوامبر ۱۹۱۴) در اوائل جنگ اول جهانی در تهران دارفانی را وداع گفت و در باغ طوطی در حضرت عبدالعظیم شهرری مدفون شد. سن او هنگام مرگ حدود ۵۰ سال بود.

ادامه دارد

مجید زنده



سینه می ساید به آب بر که تنها نیست قو

بی خیال از روزگار و فکر فردا نیست قو

او نه چون من مانده تنها در بیابانی غریب

چون من گمگشته در بی راهه بی جا نیست قو

برقرار و استوار و پر جلال است و نجیب

در حریم قید و بند و رأی و آرا نیست قو

صلح و آرامش به دشت و برکه اطراف او

عاقل است و گیر جنگ گبر و ترسا نیست قو

سرفراز و سربلند است و غنی و بی نیاز

از پلیدی های دنیا دور و رسوا نیست قو

راه می پیماید او با گردنی افراشته

چون که بالش درغل و زنجیر دنیا نیست قو

او به درواز رنگ و نیرنگ بد ما مردمان

طینتش از بهر رسوایی مهیا نیست قو

بس که مارا دید در جنگ و ستیزی مستمر

رحمت ما مردمان را هم پذیرا نیست قو



هفت سین

سبزی بیار سیر بیار سیروسماق گیر بیا
سنجدو سرکه پیداکن دروسط سفره گذار

وقتی که گوید آن عمو آبی سمنو آبی سمنو
صدش بزن بیاد جلو کاسه بده بخرازا

ماهی و آردو آب و شیر سبزه و گل، نان و پنیر
شمع و گلاب خوب بیار هرچیزی لازمه بیا

سفره بینداز به زمین تمام چیز هفت سین
ظرف به ظرف پیش هم درست و پاکیزه بچین

تابا خوشی سال دگر باشادی و بی درد سر
آسوده زندگی کنی ازغم و غصه بی خد



کلاغ دروغ گو

آز کلاغه می پرسند: اسمت چیه؟

کلاغه میگه: طوطی

به او می گویند پس چرا سیاهی؟ طوطی که سیاه نیست

جواب می دهد: آخه من در دُغال فروشی کار می کنم.

ناشناس

بهاره

آهای آهای دوباره
عید اوامده بهاره
گل های زرد و لاله
روییده هر کناره
بهاره و بهاره
بهار صفا میاره
بلبل رو شاخه گل
گنجشکه رو چناره
داره آواز می خونه
این آواز بهاره
بهاره و بهاره
بهار صفا میاره

بچه های عزیز

اگر شعر قشنگی را
بلدید آن را به همراه یک
قطعه عکس خودتان
برای ما بفرستید تا شعر
و عکس تان را درهمین
صفحه چاپ کنیم. اگر
کلاس فارسی نرفته اید
و نمی توانید فارسی
بنویسید از پدرومادرتان
کمک بگیرید.

بچه ها ، آی بچه های زیبا

عباس یمینی شریف

نیما یوشیج

آمد بهاران

بچه ها ، بهار
گلا واشدن
برفا پاشدن
ازروسبزه ها
ازرو کوهسارها
داره رو درخت
می خونه به گوش
پوستینو بکن
قبارو بیوش
بیدار شو، بیدار شو
بچه ها، بهار !



سیزده بدر

(با آهنگ « یک گلی سایه چمن »)

می رویم سیزده بدر سیزده بدر دسته به دسته ، دسته به دسته

می بریم بارو بنه ، بارو بنه بسته به بسته ، بسته به بسته

خیلی داره مزه مزه زدن به سبزه

خیلی داره مزه مزه زدن به سبزه

خُرم و خوش می دویم خوش می دویم روی چمن ها، روی چمن ها

پشت هم مثل دُو مثل دُو آهوی صحرا، آهوی صحرا

خیلی داره مزه مزه زدن به سبزه

خیلی داره مزه مزه زدن به سبزه

محمود کیانوش

شکوفه

بهار با خود شکوفه آورد	شکوفه سرخ، شکوفه زرد
شکوفه اینجا، شکوفه آنجا	شکوفه پائین، شکوفه بالا
شکوفه برخاک، شکوفه برآب	شکوفه بیدار، شکوفه درخواب
نسیم هرجا، قدم گذارد	شکوفه ریزد، شکوفه بارد

بچه باهوش

پدر به ایرج کوچولو گفت: من دارم می روم بیرون اگر آقائی به اسم احمد تلفن کرد
به او بگو فردا تلفن کند.
ایرج کوچولو: اگر تلفن نکرد چی بگم؟

شب عید

شد شب عید	سال جدید
جوانه زد	درخت بید
حالا باید	دویدو دوید
بالا پرید	پائین پرید
خانه تکاند	جارو کشید
گردگیری کرد	اتاق را چید
شیرینی و آجیل خرید	
رخت پاک و تمیز پوشید	
رفت این را دید	رفت آن را دید
گفت و شنید	تبریک عید

اختلاف بین تقویم زرتشتیان ایران وزرتشتیان هند

در اوایل سدهٔ ۱۸ میلادی چندین مسئلهٔ مهم دینی موجب مباحثات سختی بین پارسیان هند گردید. یکی از آن درمورد کیبسه و وجود یک ماه اختلاف بین تقویم زرتشتیان ایران وزرتشتیان هند بود که به نام تقویم قدیمی و شاهنشاهی خوانده می شود. دستوران دستورایران، دستور بهرام اردشیر ترک ابادی مقیم ترک آباد اردکان یزد، در نامهٔ خویش به دستور «قیام دین پدرم رام بهروچی» ساکن بهروج گجرات به سالمه بهمین روز واردیبهشت ماه قدیم سال ۱۰۰۵ یزرگردی، به وجود اختلاف مذکور بین تقویم زرتشتیان ایران وهند به دین طریق اشاره می کند:

«از فرار اطلاع واصله گویا تقویم شما و یک ماه در ماه شماری اشتباه واقع شده. اینک که هزارهٔ یزدگرد پایان یافته بهتر است این یک ماه اشتباه را نیز بر طرف ساخته طبق تقویم معموله بین ما، حساب سال را نگاه دارید.

موبد جاماسب حکیم ولایتی کرمانی به سال ۱۰۸۹ یزدگردی به عزم سورت، از ایران حرکت وهنگام ورود به مقصد، به اختلاف یک ماه بین تقویم متوجه می شود. از جلب توجه پارسیان به این اختلاف با تذکر کوتاهی خود داری می کند. زیرا تعصبات بی جا آتش خشم آنان را در کار مباحثات اختلاف در مسایل دیگر برافروخته ونتیجه ای هم به دست نیاورده اند. چون علت را نادانی مردم درمورد دین تشخیص می دهد. به تعلیم سه نفر از موبد زادگان همت گماشت. در همان اوان بسیاری از پارسیان معروف وعادی ، به تبعیت او، تقویم قدیم ایرانی اختیار نمودند و کار مشاجره ومجادله بالا کشید.

سال ۱۱۰۴ یزدگردی یک نفر بهدین، به نام «جمشید ایرانی» منجم از ایران

وارد سورت می گردد. پارسیان به سوی او هجوم می برند تادرمورد تقویم ، تحقیقات لازم به عمل آورند. وی از ترس مخالفت آنان لب نمی گشاید. اما یک نفر از جوانان پارسی را بنام «کاوس فریدون» که بعدها به «کاوس منجم» معروف می گردد به شاگردی خویش می پذیرد. واو پس از چندی در اثبات درستی گفتهٔ دستور جاماسب ولایتی کوشش می نماید. بر اثر فعالیت وی در آن زمان بسیاری از زرتشتیان هند، تقویم زرتشتیان ایرانی را پذیرفته ومراسم «پنجه وه» را طبق رسم ایرانیان یک ماه زودتر انجام می دهند.

پس از پایان مراسم «پنجه وه» بسیاری دیگر از پارسیان بی واهمه تقویم ایرانی را می پذیرند. پیشامد مذکور هو وجنجال برپا کرد ومردم را درمورد دین نگران ساخت. وچون مانند زرتشتیان مادی پرست، از رموز دین بی خبر بودند درآموختن و پژوهش آن بکوشیدند. دهنجیشاه منجیشاه یکی از بزرگان پارسی مقیم سورت که به تقویم ایرانی متمایل بود موبد «کاوس رستم جلال» که بعدها به ملا کاوس معروف گشت از بروج دعوت نمود و برای تحقیق وپژوهش درمورد حقیقت تقویم به ایران فرستاد. ملا کاوس در شهر یورماه ۱۱۳۷ یزدگردی به اتفاق پسرش ملا فیروز ازسورت رهسپار ایران شد و ۱۲ سال در ایران به پژوهش پرداخت ودر رشتهٔ اختر شناسی استاد گشت ودر دربار کریم خان زند در شیراز طرف توجه پادشاه واقع ومهمان او بود و در امر داماه سال ۱۱۴۹ یزدگردی به سورت بازگشت و رسالات چندی درمورد تقویم نگاشت و سخنرانی ها ایراد نمود. مخالفان او نیز بیکار ننشستند و به نشر رسالات برخلاف سخنان او پرداختند.

پیروان تقویم قدیم ایرانی روی به افزونی گذاشت و طبق آمار سال ۱۸۹۱ میلادی بین نفوس پارسی یعنی ۱۱۳۶۱ نفر در شهر بمبئی، ۷۲۰۶ نفر پیرو تقویم ایرانی بودند و آنها در سروش ایزد وفروردین ماه ۱۱۵۴ یزدگردی نخستین آتش ورهرام رادر شهر بمبئی بنا نهادند. این پیشامد، پارسیان مقیم بمبئی، سورت، بهروجو نوساری را بر آن داشت که در تقویت مساعی خویش درآموزش وپژوهش فرهنگ وتاریخ دینی بکوشند.

ذکرواقعهٔ دیگری که باعث مجاهدن پارسیان در توسعهٔ فرهنگ دینی وتأسیس انجمن پژوهش دینی زرتشتیان گردید خالی از اهمیت نیست. پارسیان پس از سال ۱۸۳۹ میلادی ورویداد یک واقعهٔ مهم از بدل مساعی در تحقیق دین و تشویق همکیشان درآموختن حقایق مذهب کوتاهی ننمودند. این واقعه عبارت بود از تغییر مذهب دونفر جوان پارسی واختیار مذهب عیسوی. مبلغان نصارا درجراید بمبئی در ترغیب مردم به اختیار دین مسیح منتهای تلاش را می نمودند وحتی برخلاف آموزش های دینی زرتشتی از حملات خود کوتاه نمی آمدند. دانشمندان پارسی نیز بیکار ننشستند ودر دفاع از حقایق دین خویش خامه فرسائی می نمودند ودر طی یک سال چندین کتب معتبر دینی زرتشتی بوسیلهٔ آنان منتشر گردید. همین کارا انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیگ برای اطلاع برادران ایرانی وزرتشتی در جلوگیری از گمراهی آنان، اوستارا به فارسی ترجمه و پخش نمودند …

چنان که دیده می شود پیشامدها و مباحثات تقویم بی نتیجه نبوده است وبهترین ثمرهٔ آن واداشتن پارسیان به کسب اطلاع و تحصیل فرهنگ دینی خود و ایجاد انجمن پژوهش دینی و مرداتمن خاورشناس نامدار مغرب زمین به سال ۱۲۴۳ یزدگردی درمقاله خود با دلایل و براهین محکم به اثبات رسانید که در دورهٔ ساسانیان، زرتشتیان در هر چهار سال یکبار کیبسه می کردند و آن روز را

«اوردادگاه» می نامیدند. خورشید جی کاما نیز صاحب همین نظریه بود. دانشمندان و استادان معروف دین زرتشتی درسال ۱۲۶۵ یزدگردی در جلسات انجمن پژوهش دینی خطابه های خود را که بطور مستقیم یا غیر مستقیم درمورد تقویم و کیبسه صحبت می نمود ایراد نمودند. از آنانند: خورشید جی کاما، هیرید مهرجی باهای مدن، هیرید جمشید جی داداباهای نادرشاه، هیرید شهریار جی بارو جا، مسئلهٔ تقویم و کیبسه را درسال ۱۲۶۷ یزدگردی، در ۹ جلسه انجمن پژوهش دینی مورد مذاکره قرار دادند.

بنا به گفتهٔ نامهٔ هفتگی « راست گفتار» مورخهٔ ۲۹ مارس ۱۹۰۸ میلادی پارسیان روشنفکر ، روز نوروز جمشیدی، یکم فروردین سال ۱۲۷۷ یزدگردی را اول سال وهرمزو فروردین ماه به شمار آوردندو ۲۰ مارس که آخرسال ۱۲۷۶ یزدگردی باشد ، «اوردادگاه» و کیبسه خوانده ومراسم دینی آن را بجا آوردند و تقویم جدید با سال دینی را آغاز کردند وبعلازاین هر چهارسال یک روز را کیبسه می نمایند.

موضوع اصلاح تقویم دوباره توجه جماعت پارسی را بخود متوجه ساخت ودرسال ۱۲۷۹ یزدگردی پس از دو جلسه مذاکرات در مجمع عمومی، حل موضوع را محول به کمیتهٔ مخصوصی ساخت که اصلاح تقویم را عملی نمایند. سه سال بعد تر تقویم جدید دینی عملی گردید ومراسم پنجه وه رادر آخر سال و پیش از نوروز جمشیدی به عمل آوردند.

روانشاد دینشاه ایرانی سلیستر رئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی درسال ۱۲۹۴ یزدگردی از همهٔ دانشمندان و موبدان دانای زرتشتی که بیش ازسی نفر می شوند درمورد تقویم جدید دینی سؤال نمود وهمگی به استثنای یک موبد بی علم با دلایل و براهین متین واستوار پاسخ دادند که برابر دین وآئین باستانی که اساس آن بر فصول سال نهاده شده تقویم دینی جدید را باید پیروی کرد.

پاسخ های نامبرده در رساله ای در بمبئی چاپ ومنتشر گردید و درنوروز جمشیدی سال ۱۲۹۵ یزدگردی جماعت زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی در مجمع عمومی به اتفاق آراء برای اتخاذ تقویم جدید یا سال دینی رأی دادند واز آن سال زرتشتیان ایرانی تقویم دینی جدید را معمول داشتند. انجمن زرتشتیان تهران نیز در همان سال به رهبری شادروان ارباب کیخسرو شاهرخ، تقویم جدید را پذیرفتند.

انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی برای استحکام شالودهٔ تقویم دینی جدید ازسال ۱۲۹۶ یزدگردی به فعالیت مشغول وبا کمک خیر خواهان و دهش مندان زرتشتی ایرانی و مهربانجی منوچهر جی کاما و لیدی همابائی پتیت، یک آدریان دینی را در بمبئی مقابل ایستگاه چرج گیت بنیاد نهاد ومراسم تقدیس آن درنوروز جمشیدی سال ۱۲۰۹ یزدگردی پایان و آدریان، با شکوه وجلال تمام گشایش یافت.

پاسخ های دانشمندان زرتشتی هند درمورد حقیقت تقویم جدید و کیبسه بردو اصل گاهنبار و گاه ریتون و فصول سال چرخ می زند … اما از ذکر این نکته نمی توان خودداری کرد، ایراد کسانی که می گویند در نیمکرهٔ جنوبی حال فصول سال بدینمنوال نیست و تغییر تقویم لزومی ندارد، پذیرفته نیست. زیرا زرتشتیان و آریایی ها از روزگاران باستان در نیمکرهٔ شمالی ودر ۵۰ درجه عرض شمالی می زیسته و به تدریج به جنوب مهاجرت واز نیمکرهٔ شمالی خارج نشده اند. تقویم مقرره آنها برابر فصول نیمکرهٔ شمالی وضع شده است. افزون براین تقویم بدون کیبسه در نیمکره جنوبی برابر فصل وموسم سال واقع نمی شود و نماز در آن مناطق برابر آئین دین ادا نمی گردد.

روانشاد دینشاه ایرانی سلیستر رئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی درسال ۱۲۹۴ یزدگردی از همهٔ دانشمندان و موبدان دانای زرتشتی که بیش ازسی نفر می شوند درمورد تقویم جدید دینی سؤال نمود وهمگی به استثنای یک موبد بی علم با دلایل و براهین متین واستوار پاسخ دادند که برابر دین وآئین باستانی که اساس آن بر فصول سال نهاده شده تقویم دینی جدید را باید پیروی کرد.

رشید شهرمدان
تهران آذربایزدو مهرماه ۲۵۳۵
شاهنشاهی

عاشق ایران *

نوروز

نوروز را به مهر تو آغاز می کنم

در آسمان عشق تو پرواز می کنم

در صحبت بهارو گل و سبزه، جویبار

بانام تو، کلام خود آغاز می کنم

«دی» رانده شد، بهار فرح زا زره رسید

دل بازبان عشق، هم آواز می کنم

آمدنوی چلچله بر شهپر بهار

بیدار چشم ناز تو با ساز می کنم

غم را چه حد به مجلس **نوروز** پا نهد!

آید اگر به فرض، ز سر باز می کنم

جام می یی به تربت پر افتخار عشق

یعنی نثار خواجهٔ شیراز می کنم

بر ساحل امید، به تکرار موج ها

پی در پی آرزوی تو را باز می کنم

در غیبت تو، یاد تو پیوسته بامن است

در خاطر م همیشه ترا ناز می کنم

با دیدن تو ای گل پایای آرزو

با صدبهبانه عشق خود ابراز می کنم

مهرت برون زدل نرود- در میان خواب

هم، آرزوی وصل تو طناز می کنم

بادیدن هلال مه نو پی شگون

چشمان خودبه چهرهٔ تو باز می کنم

«ایران» خجسته نام اهورایی تورا

بر تاق دهر نقش و سرافراز می کنم

* «عاشق ایران» نام مستعار شاعری بلند پایه است که سالها پیش از ایران عزیزش جدا مانده و در تکراس سکونت دارد. او که یکی از شاعران سرآمد دوران ماست نه بخاطر سیاست بلکه به دلایل شخصی واز جمله گریزان بودن از شهرت ، از نام اصلی اش سود نمی برد.

حیف است که چنین قریحه وطبع روان در گمنامی بماند.

نوروز را به این استاد مسلم شعر فارسی و خانواده اش شادباش می گویم و برایشان سلامتی و کامیابی آرزو می کنم.



انتخابات آخوندی

با شادباش نوروزی به همهٔ ایرانیان چهارگوشه دنیا، روزهای سیاه و سختی در خاک پاک ایران می‌گذرد که بیگمان به کوشش وطن‌پرستان وعاشقان ایران به پایان خواهد رسید و بهار آزادی و آبادی دوباره به آن آب و خاک باز می‌گردد. «… ممکن است کسانی که در گذشته تأیید نشده باشند، اکنون با به دست آمدن اسناد و مدارکی تأیید صلاحیت شوند…»

از سخنان هادی طحان نظیف آخوند بی‌عمامه و بسیجی عضو حقوقدان؟ و سخنگوی شورای نگهبان یکی دیگر از نهادهای پر شور جمهوری نعلین و آفتابه اسلامی ایران در رابطه با سیاه بازی انتخابات .

اصلا و ابدا جای شک و شبهه‌یی نیست که تمامی ایرانیان ساکن کرهٔ خاک ، مشتاقانه به انتظار مراسم خیمه شب بازی انتخابات طویلهٔ شورای اسلامی ثابنه شماری میکنند که نمایندگان کاردان و با خرد و درجهٔ یک خود را با رأی های بیشمار به طویله بفرستند و همزمان هم سیرک انتخابات مجلس خبرگان بانظارت اصطلب شورای نگهبان و نحوهٔ برگزاری آن بار دیگر حقانیت رژیم مرده‌خوران را برای عالم و آدم به نمایش بگذارد. حالا چرا ما یکی را طویله و دیگری را به اصطلب نسبت دادیم. بطور کل باغ وحش جمهوری امتی روضه خوانان به سه دسته شاخص متمایزند البته با پوزش از جانوران.

اصطلب: که معمولاً در آن اسب به وفور یافت می‌شود ولی چون جمهوری آخوندی منحصر به فرد است بیشتر خر و یابو درو ویتربن آن به نمایش گذاشته شده است. شورای نگهبان ، مجلس خبرگان ، جامعهٔ المصطفی وبنیاد امام‌راحل بعضی از نمونه های آن است.

طویله : بیشتر در آن گاو، گوسفند، و گاهی خر و یابو سرگرم چریدن

می‌باشند. چندی از نمونه‌های آن ، مجلس شورای اسلامی و کمیسیون‌های مربوطه، صدا و سیما و تمام رسانه‌های دولتی می‌باشند.

چراگاه: مابقی جانورانی از قبیل شتر ، میمون ، بز،مجه ، خرمگس و خرچسونه در آن فراوان است و تمامی نهادهای رژیم آخوندی را در برمی گیرد منجمله بیت رهبری ، مقام محترم ریاست جمهوری ، دولت ،هیئت وزرا ، احزاب اصلاح طلب و امت بسیج و حزب‌اللهی همیشه حاضر در صحنه. باید یادآوری کنیم که برای راحتی کلام و رساندن مقصود وقتی همهٔ این نهادها با هم قاطی میشوند ، ما از آن به عنوان خر تو خر نام می‌بریم یعنی حالت کنونی ایران اسلامی عزیز.

حالا بد نیست بریم تو نخ جریان این انتخابات پر شکوه مردمی. اول باید دید که شورای نگهبان چیست و وظایفش کدامند. طبق خزعبلات قانون بی اساس آخوندی تمام قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، سیاسی باید براساس موازین اسلامی باشد و تشخیص آن برعهده شورای نگهبان است. همچنین انطباق قوانین با قانون اساسی ، تفسیر قانون اساسی و نظارت بر انتخابات و همه پرسى. اعضای مجلس خبرگان ترکیبی از شش فقیه و شش حقوقدان است که فقها را رهبر معظم تهی مغزان منتصب میفرمایند و شش حقوقدان که توسط رییس قوه قضاییه به مجلس معرفی بارأی مجلس به‌عضویت شورا درمی‌آیند. طبق اصل ۹۱ قانون اساسی، شرایط عضویت فقیهان در شورای نگهبان فقاھت، عدالت و آگاهی از مقضیات زمان و مسائل روز است و شرط حقوقدانان نیز حقوقدان و مسلمان بودن است. به عبارت ساده تر همه به همان موازین اسلامی برمبگردد که تقریباً چیزی معادل مخلوط کود انسانی و حیوانی می‌باشد چون اثری از عدالت ، آگاهی و حق و حقوق در آن وجود ندارد، نه اینکه این فلکزدگان



تیمور شهابی

درام‌القدرای اسلامی چه خبر؟

تقصیری داشته باشند چون همان دین و شرع اسلام ، تگری به عالم و آدم زده است و اینها هم در خواب غفلت و نادانی عمر خود را به سر می‌کنند. حالا برگردیم سر اصل مطلب. استاد ما همچنین فرمودند:«… هیأت‌های نظارت شرایط حدود ۲۱ هزار داوطلب را بررسی کردند که صلاحیت بیش از ۱۱ هزار نفر تأیید شد که نسبت به دوره قبل (انتخابات مجلس یازدهم) در این مرحله تقریباً دو برابر شده است …» این جماعت نادان همیشه وقتی زمان انتخابات می‌رسد ، فیلشان یاد هندوستان می‌کند و با هر دوز و کلکی که شده کوشش می‌کنند تا مردم را پای صندوقهای رأی بکشانند.از دامن کردن به پای مجری صدا و سیما تا مو بور های حکومتی. کسانی که در گذشته تأیید نشدند همه از هم آخوری‌های رژیم می‌باشند از حسن روحانی که سه دوره عضو خبرگان بوده گرفته تا لاریجانی و با آن یکی آخوند دوزاری مصطفی پورمحمدی که عضوهیئت مرگ بود نیز رد صلاحیت شدند. ولی چون حالا مدارکی بدست آورده‌اند ممکن است چندی را به بازی راه بدهند و وارد معرکه کنند. به این میگن آزادی در انتخابات. هیچ کشوری در دنیا به این اندازه برای مجلس شورای خود داوطلب ندارد و در هیچ جایی از دنیا رهبری به این اندازه به فکر راحتی مردم نیست که از پیش، کل این انتخابات را مهندسی و افراد را انتصاب کرده باشد.

رژیم ملایان همهٔ نیروی خود را بکار گرفته که انتخابات را بزرگنمایی کند و هوچیان خود را به جان مردم انداخته است که اگر پای صندوقهای رأی نروید دنیا به آخر میرسد و آبروی و ماهیت نظام در خطر است و از این مهملات. طبق گزارش رسانهٔ آخوندی مهر، ابلهی به اسم حجت الاسلام علیرضا ادیانی رئیس سازمان عقیدتی سیاسی فرماندهی کل انتظامی کشور! بالای منبر رفته و گفت:«… بزرگترین دستاورد انقلاب

نارنگی

نارنگی (نام علمی: *Citrus tangerina*)میوه ای از تیره مرکبات است. نارنگی نسبت به پرتقال کوچک‌تر است، و مزهٔ ترش و شیرین‌تری دارد. در پزشکی سنتی ایرانی طبع این میوه را سرد و تر می‌دانند و برای آن خواصی چون «مفرح قلب، رافع خفقان، صفرابُر و فروشناننده لهیب معده و کبد» نام می‌برند. این میوه دارای مقدار زیادی منیزیم است و از این طریق در فعالیت ماهیچه‌ها، دستگاه گوارش و دستگاه عصبی مؤثر است.



یکی از قدیمی‌ترین انواع نارنگی موسوم به *Dancy Tangerine* در اواخر قرن نوزدهم در فلوریدای آمریکا کشت می‌شده‌است. امروزه نارنگی در کشورهای تولیدکنندهٔ مرکبات مانند چین، اسپانیا، برزیل، ژاپن و ایران تولید می‌شود.

نارنگی میوه پاییز و زمستان و دارای ویتامین‌های A، B1، B2، C، پروتئین، چربی، قند، حاوی مقدار زیادی فسفر، کلسیم است. نارنگی به خاطر داشتن مقدار فسفر و کلسیم بالا، یکی از میوه‌هایی است که در تشکیل استخوان و اسکلت بدن مؤثر است.

همچنین روغن نارنگی دارای بیشترین لیمونین است که بهترین تقویت کننده سیستم ایمنی بدن به شمار می آید.

کاربرد پزشکی؛ نارنگی دارویی

برای ضد تومور،آرامبخش،ضد عفونت،مشکلات گوارشی و تقویت کننده گردش خون توصیه می شود .با توجه به این که نارنگی دارای لیمونین غنی است بر طبق مطالعات انجام شده در بیش از ۵۰ کیلینیک از رشد تومور جلوگیری می کند. استفاده کنندگان؛ کسانی که دچار بیماری چاقی مفرط،اضطراب،بیخوابی، مشکلات ریوی،آلزایمر، فراموشی،مشکلات کبدی و گوارشی،انگل ها و آب میان بافتی هستند،می توانند از نارنگی استفاده کنند.

تأثیرات عطر؛ رایحه نارنگی منجر

اسانس باماروغنهای معطر

استفاده مستقیم؛می توان دو قطره از روغن نارنگی را در داخل کپسول ریخته و روزانه سه مرتبه استفاده کرد. روش استخراج؛ پوست نارنگی را می توان با روش فشار سرد عرق گیری نمود.

مواد تشکیل دهنده:لیمونن(۹۰–۹۷ در صد)، گاما – ترپینین (۰٫۳–۳درصد)،میرسین(۱–۳درصد)

ترخون

تَرخون یا تَلخون (نام علمی: *Artemisia dracunculus*) گیاهی پایای علفی چندساله از جنس *Artemisia* و تیرهٔ کاسنی و بومی آسیای میانه و شمالی، قفقاز و خاور دور است. خاستگاه اصلی ترخون در دره‌های آبرفتی روسیه و نواحی غربی آمریکای شمالی بوده‌است اما اکنون پرورش آن در تمام نقاط ایران معمول است.

ریشه نام ترخون فارسی مشخص نیست اما گمان می‌رود که شاید از «دراکون» یونانی به معنی مار و ازدها گرفته شده باشد. زبان‌های اروپایی نام ترخون را از زبان‌های خاورمیانه گرفته و این واژه برای نمونه در اسپانیایی به صورت *taragon*، در فرانسوی به صورت *estragon* و در انگلیسی به شکل *tarragon* در آمده‌است.

خون ریشه‌های گسترده‌ای دارد و از زمین‌ساقه کوتاه آن یک شبکه ریشه ای متراکم تکامل می‌یابد. بیشتر ریشه‌ها تا عمق ۳۰–۲۰ سانتی‌متری در خاک نفوذ می‌کند. دستک که برای تشکیل یک شاخساره از سطح خاک بیرون می‌آید نیز از زمین ساقه تولید می‌گردد.

شاخه‌های گیاه، چوبی و سبز رنگ هستند و قسمت تحتانی آنها به رنگ قرمز مایل به قهوه

ترجمهٔ : روحپرور شیرانی

ای است. ارتفاع اندام‌های هوایی بسته به شرایط محل رشد ۱۵۰–۸۰ سانتی‌متر می‌باشد. برگ‌ها دارای طول ۲۸ سانتی‌متر، عرض ۱ / ۲–۰ / ۵ سانتی‌متر، کاملاً لبه دار، بدون پرز، به شکل نیزه ای لیفی و در هر دو طرف براق هستند. گل آذین‌های کلاپرک ترخون یک آرایش خوشه‌ای سبز رنگ، برگ‌دار و بسیار منشعب را تشکیل می‌دهند. گل‌ها به رنگ زرد یا قرمز مایل به قهوه ای هستند. ترخون فرانسوی بذری تولید نمی‌کند. اما ترخون

روسی بذر تولید می‌نماید. ارزش ترخون مربوط به روغن فراری است که در بوته‌ها ذخیره می‌شود. بوی روغن فرار ترخون تا حدودی شبیه بادیان رومی است. اما این ماده خوشبو نیست و در عین حال دارای طعم تند و گرمی می‌باشد. ترخون فرانسوی در زمان گلدهی دارای بیشترین میزان روغن فرار است (۲ / ۸–۰ ، ۵٪). مهم‌ترین ترکیب روغن فرار ترخون متیل کایکول (استراگول) است که این ماده ایزومر آنتول می‌باشد و میزان ۷۰–۵۰٪ از حجم کل روغن را به خود اختصاص داده‌است. ترکیب‌های دیگر روغن فرار شامل کامفن، اسیمن، ساینش، میرس، آئیسول و یوجنول هستند. ترخون ۱۰–۸ سال زنده می‌ماند.همچنین ممکن است ترخون ابتدا از خاورمیانه به اروپا معرفی شده‌است.

بقیه در صفحه ۴۸



کوتاه و خواندنی

شارژ باتری برای ۵۰ سال

شرکت چینی *Betavolt* مدعی شد که یک باتری اتمی ساخته که موبایل را تا ۵۰ سال شارژ نگه می‌دارد!

این باتری اندازه‌ای کوچک‌تر از یک سکه دارد، با این حال با اتصال چندین باتری، می‌توان انرژی دستگاه‌هایی مانند گوشی‌های هوشمند و پهپادها را برای سال‌ها تأمین کرد.

به گفته *Betavolt* اولین باتری



اتمی این شرکت می‌تواند ۱۰۰ میکرووات توان و ۳ ولت ولتاژ تولید کند. البته *Betavolt* می‌خواهد تا سال ۲۰۲۵ باتری اتمی با توان ۱ وات هم بسازد. *Betavolt* مدعی شده است که طراحی لایه‌ای این باتری باعث می‌شود تا در برابر آتش گرفتن یا انفجار مقاوم باشد.

زندانی بدون ثنوت

دولت سوئیس برای کاستن از روحیه خشونت‌گرایی زندانیان به روش جالبی دست یافته است.



مسئولان زندان‌های سوئیس برای کاهش رفتارهای خشونت‌آمیز زندانیان، دیوارهای زندان را با رنگ صورتی کمرنگ نقاشی کردند بنابه گفته‌ی روانشناسان بدین شکل می‌توان خوی خشونت‌گرایی زندانیان را مهار کرد!

مواد مخدر از استخوان مردگان

در یکی از کشورهای غرب آفریقا ماده مخدری رایج شده به نام «کوش» و یکی از مواد تشکیل دهنده‌اش استخوان مرده‌هاست!!! بهمین دلیل استخوان مرده‌ها نایاب شده است. گروه‌هایی نیش قبر می‌کنند تا به استخوان مردگان برسند. آنقدر داستان بالا گرفته که قیمت استخوانهای آدم‌ها تا کیلویی هزار دلار می‌رسد! وضع معتادها از قیمت استخوان بدتر است. اکثراً



جوان بین ۲۵ تا ۳۵ سال‌اند که هرچه داشته اند خرج گرفتن این مواد کردند.

بارباوس

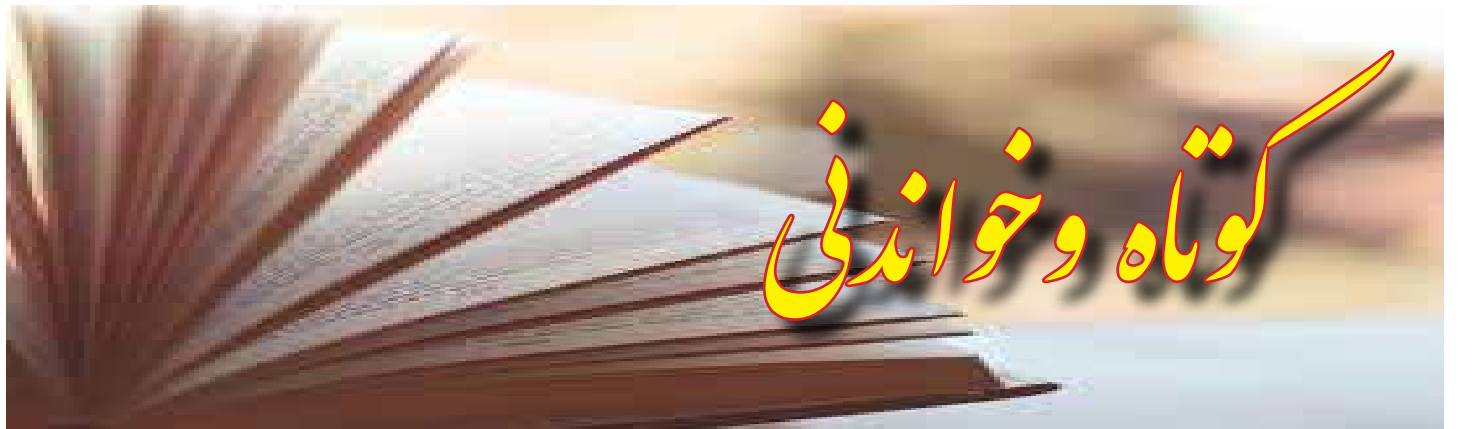
باربادوس کشوری جزیره ای در میان دریای کارائیب و اقیانوس اطلس شمالی و شمال شرق ونزوئلا قرار گرفته‌است. باسوادى در باربادوس نزدیک به ۱۰۰ درصد است. یونسکو باربادوس را در میان ۵ کشور نخست از نظر میزان باسوادى ذکر کرده است. جالب است بدانید در این کشور اگر به سن صد سالگی برسید، به افتخار شما یک تمبر چاپ می‌شود.



بهترین الگو برای زندگی

گفت: «کودکان» بهترین الگو هستند. گفتند: گفتند: «کودکان که هیچ نمی‌دانند. گفت: سخت در اشتباهید. کودکان شش خصوصیت دارند که نباید هیچ‌گاه فراموش کرد اول اینکه، همیشه بی‌دلیل شاد هستند. دوم اینکه، همیشه سرشان به کاری مشغول است

سوم اینکه، وقتی چیزی را میخواهند تا بدست نیاورند دست از اصرار بر



نمی‌دارند چهارم اینکه، به هیچ چیز دل نمی‌بندند پنجم اینکه، وقتی با هم دعوا می‌کنند سریع آشتی می‌کنند و از هم کینه به دل نمی‌گیرند. ششم اینکه، به راحتی گریه می‌کنند.

شوخى ادبى

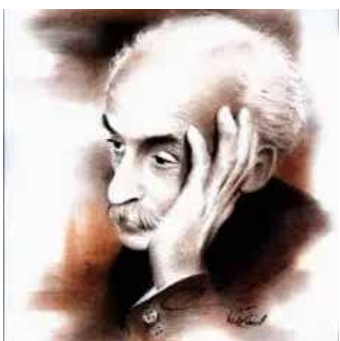
حتماً با نام صادق سرمد شاعر ملی آشناستید. یک روز خانمی که وصف طبع روان و حاضرالذهن بودن او را شنیده بود به ایشان تلفن می‌کند و می‌گوید: آقای سرمد؛ من عاشق یک جوان زیبا رو هستم ولی او جز مواقعی که خودمایل است توجهی به من ندارد. امروز بالأخره تصمیم گرفتم به او نامه ای بنویسم اما برای شروع نامه



احتیاج به یک شعر مناسب دارم ممکن است شما درحق من لطفی بفرمائید و یک بیت شعر مناسب برای حال من بگوئید؟ سرمد در پاسخ این شعر را می‌خواند لب‌ت را دیگری بوسد منت شیرین دهن گویم تنت با غیر می‌خواهد منت سیمین بدن گویم کسی مدح عسل گوید کز آن شیرین شود کامش تو بر کام رقیبانی منت شیرین سخن گویم.

پرش نیابوشیج

تعریف می‌کنند که یک روز دکتر جنتی به سراغ نیما می‌رود و می‌گوید می‌خواهم از شما بیوگرافی تهیه کنم و بعد برای قهرمان کتاب خود که نیما باشد، یک ماجرای جعلی می‌سازد. نیما می‌گفت دکتر جنتی در آن بیوگرافی نوشته بود که



من از سراین کوه به آن کوه می‌پریم و من وقتی این شرح را خواندم گفتم: - آخه آقای دکتر گریه هم چنین جست و خیزی ندارد.

ولی دکتر جنتی دست بردار نبود و می‌گفت شما که اهل یوش مازندران هستید واز شکار و کوه پیمائی خوشتان می‌آید باید جست و خیز هم بلد باشید.

من جواب دادم: ولی نه سی متر! اما دکتر می‌گفت کمتر از آن دون شأن شماسست و به کتاب من هم لطمه وارد می‌سازد. بالأخره پس از مدتی چانه زدن و قربان صدقه رفتن به من تخفیف داد و قرار شد که

من بیست متر بپریم.

قرض و سیل



در زمان فراعنة مصر اگر کسی می‌خواست پول بسیار هنگفتی از کسی قرض کند به جای هرسند ویا وثیقه ای کافی بود که فقط جسد پدرش را که مومیایی شده بود نزد وام دهنده ودیعه بگذارد اگر هم نمی‌توانست وام خود را ادا کند وام دهنده حق داشت اجساد تمام نزدیکان درجه اول او را بنفع خود ضبط کند.

در روم رسم بود اگر کسی بدهکار بود و می‌مرد جسد او را به تعداد طلبکارانش شقه می‌کردند و هر شقه آن را به یکی از طلبکاران می‌دادند.

در دوران حکومت فرانک ها در فرانسه اگر کسی بدهکار بود و نمی‌توانست قرض خود را بدهد طلبکار با یک قیچی به سراغ او می‌رفت و یک دسته از موهایش را می‌برید و به این ترتیب بدهکار تا پایان عمر برده و غلام طلبکار می‌شد.



در قرون وسطی در فرانسه فقط داشتن یک جفت سیل کلفت و مردانه کافی بود که به صاحبش هرچه بخواهد قرض بدهند و اگر بدهکار در سر موعد بدهی خود را نمی‌پرداخت طلبکار حق داشت سیل او را از ته بزند و کمتر کسی هم از پرداخت قرض خود طفره می‌رفت زیرا مردان ترجیح می‌دادند بمیرند و نشان مردی خود را از دست ندهند.

تلویزیون آزادی

پس از تعطیل شدن تلویزیون من و تو که از انگلستان به مدت ۱۴ سال پخش می‌شد اینک صاحبان آن کیوان و مرجان عباسی (عکس زیر) درصدد افتتاح تلویزیون دیگری با نام «آزادی» در آمریکا هستند

تلویزیون جدید دنباله همان تلویزیون «آزادی» است که زمانی توسط زنده یاد رضا فاضلی درلس آنجلس برنامه پخش می‌کرد.



تلویزیون «من و تو» در طی ۱۴ سال با کوشش برنامه سازان جوان و اغلب تازه کار خود برنامه های جالبی تولید و پخش کرد. اکنون نیز قرار است تلویزیون «آزادی» با همان کادر در آمریکا به تولید و پخش برنامه مبادرت کند.

گفته می‌شود در این صورت تلویزیون ها و رادیوهای فعال در لس آنجلس برای بقای خود باید دست به سرمایه گذاری و استخدام برنامه سازان جدید بزنند تا بتوانند در صحنه رقابت با «من و تو» بی‌ها

دوام بیاورند.

مرکبک آشپز هندی



در روز ۱۶ فوریه ۲۰۲۴ امتیاز قریشی سر آشپز معروف هندی در سن ۹۳ سالگی فوت کرد. او بخاطر طبخ غذاهای منحصر بفرد به دریافت جوایزی نائل شده بود. قریشی با استفاده از دستورات طبخ خوراکی از کتابی بنام: «کارنامه: اندر باب طبخی و صنعت آن» نوشته محمدعلی باورچی در زمان شاه اسماعیل صفوی، سود می‌برد معروف ترین خوراکی که او درهند عرضه می‌کرد «دمیخت» بود.

قریشی در سال ۱۹۷۷ رستوران بخارا (عکس زیر) را در دهلی نو تأسیس کرد که به عرضه خوراکی های هندو ایرانی می‌پرداخت و بیش از یکصد شعبه داشت. قریشی متولد ۱۹۳۱ در ایالتی که امروز اوتارپرادش نامیده می‌شود متولد شد. اجداد او در ۲۰۰ سال گذشته آشپز امرا و حکام آواد awadh (منطقه ای تاریخی در شمال هند) بودند. در عکس بالا قریشی در سال ۲۰۱۶ جایزه بهترین سر آشپز را از دست رئیس جمهور هند دریافت می‌کند.





در شب ترشی نخورید



کمک میکند. بتاکاروتن و آنتی اکسیدان موجود در آن خطر ابتلا به سرطان را کاهش میدهد. هلو بهترین انتخاب برای افرادیست که گرسنه هستند و به دنبال ماده ای شیرین میگردند.

پیش بینی زلزله

آیا حیوانات قادرند وقوع زلزله را پیش بینی کنند. تا به حال شنیده بودیم که سگ و گربه قادرند وقوع زلزله را تا چند دقیقه قبل از بروز آن پیش بینی کنند. اما مار می تواند زلزله ای را که امواج آن از ۱۲۰ دکیلومتر دورتر می رسد احساس کند و این زلزله را ۵ روز قبل از وقوع پیش بینی کند.



یک مطالعه جدید توسط دانشگاه موناخ نشان داده که در افراد بالای ۶۰ سال، کاهش خواب عمیق به میزان یک درصد در سال با افزایش ۲۷ درصدی خطر ابتلا به زوال عقل همراه است.

از فواید هلو

بتاسیم هلو به کاهش فشارخون



آیا باران بوی خاصی دارد؟ این بو از کجا بوجود می آید؟ باران بوی مخصوصی دارد که به علت روغن های گیاهی باکتری ها و ازن موجود در هوا بوجود می آید. البته بارش باران بر ساختمان های

بسیاری از انسان ها کنجکاو هستند بدانند که چه وجوه مشترکی بین انسان و شامپانزه وجود دارد؟ دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که نود و هشت درصد و نیم از ژن های بین انسان و شامپانزه یکسان هستند. این یافته ها نشان می دهد که انسان و شامپانزه نیاکان مشترک داشته اند و برخلاف آنچه تا کنون تصور می شد انسان از نسل میمون نیست.



کاهگلی نیز بوی دل انگیزی را در هوا پخش می کند که این بو مخصوص روستاهای ایران است.

مخترع آچار فرانسه

وقتی می گوئیم آچار فرانسه بلافاصله به ذهن ما متبادر می شود



که این آچار را فرانسوی ها اختراع کرده اند در حالیکه چنین نیست و آن را سوئدی ها اختراع کردند. جالب است که در فرانسه هم این آچار به آچار انگلیسی معروف است.

ایسلند راه آهن ندارد

ایسلند تنها کشور اروپایی است که راه آهن ندارد. دلیل این امر این است که ایسلند یک کشور



قوز کردن و چاق شدن

می گویند اگر قوز کنید چاق می شوید. دلیل این امر آن است که وقتی قوز می کنید خون کمتری به مغز شما می رسد و در نتیجه ولع شما به مواد قندی بیشتر می شود و با خوردن مواد قندی وزن بدنتان زیاد شده و چاق می شوید.

از فوائد سیب

سیب فوائد بسیاری دارد. از جمله: - سیب کمک می کند دستگاه گوارش تمیز شود.



- باعث کاهش میزان کلسترول می شود. - خطر ابتلا به سرطان را کاهش می دهد.

- قلب را سالم نگه می دارد. - در کم کردن وزن مؤثر است. - در دفع مسمومیت تأثیر دارد.

آمریکایی ها می گویند خوردن یک سیب در روز باعث می شود که نیاز به پزشک پیدا نکنید.

پنجه های گربه

گربه ای دارم که پنجه های جلویی و عقبی اش باهم تفاوت دارند. آیا این تفاوت در سلامتی او می تواند تأثیر بگذارد؟

پاسخ این است که همه گربه ها در پنجه های جلویی شان پنج انگشت و در پنجه های عقبی شان چهار انگشت دارند و این امر در گربه شاهم صادق است.



آمریکا در اول ژوئیه ۱۹۱۳ و بریتانیا در اول آوریل ۱۹۱۴ آن را مورد استفاده قرار دادند.



آلودگی هوا و خودکشی

دانشمندان چینی با بررسی وضع آلودگی هوا در ۱۴۰۰ پایگاه هواشناسی این کشور به این نتیجه رسیدند که هرچه قدر آلودگی هوا بیشتر می شود بر تعداد خودکشی ها نیز افزوده می گردد. حدود ۱۶ درصد از کل خودکشی های جهان در چین صورت می گیرد. اخیراً با پی گیری های دولت چین آلودگی هوا در کلان شهرهای چین تا حدی کاهش یافته و به همین میزان از تعداد خودکشی ها نیز کاسته شده است.

دلیل طول عمر

اخیراً تعداد افراد بالای صدسال رو به افزایش نهاده است و در میان بانوان تعداد افراد بالای یکصد سال بیشتر است. دانشمندان سوئدی ۴۴،۰۰۰ سوئدی را که از سن ۶۴ تا ۹۹ سال بودند تحت نظر گرفتند. نتیجه ای که در طول مدتی نسبتاً زیاد به دست آمد نشانگر آن بود



که خون صدساله ها با افراد دیگر متفاوت است یعنی میزان کلسترول گلوکز، کراتینین ، اسیداوریک در خون افراد بالای صدسال بسیار از دیگران کمتر است.

کسوف کامل در آمریکا

کسوف بزرگ آمریکا، اولین نوع خودپس از سال ۲۰۱۷، مسیری کلی را در ۸ آوریل در امتداد یک خط جنوب غربی به شمال شرقی در آمریکای شمالی ترسیم خواهد کرد.

نور خورشید برای چند دقیقه در آن روز جای خود را به تاریکی ناگهانی خواهد داد زیرا ماه در حال گردش به اندازه خورشید ظاهر می شود و نور آن را کاملاً مسدود می کند. بسیاری از حیوانات ساکت و بی حرکت خواهند شد در حالی که دیگر



موجودات که شبها فعال هستند در آن هنگام به حرکت درمی آیند. ناظران این کسوف فقط می توانند بیرونی ترین لایه اتمسفر خورشید به نام تاج را ببینند. همان گونه که می دانید در کسوف یا خورشید گرفتگی ماه بین زمین و خورشید قرار می گیرد و نور خورشید از رسیدن به زمین باز می ماند.

دانشمندان در طول کسوف بویژه کسوف کامل دست به آزمایشاتی می زنند که بسیار اهمیت دارد.

غلامحسین ساعدی و سایه عفریت مرگ

در گفت و گو با دکتر عباس میلانی



همه این احوال چرا او در وطن هم احساس غربت می‌کرد؟

با صد هزار مردم تنهایی / بی صد هزار مردم تنهایی / مصداق صادق دکتر ساعدی بود. او یک غم درونی داشت. برای من تعجب آور نبود. بسیاری از آدم های سرشناس و بزرگان دیگری هم مثل ابراهیم گلستان و بهرام بیضایی همین احساس غربت را می‌کردند.

دور و برشان آدم زیاد بود ولی مشغله‌ها و اخلاقشان به مذاق این هنرمندان خوش نمی‌آمد. یک نوع غربت هستی شناختی بود و نه غربت جغرافیایی. غربتی از جنس آنتولوژیک. غربت غلامحسین ساعدی هم از همین جنس بود.

ا- خوشنام: اسماعیل خوبی شاعر برجسته ما می‌گفت زمانی مرگ اندیشی مد روز شاعران و نویسندگان ما بود به تقلید از هنرمندان فرانسوی. آیا آقای ساعدی واقعا مرگ اندیش بود؟

ع- میلانی: «در مورد ساعدی اما مد روز نبود. بعضی‌ها در آن دوران هم احساس غربتشان مد روز بود و هم توسل به بنگ و حشیش و مشروب و افراط در این کار. «سواتز» در یک مقاله درخشان با عنوان بیماری به عنوان تمثیل عملی از متا فرم می‌گوید در قرن نوزدهم، تو باید یا سل می‌داشتی و دائما سرفه می‌کردی یا الکلی می‌بودی. این‌ها همه نشان صلابت فکر و عمق اندیشه ات بود. این مثال در مورد ایرانی‌ها هم صادق بود. عده‌ای بنگی و الکلی شدند و یا تظاهر به افسردگی می‌کردند. در مورد ساعدی در کارهایش آن سودای مرگ و احساس غربت

کم‌تر دیده می‌شود. در سفر نامه‌ها و نمایشنامه‌هایش یک امید و دل‌بستگی وجود دارد. وقتی از نزدیک او را شناختم متوجه شدم که آن افسردگی عمیقی که در عمق وجودش بود همیشه یک کمی فاصله بین او و دیگران ایجاد می‌کرد.»

ساعدی اما خودش درباره مرگ می‌گوید: «نه تنها نام این عفریت کثیف بدنهاد، که خودش هم چهل سال تمام با من بوده است. چه مرگ‌ها که ندیده‌ام و چه عزیزانی را که به خاک نسپردام. سایه‌ی این شیخ لعنتی همیشه قدم به قدم با من بوده است.»

احمد شاملو، شاعر نوآور ما می‌گوید که ساعدی پیش از مارکز به رئالیسم جادویی دست یافت. «عزاداران بیل» را قبل از آن‌که نویسندگان ما «مارکز زده» بشوند، نوشته بود... ساعدی در دوره‌ی رژیم پهلوی بارها به زندان رفته بود اما آخرین باری که به زندان رفت با دفعات پیشین تفاوت‌های بسیار داشت. او هیچگاه زیر شکنجه و آذیت بود و می‌گفت آن‌ها نعره‌های مرا نمی‌توانند خفه کنند. اما روحیه‌اش در هم شکسته بود. شاملو می‌گوید «آنچه از او زندان شاه را ترک گفت، جنازه نیم جانی بیش نبود. آن مرد با آن خلاقیت جوشانش پس از شکنجه‌های جسمی و بیشتر روحی زندان اوین، دیگر مطلقا زندگی نکرد. آهسته آهسته در خود تپید و تپید تا مرد. وقتی درختی را در حال بالندگی اراه می‌کنید، با این کار در نیروی بالندگی او دست نبرده‌اید، بلکه خیلی ساده او را کشته‌اید. ساعدی مسائل را درک می‌کرد و

تیراژش به پنج هزار هم نمی‌رسید. زندگی را به خاطر این مقالات به خطر انداختی که چی؟ البته انتخاب خودش بود. من فکر می‌کنم مسئولین آن سازمان اگر درایت می‌داشتند می‌گفتند که این کار را نکن. تیر خلاص را علیه ساعدی آن رژیم زد. ساعدی حق زندگی در ایران را داشت خیلی بیش از خمینی و خامنه‌ای حق داشت در آن سرزمین زندگی کند. مسئولیت اصلی مال رژیم است. مسئولیت‌ها را باید شناخت تا در آینده تکرار نشود.»

در واقع مصداق این شعر شاعر که می‌گوید:

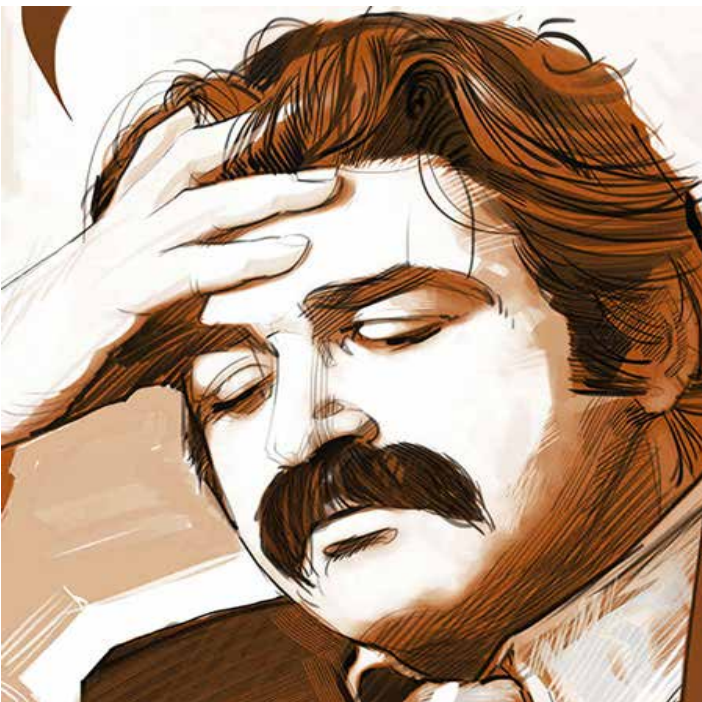
افتاد درختی که به خود می‌بالید / از درد تبر به خاک خود می‌نالید /

گفتم چه کسی به ریشه ات زد گفتا: / آن کس که به زیر سایه ام می‌خواید /

ا. خوشنام: داریوش آشوری معتقد است که بعد از عزاداران بیل و چوب‌به‌دست‌های ورزیل کارهای آقای ساعدی خیلی ضعیف‌تر شد. از جمله از نمایشنامه «آی بی کلاه، آی یا کلاه» او نام می‌برد. نمایشنامه‌ای که اگر اولین کار یک نویسنده بود می‌گفتم با استعداد است. شما هم با آقای آشوری موافقید؟

ع- میلانی: «به نظر من نقطه عطف همان تجربه زندان است. احساس من این است که بعد از آن در هر سطر که نوشته یک مفتش چپ قدرتمند در پس ذهن‌اش بوده. آن‌ها چه خواهند کرد و چه خواهند گفت. پیش از آن کلامش زیبایی کارش بود و پرداختن به شخصیت در آن صحنه. وقتی پیش من آمد گفت: این‌ها می‌خواهند ما را داغون کنند نباید بگذاریم داغون بشیم. او سیاست زده شده بود. واقعا غم انگیز است بلاهایی که به سر او آوردند.»

ا. خوشنام: ساعدی در نامه‌ای به فرج الله صبا نوشته است: «در هر کاری خواسته‌ام خود را زودتر خلاص کنم. در نوشتن خواسته‌ام زودتر فارغ شوم و چنین مرده بیرون انداخته‌ام.»



اما محسن یلفانی نمایشنامه نویس دیگر ما معتقد است که کارهای ساعدی در اجرا خیلی بهتر از آب در می‌آمد. متن‌ها آن قدر درخشان نبودند. شما هم موافقید؟

ع- میلانی: «بیش و کم همه نمایشنامه‌ها همین‌طور هستند. متنی هستند که برای اجرا نوشته شده است. معدود نمایشنامه نویس‌هایی هستند که خود متن به تنهایی یک صلابت و ژرفایی را دارد که خواندنش هم لذت بخش است. در زبان انگلیسی شکسپیر را داریم. لازم نیست که شما اجرای هاملت را ببینید تا بفهمید نمایش درخشانی است.

در متن هم کنه زیبایی و ژرفای اندیشه‌اش را پیدا می‌کنید. هاملت به تنهایی هم متن زیبایی است. در زبان فارسی به نظر من بهرام بیضایی نمایشنامه‌هایش از این گونه است. مثل مرگ یزدگرد. متن‌های ساعدی بین این دو قرار دارد. یعنی باید در اجرا دید و در خواندنش هم گاه استقلالی دارد.»

ا- خوشنام: آیا آن شاعرانگی که در نثر بیضایی وجود دارد در نثر ساعدی هم هست؟

ع- میلانی: «من ندیدم. بعضی منتقدین می‌گویند هنرمند کسی است که اتوماتیک می‌نویسد و هر چه اتوماتیک‌تر بنویسد اصلتش

مثلا باطنی استاد دانشگاه اگر می‌ماند بهترین زبان شناس می‌شد. در بطن همه این مقوله‌ها حلقه‌ها وصل همین است. در همه تصویرها این نکته نهفته است که ما چه ایرانی می‌توانستیم داشته باشیم و چه ایرانی داریم و دچار چه نکبت ولاتی شدیم. البته به خاطر اشتباهاتی که خودمان مرتکب شدیم.»

ا- خوشنام: همه جا صحبت از ساده نویسی نثر ساعدی است. آیا این ساده نویسی به دلیل یافتن مخاطب بیشتر در میان همان افرادی که از اعماق برخاسته بودند و ساعدی دائما با آن‌ها در تماس بود، نبود؟

ع- میلانی: «مخاطب در ذهن ساعدی همان مردم برخاسته از اعماق بودند. بخشی از هویت‌اش هم در واقع همین بود. باز گو کننده زبان آن‌ها بود. در عین حال نمایشنامه نویسانی هستند که می‌توانند همین وضعیت پریشان را نشان بدهند با نثری متفاوت. بیضایی مسئله‌اش نوشتن نمایش خلقی نبود. مساله، نوشتن در مورد یک موضوع بود. اگر هم به او فحش می‌دادند، اهمیت نمی‌داد که دادند و حتی بیش از ساعدی. ساعدی همه ذهن‌اش دنبال منتقدین چپ بود.»

ا- خوشنام: شما در مطلبان نوشته اید کسانی که به مطب ساعدی رفت و آمد داشتند خیلی ساده انگار بودند. معلوم است که در میان این همه بیا و برو سرانجام آن نوار کذائی ضبط شده بیرون خواهد آمد. به نظر شما این هم ساده انگاری نیست که شما می‌گوئید اگر می‌گذاشتند ساعدی الفبایش را در بیاورد، ایران، ایران دیگری می‌شد؟ مگر ما چند تا نظیر ساعدی داشتیم؟

ع- میلانی: سوال بسیار خوبی است. من تا به حال به آن فکر نکرده بودم و پاسخش را هم نمی‌دانم.

کمونیسم: مکتبی در تقابل با فضیلت اخلاقی و دموکراسی

از جمله گروه‌هایی که ملت ما را به تباهی و کشورمارا به پرتگاه سقوط کشانده‌اند، حزب کمونیست توده بود که پیش از همه به مخالفت با شاه و رژیم پیشین پرداخت، تا با سقوط شاه، کشور و مردم ما را به پشت پرده ی آهین برده و در کنار اقمار دولت شوروی بنشانند. که در این راه طی دهه‌ها با شعاریلشت «هدف وسیله را توجیه می‌کند» از هیچ دروغ، اتهام، صحنه‌سازی، ترور، تبلیغات فریبکارانه، شایعه پراکنی و سیاه‌نمایی برعلیه پهلوی‌ها حتی دوبار ترور شاه و یکبار طرح گروگانگیری نا موفق شهبانو و ولیعهد، دریغ نکرد که هرچه کردند در راه خدمت به بیگانه بود و یا با نگاه خوشبینانه از روی ناآگاهی و فریب‌خوردگی بود.

از این مقدمه که بگذریم، کمونیسم در هر کشوری که پا گرفت جز پهن کردن بساط اعدامها و برقراری فضای شدید امنیتی و ایجاد انواع تنگناها؛ ثمری برای همان جامعه نداشت، نگاه کنید به آنچه که از اکتبر سال ۱۹۱۷ با رهبری لنین و استالین و باقراف و دیگر رهبران کرملین تا زمان فروپاشی رژیم کمونیستی در روسیه از جنایات و خفقان و حذف یاران دیروزی و عدم تحمل منتقدان و مخالفان گذشت که هراسان با شرفی با شنیدن آنهمه جنایات هولناک بر خود می‌لرزند، تا جایی که خروشچف، یکی از بلند پایگان شوروی در زمان استالین و سپس رهبر و دبیر کل چندی بعد، برده از جنایات مدهش استالین برداشت. ماکسم گورکی نویسنده معروف که شاهد انقلاب بلشویکی بود به لنین می‌گوید: «آیا لزومی داشته است

که انقلابیون دختر ۵ ساله نیکولای را هم بکشند؟». لنین در نهایت خونسردی پاسخ می‌دهد: «انقلاب کوچک و بزرگ و با گناه و بی‌گناه نمی‌شناسد». لنین در نامه‌ای به «چیچرین» اولین کمیسر خارجی شوروی نوشت: «گفتن حقیقت یکی از فضیلت‌های خرده بورژوازی است، دروغ گفتن برای گسترش آرمان انقلابی یک ضرورت اساسی است!»

با استقرار رژیم کمونیستی در روسیه، بیش از آنچه که در زمان تزارها بر مخالفین روا می‌شد، ظلم و ستم و خبرچینی و خفقان و رعب و وحشت و تبعید به گولاگ‌ها (اردوگاه‌های کار اجباری در شمال سیبری، جایی که رفت بوداما بازگشت نبود!) و اعدام و ترور و محاکمات فرمایشی همراه با اعترافات زیر شکنجه‌ها؛ آن چنان بر فضای روسیه سایه افکنده بود که جنایات تزارها در برابر اعمالی که از سوی حکومتگران کمونیست اعمال می‌گردید، در حکم ملاطفت و مهربانی تلقی می‌شد، تا جایی که بسیاری از دوستان و هم‌زمان‌شان در جریان انقلاب، در زیر شکنجه ناگزیر به اعترافات اجباری شدند و به حکم دادگاه‌های فرمایشی محکوم به اعدام و یا روانه ی گولاگ گردیدند، این ظلم و فشار و تنگناها تا به آنجا کشید که سفراشهری به شهر دیگر می‌بایست به اجازه کمیساریای محل پس از رسیدگی به وضع مالی درخواست کننده و چرایی سرفسورت می‌گرفت! میلیونها مردم روسیه از زادگاه‌های خود به نقاط دیگر انتقال یافتند و مردم سرزمینهایی که در زمان تزارها به

تصرف درآمده و همچنان باقی مانده بودند، زبان و خط روسی به آنها تحمیل گردید و کلیساها و مساجد زیر نظر و دخالت دولت قرار گرفت و چاپلوسی و مزاجگویی و خیرچینی نیز رواج فراوان یافت. نگاهی به چین از آنچه که در زمان رهبری مائو تسه تونگ، رهبر بلا منازع چین با طرح‌های زورمندانه و غیر کارشناسانه اش بر مردم چین گذشت می‌اندازیم، اودر ژانویه ۱۹۵۸ برنامه‌ای زیر عنوان «جهش بزرگ به پیش» را طرح و به اجرا گذاشت که هدف آن جهش بزرگ در کشاورزی بود که مئجر به قحطی در چین و تلف شدن نزدیک به ۴۰ میلیون تن چینی شد، اودردفاع از طرحش گفت: «شما نباید از مرگ انسانها که در نتیجه خط مشی حزبی به وجود آمده بیمی به خودراه دهید، بلکه باید به آن خوش آمد بگویید»!

جانگ چنگ و جان‌هالیدی در کتاب معروف شان زیر نام «مائو» نوشتند که مائو از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۶ جان بیش از ۷۰ میلیون چینی را گرفت و این تعداد از مجموع قتلهایی که هیتلر و استالین انجام داده‌اند فراتر است ... نویسنده دیگری به نام «دیکوتر» نوشت: کسی که دولت کنونی چین نگاره اش را در میدان «تیانان من» نصب کرده و به آن احترام می‌گذارد، پدر دلسوز مردمانش نبود، بلکه دیکتاتوری قسی‌القلب بود که کشورش را به آشفستگی کشاند...

و یا از آنچه که با برپایی انقلاب فرهنگی به میداناری همسر سوگلی و چهارم مائو، خانم «چیانگ چینگ» به راه افتاده بود که به



میشل نوستراداموس

میشل نوستراداموس، پیشگو و ستاره شناس فرانسوی، متولد ۱۵۰۳ میلادی، زمانی حدس زده بود که دنیا در ۵ ژوئیه ۱۹۹۹ به آخر میرسد، در آن تاریخ وحشت عمومی ایجاد شد ولی این اتفاق نیافتاد. البته ۲ پیشگویی او اتفاق افتاد، آتش سوزی مهیب لندن در سال ۱۶۶۶ که از تنور یک نانواپی آغاز شد و آن دیگر ترور یک رهبر بزرگ که در مورد جان.اف. کندی در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ اتفاق افتاد. نوستراداموس در سال ۱۵۶۶ درگذشت.



تبعید لئون تولستوی

در سال ۱۹۲۸ میلادی، تولستوی نویسنده برجسته روسی، در فاصله ۵ سال برنده جایزه نوبل و جایزه صلح نوبل شد.

اما نویسنده کتابهای؛ آنا کارنینا و جنگ و صلح، مورد غضب، دیکتاتور روسیه ژوزف استالین بود و مدتی به آسیای میانه تبعید گردید. تولستوی در سال ۱۹۱۰ به علت سینه پهلوی، در ۸۲ سالگی درگذشت.

ثروتمندترین افراد جهان



۱- ایلان ماسک، صاحب شرکت CTO، ۲۳۰ میلیارد دلار ۲- برنارد آرنولت، فرانسوی، صاحب چندین شرکت از جمله لویی ویتون، ۲۱۸/۲ میلیارد دلار ۳- جف بزوس، صاحب شرکت آمازون، ۱۷۶/۹ میلیارد دلار ۴- لاری ایسون، صاحب شرکت کامپیوتری اوراکل، ۱۳۵/۲ میلیارد دلار ۵- وارن بافت، صاحب شرکت برکشایر هاتاوی، ۱۳۰/۶ میلیارد دلار.

واحد پول یورو

در ژانویه سال ۱۹۹۹ میلادی، ۱۱ کشور اروپایی به توافق رسیدند که واحد پول کشورشان یکی شود و نام یورو را بر آن نهادند.

جهان پهلوان

وقتی قهرمان جهان شدم و بالای



جسته و گریخته

«گفته‌های شنیدنی»



سکو قرار گرفتیم، آن موقع فهمیدم که باید بیشتر سرم را خم کنم تا مدال طلا را به گردنم بیاویزم. غلامرضا تختی - برنده مدال طلای المپیک ۱۹۵۶ - تولد ۱۹۳۰ - وفات ۱۹۶۸ میلادی.

بهترین تیم فوتبال تاریخ

یک نشریه ورزشی انگلیسی تیم زیر را به عنوان بهترین تیم فوتبال تاریخ جهان انتخاب کرد؛ لئو یاشین، دروازه بان (روسیه)، فرانتس بکن بائر (آلمان)، پائولو مالدینی (ایتالیا)، زین الدین زیدان (فرانسه)، بابی مور (انگلستان) کریستیانورونالدو (پرتغال)، رونالدو (برزیل)، یوهان کریوف (هلند)، دیه گومارادونا (آرژانتین)، پله (برزیل)، لی ونل مسی (آرژانتین).



نام ۷۱ زندانی بر روی بدن

مارال نصیری، بازیگر ایرانی مقیم سوئد، در فستیوال فیلم گلدبگ، برنده جایزه بهترین بازیگر زن برای بازی در فیلم «دشمن» شد. او هنگام حضور در این مراسم نام ۷۱ زندانی زن ایرانی را روی بدن خود نوشته بود و گفت این زنان در حال حاضر در زندان‌ها در برابر رژیم مقاومت می‌کنند.

- آتش سوزی سینما رکس آبادان کار ما بود، میخواستیم که آبادانی‌ها با ما بر ضد رژیم همراه شوند. آخوند نوری همدانی - موشک‌هایی که آمریکا دارد، همه آهن پاره است! آمنه سادات - حزب الهی - مردم اگر نان ندارند بخورند، یک بخورند! ماری آنتوانت - مردم اگر گوشت ندارند بخورند، ماهی بخورند!

محسن رضایی - جمعه ۱۱ اسفند ماه، امام زمان پای صندوق‌های رای منتظرمان است. (البته منظور ایشان خراهای آدم نماست.)

مداح صدا و سیما - ما در نظاممان اسرار فراوانی داریم که به دشمن نگفتیم، دشمن نمیداند ما چه امکانات و نیروهایی داریم، اگر رهبر اشاره کند، تل آویورا با خاک یکسان میکنیم! امام جمعه تهران



ترجمهٔ دکتر محمدعلی صوتی- فلوریدا

این کتاب بیش از ۲۵۰۰ سال پیش نگاشته شده است

هنر جنگ

دشمنی که آماده نیست حمله کند پیروزاست.

* فرمان روائی که فرماندهانش لایقند و بااو اختلاف ندارند فاتح است.

این پنج اصل باهم راه پیروزی را هموار می کنند.

مثلی است معروف ، آن کس که دشمن را می شناسد وخودش را می شناسد، دریکصد نبرد به مخاطره نخواهد افتاد. کسی که دشمن را نمی شناسد ولی خودش را می شناسد، گاهی پیروزاست و گاهی شکست خواهد خورد.

کسی که نه دشمن رامی شناسدونه خودش را ، بی شک درهردرگیری شکست خواهد خورد.

۴ صف آرایي

درگذشته کسانی که پادراه جنگ می گذاشتند ، خودرا شکست ناپذیر می دیدند ومنظر فرصت بودند تا دشمن را شکست دهند. بنابراین می توانیم بگوئیم این به دست خودت است که خودرا فراتر ازشکست خوردن قراربدهی، اما نمی توانی دشمن را شکست ناپذیر بدانی.

زمانی که از پیروزی مطمئن نیستی دفاع کن. هنگامی که پیروزی برایت مسلم است حمله کن. دفاع دلالت براین دارد که تودروضعیتی نیستی که دشمن را شکست بدهی. حمله برای زمانی است که تو حتی قوی تر از آن هستی که برای پیروزی نیاز است.

مدافع کاردان، خودرا درنهٔ طبقهٔ زیر زمین پنهان می کند. مهاجم کارآزموده ازفراز نه طبقهٔ آسمان بردشمن فرود می آید.

برای همین است که هردو کاملاً ازخودمحافظت می کنند وباکمال اطمینان به پیروزی دست می یازند یک پیروزی که نتیجه اش برهمه روشن است ، به هیچ روی اوج مزیت وبرتری نیست. پیروزی درکشتی که همه برتری ترا می دانند اوج پیروزی نیست. برداشتن یک پَر، نیاز به پیروزی ندارد. برای دیدن خورشید وماه احتیاج به چشم تیزبین نیست، شنیدن غُرُش تندر را نمی توان به حساب گوش حساس گذاشت.

سلحشوران نام آور درگذشته، نه فقط پیروز شدند، بلکه به آسانی به پیروزی رسیدند. زیرا پیروزی هایشان بدون دشواری آشکارا تحقق یافت. بااین همه ایشان بخاطر هوشمندی و شجاعت به شهرت نرسیدند.

آمادگی درهمهٔ شرایط وپیش آمدها هر پیروزی را تضمین می کند. وبه همین سبب تو با دشمنی می جنگی که بی چون وچرا شکست خواهد خورد.

سرباز کارآمد ابتدا خودرا دروضعیت شکست ناپذیر قرار می دهد وسپس مطمئن می شود هیچ موقعیت حساس وسرنوشت سازی را برای شکست دشمن از دست نمی دهد.

ارتش موفق پیش از هرچیز بااطمینان از شکست ناپذیری خود، درگیر جنگ می شود. لشکر شکست خورده ابتدا به جنگ می پردازد، سپس به دنبال راهی برای کسب پیروزی است.

رزم آرای ماهروکارآزموده گسترهٔ اخلاق را رعایت می کند و پای بند قواعد ومقررات است، چون این ها شیوه هایی هستند که پیروزی یا شکست را تعیین می کنند.

مانند خورشید وماه که غروب می کنند ودوباره طلوع می کنند، آن ها همیشه خودرا تجدید می کنند همچون چرخهٔ چهارفصل!

در موسیقی پنج نت است، اما تنوع شان بی پایان است. فقط پنج رنگ اصلی(سرخ، آبی، زرد، سیاه وسفید) وجوددارد اما وقتی مخلوط شوند رنگ های گوناگون ومتنوعی تولید می کنند. پنج مزهٔ اصلی (شیرین، شور، ترش، تلخ، و گس) هست، اما آمیختهٔ آنها طعمی می سازد که پیش ازآن چشیده نشده است.

دراستراتژی ارتش فقط دونوع حمله هست، مستقیم و جناحی. اما بیت ایت دو دامنه ای پایان ناپذیر از تدابیر جنگی رخ می دهد.

حمله های مستقیم و جناحی طبیعتاً یکی منجر به پیش آمدن دیگری می شود مانند گردش دائمی چرخ.

بنابراین چه کسباز چاره جویب و تدبیر خسته می شود؟

سرازیر شدن سیلاب سنگهارا ازسراه خودبرمی دارد،به این «قدرت فزاینده» می گویند. فرودآمدن برق آسای بازو برخوردباشکار وکشتن آن ، یعنی « زمان مناسب / موقع شناسی».

برای جنگ آور ماهر ، نیروی فزاینده باید مقاومت ناپذیر وزمان مناسب، دقیق باشد. نیروی فزاینده کشیدگی تیروکمان وزمان مناسب رها کردن تیر است. درغوغای کشمکش جنگ، سربازانت به نظر بی نظم وترتیب می رسند، اما در حقیقت درهم تازه نفس است و لشکری که بعداً به میدان رسیده وباعجله به جنگ می پردازد ، خسته وفرسوده است.

بنابراین رزم آور هوشمند،بردیگری تسلط دارد ونمی گذارد دیگری براو چیره شود. او با وسوسه می تواند دشمن را ترغیب به نزدیک شدن کند. یا با واردکردن ضربهٔ کاری آنان را دور نگهدارد. یا به کارگیری همین اصول اگر آسوده خاطرند،او می تواند دست به حملهٔ ایذایی بزندواگراز لحاظ آذوقه به خوبی تأمین شده باشند او می تواند آنان را گرسنه نگهدارد. اگر وترتیب است.

فرمتندهٔ کارکشته برای قراردادن دشمن درتنگنا ترفندی به کار می برد که دشمن اورا دنبال کند ووانمود می کند قصد تسلیم دارد که به چنگ دشمن درآیدوخودرا دروضعیت طعمه قرار می دهدکه آنان را وسوسه کند. اما سربازانش را درکمینگاه برای حملهٔ غافلگیرانه مستقر می کند.

فرماندهٔ کارآمد درپی نیروی فزایندهٔ مختلط است فقط متکی به مهارت ورشادت افراد نیست. اما می داند مردانش را چگونه برگزیند تا از اختلاط نیروها بهره گیری کند.

تأثیر مختلط درجنگ همانند قدرت کُندهٔ بزرگ و قلوه سنگ غلطان است. طبیعت کنده درخت و قلوه سنگ این است که روی زمین هموار، ثابت بماند اما درسرازیری می غلتند. اگر یک طرفشان گرد نباشد به سرعت از حرکت باز می مانند. اگر گرد باشند به حرکت درمی آیند. نیروی فزاینده جنگجویان کارآزموده مانند سرازیر شدن یک قلوه سنگِ گرد از کوهی مرتفع است.

این همهٔ آ« چیزی است که دربارهٔ نیروی فزاینده می گویم. -

۶

این یک اصل کلی است . لشکری که نخست به محل نبرد وارد می شود ودرانتظاردشمن می ماند ، تازه نفس است و لشکری که بعداً به میدان رسیده وباعجله به جنگ می پردازد ، خسته وفرسوده است. بنابراین رزم آور هوشمند،بردیگری تسلط دارد ونمی گذارد دیگری براو چیره شود. او با وسوسه می تواند دشمن را ترغیب به نزدیک شدن کند. یا با واردکردن ضربهٔ کاری آنان را دور نگهدارد. یا به کارگیری همین اصول اگر آسوده خاطرند،او می تواند دست به حملهٔ ایذایی بزندواگراز لحاظ آذوقه به خوبی تأمین شده باشند او می تواند آنان را گرسنه نگهدارد. اگر

اردو زده اند ، می تواند آنان را به حرکت درآورد.

به جایی حمله کن که دشمن درتقلای دفاع است. به جایی که انتظارش را ندارد برق آسا حمله کن.تا آنجا که امکان هست ارتش خودرا تامسافت زیادی درسرزمین اشغال نشده به پیش ببر. برای اطمینان از موفقیت فقط به مناطق بی دفاع حمله کن. برای حفظ امنیت، موقعیت دفاعی خودرا جایی برپاکن که دشمن نتواند حمله کند. جنگ جوی کاردان زمانی که دست به حمله می زند ، دشمن نمی داند کجا از لشکرش دفاع کند. دشمن دررویاریوی با جنگ آور ماهرکه درحالت دفاع است ، نمی داند به کجای لشکر حمله کند.

دشمن دررویاریوی با زیرک باش!زیرک باش! ازاین راه می توانی خودت را نامرئی کنی. مرموز باش! مرموز باش! بااین شیوه می توانی بدون هیچ صدائی حرکت کنی .به این گونه سرنوشت دشمن را به دست گرفته ای.

اگر می توانی به نقاط ضعف دشمن ضربه بزنی بدون وقفه پیشروی کن. تو می توانی عقب نشینی کنی - بدون احتمال گرفتارشدن - درصورتی که با سرعتی حرکت کنی که دشمن نتواند باتو برابری کند

اگر قصد فراخواندن دشمن به جنگ را داری، حتی اگر درعمیق ترین سنگر و پشت بلندترین خاک ریز پناه گرفته باشد. تو باید به جایی حمله کنی که دشمن از عهدهٔ تجدیدقوا برنیابدوناچارشود خودرا نشان دهد.

اگر قصد درگیرشدن بادشمن نداری- حتی اگر فاصلهٔ اردوگاه تو بااو فقط یک خط روی زمین باشد؛ می توانی با حملهٔ انحرافی وحیله دورشان کنی.

اگر موضع گیری لشکر دشمن را می بینی،اما او ترانمی بیند می توانی نیروهایت را یک جا متمرکز کنی درحالی که دشمن برای هرحمله احتمالی پراکنده شده است. اگر گروه واحدی دراختیارداری ، اما

دشمن به دو واحد تقسیم شده، شانس ازهرجهت ده به یک به سود توست.

اگر از حیث شمارش ، نیروهای تو بیشتراست می توانی به دشمن از لحاظ شمار کمتر حمله کنی، دراین حال حریف تو به مخمصهٔ وخیمی گرفتار می شود.

به نقاطی که می خواهی حمله ببری از دشمن مخفی نگهدار. به این ترتیب آنان ناگزیرند درجاهای گوناگون به دفاع بپردازند، با دراکنده شدن دشمن ، به هرجا حمله می کنی باعدهٔ بیشتری حمله کن.

اگر دشمن جبههٔ مقدم را تقویت کند،جبههٔ پشت او ضعیف خواهد شد. اگر جناح چپ را تقویت کند، جناح راست او ضعیف می شودوغیره . اگر آنان تلاش کنند هر موقعیتی راقوت بخشند، موقعیت دیگر سست می شود.

شماراندک لشکریان باعث افزایش دفاع می شود. کثرت نفرات سبب چنین دفاعی ازسوی دشمن می شود.

اگر تو پیشاپیش زمان ومکان درگیری را شناسائی کرده ای می توانی تا هزارL۱ (هر لی حدود ۴۰۰ متر است) پیش روی کنی وبرای جنگ آماده شوی. اگرزمان ومکان درگیری را نمی شناسی ، به ناچار نمی دانی آیا باید جبهه های مقدم و پشت یا جناح های چپ وراست را تقویت کنی.

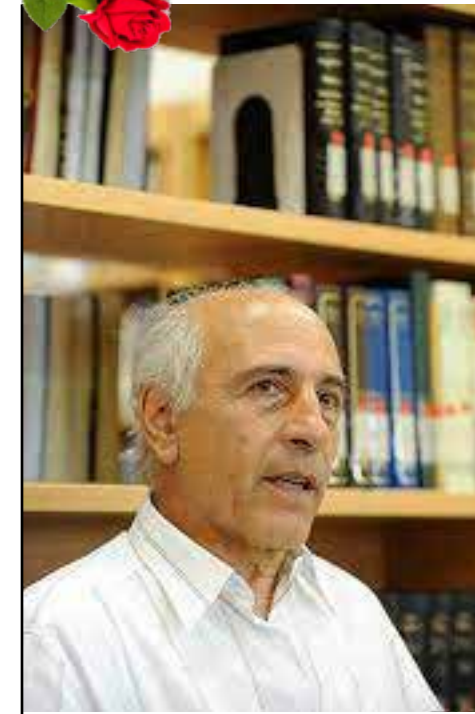
به دشواری ها بیندیش. اگر لشکرتو با دهها« لی» ازیکدیگر جداشده اند وحتى اگر نزدیک ترین واحد ها فقط با چند«لی» ازهم دورباشند نمی توانند کمکی به یک دیگربرسانند. بنا به محاسبه من شمارلشکریان مملکت Yueh از ما بیشتراست. (سون تزو این کتاب رااحتمالاً برای پادشاه مملکت Wu نوشته چین درآن زمان به ۳ بخش Chu , Wu Yueh ، تقسیم می شد.ممالک Wu و Yueh ازسدهٔ ششم تااوایل سدهٔ پنجم پیش ازمیلاد درجنگ بوده اند). اما این امتیاز مطمئناً برایشان پیروزی نخواهد آورد. **ادامه دارد.**

^[1] ترجمهٔ دکتر محمدعلی صوتی- فلوریدا

^[2] این کتاب بیش از ۲۵۰۰ سال پیش نگاشته شده است

حرفی بابهار ...

بهارا ،
بهمراه پرستوهای نازکیال
که میسازند از خواب خزان ، بیدار ، ایمان دیارانرا
بشیر خسته وخاموشها روکن .
بان ساحران ای گولی طناز ، جادوکن
که در زهدان نمود آسمان ها قطعه بندد ابر
که خندد ابر
وزاید آسمان نوباده های شوخ باران را .
بهارا ،
باسرا نکشت ظریف خویش
به پستان درخت ابرها بنشار
وباشیر زلال ونازه باران
بنوی از چهره پاک زمین ، چرک غباران را .
بهارا ،
ای مسیحا شریف جمله پیغمبران فصل
بجادوی نفسهای گل انگیزت
دوباره سبز کن ، جان ده ، طراوت بخش
قبیل باغها ودره ها وپشته زاران را .
بهارا ،
لاله های سرخ - این طفلان ناز آلود -
که از شیرین عصیر دشتها سیراب می گشتند ،
کنون بیمار ورنجورند .
واز زهر عطش آن چهره های ناز
کبودی یافته چون مخملی از نیل .
بهارا تا نماند این عزیزان طبیعت ، باز
بجوشان در کو پرستان زلال چشمه ساران را .



بهارا ،
گل نرگس که چهر آرا ترین نازک تنائت بود
کنون در حسرت آئینه میوزد
ودرفا نوس زرد چشمهای او
هزاران شع سرخ اشک ، از دیرینه میوزد
دریفا - بابلورین بنجه های خویش -
اگر صیقلی نبختی صاف تر آئینه های جویبارانرا .
بهارا ،
بلبلان باغ ، سرد زبر بردارند
شمیم نغمه ای دیگر نمیسازد مشام باغ را شاداب
بهارا بلبلان - این عاشقان عشق - را در باب
شکوفای ساز گلها - این عروسان نجیب روزگارن - را .
بهارا ،
شب درون سینۀ ما آشیان کرده است ،
بیا وقبری خورشید را آزاد کن از بند
که شاید روشنائی چون عروس بخت
بروی ما زند لیخند .
که شاید بشکند تاریکی ما سوتو آوران را .

محمد ذکالی (هومن)

حکیم ابوالقاسم فردوسی

وصف بهار



بهار آمدو شد جهان چون بهشت
به خاک سیه بر، فلک لاله کشت
همه بوم ها پر زنجیر گشت
به چوی آبها چون می وشیر گشت
همه جوی باران پراز مشک دم
بسان گل نارون می به خم
هوا پر خروش و زمین پر زجوش
خنک آنک دل شاد دارد به نوش
همه بوستان زیر برگ گل است
همه کوه پر لاله و سنبل است
به پالیز بلبل بنالد همی
گل از ناله او ببالد همی

کاظم حمیدی شیرازی

بهار است

برخیز که موسم بهار است
بر لاله و گل دمی نظر کن
بالاله رُخان همی در آمیز
اسباب طرب بسی مهیاست
می نوش که دشت، لاله زار است
بنگر که به باغ صد هزار است
تاباده ناب غمگسار است
روزی خوش وعاری از غبار است
ز آن باده که ناب وکم عیار است
ساقی بده جام می پیایی

حافظ شیرازی

تهنیت

صبا به تهنیت پیر می فروش آمد
که موسم طرب و عیش وناز و نوش آمد
هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای
درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد
تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار
که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد
به گوش هوش نبوش از من و به عشرت کوش
که این سخن سحر از هاتقم به گوش آمد
ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع
به حکم آن که چو شد اهرمن سروش آمد
ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد
چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد
چه جای صحبت نامحرم است مجلس آنس
سر پیاله بیوشان که خرقة پوش آمد
ز خانقاه به میخانه می رود «حافظ»
مگر زمستی زهد وریا به هوش آمد

رسول حسین لی

بهار



زمین،
شیر پستان سرد زمستان را نوشیده است
طفل پهناور گیتی
بی گریه آغاز می کند تولد خو. در ا
بایک ترانه
به وسعت بالند گیش سبز

خیام نیشابوری

چون ابر به نوروز رخ لاله بیشتر
برخیز و به جام باده کن عزم در ست
کاین سیزه که امروز تماشاگه توست
فردا همه از خاک تو پر خواهد رُست

مولوی

عاشقان عیدتان مبارک باد

عید بر عاشقان مبارک باد
عید ار بوی جان ما دارد
بر تو ای ماه آسمان و زمین
عید آمد به کف نشان وصال
عاشقان عیدتان مبارک باد
در جهان همچو جان مبارک باد
تا به هفت آسمان مبارک باد
عاشقان این نشان مبارک باد
عید بنوشت بر کنار لبش
کاین می بی کران مبارک باد
عیدتا آمد ای سبک روحان
رطل های گران مبارک باد
گر نصیبی به من دهی گویم
بر من و بر فلان مبارک باد
شمس تبریز همچو عید آمد
بر من و دوستان مبارک باد

سعدی

تماشای بهار

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق
نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
آدمی زاده اگر در طرب آید چه عجب
سرو در باغ به رقص آمده و بید و چنار
مزدگانی که گل از غنچه برون می آید
صد هزار آغچه ریزند عروسان بهار
باد گیسوی عروسان جمن شانه کند
بوی نسرین و قرنفل ببرد در اقطار
ژاله بر لاله فرود آمده هنگام سحر
راست چون عارض گلگون عرق کرده یار
سعدیا راست روان گوی سعادت بردند
راستی کن که به منزل نرود کج رفتار

بهاره در شعر شفیعی کدکنی



*: آغاز سال نو خورشیدی را به تمام خوانندگان محترم، دست اندرکاران نشریه وزین «آزادی» و دوست ارجمند جناب آقای پاریزی خجسته باد عرض کرده و برای تک تک شما عزیزان دل، آرزوی کامیابی، شادی و تندرستی دارم.

چکیده

بهاریه سرایی از دیرباز در ادبیات فارسی خود را به تجلی رسانده است. در اشعار شاعران بزرگی همچون رودکی، منوچهری، حافظ، سعدی و ملک الشعرا بهار طبع آزمایی در این موضوع دیده می‌شود. اوایل آغاز بهاریه سرایی معمولاً طراوت و خرمی بهار مد نظر بود و شاعران از سرسبزی طبیعت و شکوفایی درختان و تغییر و تحول و شادی افراد سخن می‌سرودند. اما پس از عصر مشروطه محتوای قبلی تا حدودی حفظ شد و محتوای جدیدی در قالب نمادین بر آن افزوده شد. نمادهای بهاری شاید بیش از همه به شاعران «آرماگران» همچون استاد شفیعی کدکنی یاری رساندند. برخی از این آرماگرایان که بیشتر به گروه‌های چپ وابسته بودند، در جنگ و گریز با سانسور، این توانایی را یافتند که «ممنوعه» هارا در لایبای نمادهای بهاری پنهان کنند.

بهاریه

کوچ بنفشه-ها از معروف‌ترین بهاریه استاد شفیعی کدکنی است که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم:

در روزهای آخر اسفند

کوچ بنفشه‌های مهاجر زیباست

بنفشه، نمادی از عشق و محبت ظرفیت و همچنین ایمان، حیا، نجابت، وقار و شهود است. کوچ بنفشه‌ها که در آخر اسفند رخ می‌دهد، پیام آور عشقی است که پس از فصل سرد به جان و تن آدمی سرازیر می‌شود.

در نیم روز روشن اسفند

وقتی بنفشه‌ها را از سایه‌های سرد

در اطلس شمیم بهاران

با خاک و ریشه

میهن سیارشان

در جعبه‌های کوچک چوبی

در گوشه خیابان می‌آورند

جوی هزار زمزمه در من

می‌جوشد

تحول سبک های ادبی این موضوع نیز به ناچار از سبک های ادبی پیروی کرد و درون مایه های مختلفی را پذیرفت. از شاخص ترین سبک هایی که در ادبیات فارسی با آن مواجه هستیم، سبک دوره عصر مشروطه است. در این دوره محتوای اشعار به تناسب اوضاع زمان بیشتر به سمت نمادین و سمبولیسم رفته بود. خفقان جامعه در هر دوره موجب می شود که شاعران به زبان نمادین شعر بسرایند. بهاریه نیز در این دوره به مبارزه با خفقان، سانسور و تبعیض اجتماعی پرداخت. استاد شفیعی کدکنی نیز از جمله بهاریه سرایان شاخص ادب فارسی است که به تصویرسازی بهار و نوروز در شعر خود پرداخته‌اند.

ای کاش

ای کاش آدمی وطنش را

مثل بنفشه‌ها



گل اطلسی از دوران قدیم تا به امروز در حیاط اکثر افراد وجود دارد و جزء گیاهان معروفی مانند شمعدانی و رز میباشد. گل اطلسی نمایان گر این است که عاشق برای معشوق خود این گل را میفرستد تا از او پرسد که آیا تو نیز مرا دوست داری؟ البته که گل اطلسی در اکثر مواقع خوش یمنی را به فرد عاشق هدیه میدهد. به این معنا که معشوق عاشق را دوست دارد! این گل معنای بسیار رمانتیکی دارد. عاشق همیشه پایبند معشوق است. معشوق اطلسی و بنفشه میهن شان است. میهنی محدود به یک جعبه که در انتهای خیابانی رویده و با زمزمه عاشقانه هزار جوان به بالیدن ادامه می‌دهد.

در جعبه‌های خاک

یک روز می‌توانست

همراه خویش ببرد هر کجا که

خواست

در روشنای باران

در آفتاب پاک

استاد در پایان بهاریه خود با حسرت می گوید؛ کاش انسان ها از گل ها یاد می گرفتند که به وطن خود عشق بورزند و نسبت به هموطنان خود هیچ گاه خیانت نکنند. اگر این خائنان دست از خیانت بر میداشتند، وطن مثل باران زلال می شد و مثل آفتاب پاک. زنده باد ایران آباد

لشکر اسلام یا نیروهای نیابتی

* **سفیر جیمی کارتر در ایران ویلیام سالیوان از رئیس سازمان امنیت**



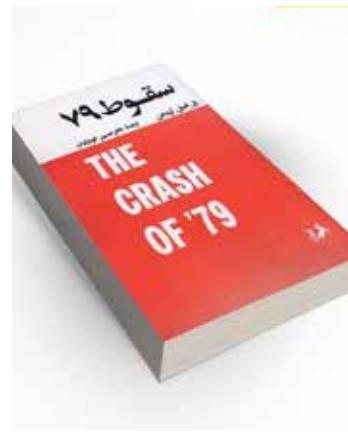
چشم ناخودآگاه حیران در قفسه کتاب ها به چپ و راست و بالا و پائین می دوید و نمی دانستم در پی چه کتابی می گردم یا دستم چه کتابی را لمس می کند و دوباره رهایش می سازد، که ناگهان چشمانم روی تیترا « خداوند الموت » میخکوب شد و به یاد سه یار دبستانی تاریخ (خواجه نظام الملک، خیام و حسن صباح) و بیوند آن ها برای جانبازی در راه سرافرازی ایران افتادم. و از سوئی به یاد سراینده ترانه یار دبستانی سروده منصور تهرانی و خوانندگی جمشید جم یا به روایتی فریدون فروغی جوانانی که بدون آگاهی، یا داشتن تحصیلات دانشگاهی شیفته آشوب ۵۷ و رهبر آن خمینی شدند و ایران را بریاد دادند. مرا به خود مشغول داشت و خاطراتم همچنان تایید تا به ذبیح الله منصوری مترجمی که از مو، کوه می ساخت و از واقعه ای کوچک تاریخی، رماتی بزرگ خلق می کرد.

ذبیح الله منصوری

آنچه که آمریکا و انگلیس هنوز هم به آن نرسیده اند این است که اسلام جهاد را تز اصلی پیشرفت و توسعه می داند و کمونیسم برابر نظر مارکس جنگ مسلحانه را. و از سوئی مارکس برابری کارگر با سایر طبقات را پایه ریزی می کند و اسلام نیز چنین منشوری دارد و مهم ترین که هر دو ایدئولوژی ایجاد ترس و خفقان را پی ریزی و پی گیر هستند. در سال های پس از جنگ دوم جهانی سیاست آمریکا در جهان بخصوص در خاورمیانه برای پیشرفت و چپاول نفت، ترساندن حکومت ها از پیشرفت کمونیست و جلوگیری از این مرام بود و بخصوص ایرانیان از دوران به روی کار آمدن دکتر محمد مصدق تا وقوع آشوب سال ۱۳۵۷ در آغاز دهه ۱۳۵۰ مقارن با ۱۹۷۲ میلادی پادشاه ایران که این مصیبت هارا بر ملت ایران روا نمی دید به پشتیبانی ملت ایران در برابر جهان خواران چشم آبی، بدون این که بدانند ملت پشت او را خالی خواهد کرد قد علم کرد و قراردادهای کنسرسیوم نفت را بی اعتبار خواند و در فروردین ۱۳۵۷ آن هارا یک سو به باطل اعلام



کرد غافل از این که دشمنان ایران او، کتاب « سقوط ۷۹ » را می نویسند و کارگردانی می کنند تا فیلم ۲۵۰۰ سال پادشاهی در ایران به پایان رسد. راستی تعجب آور نیست که نویسنده ای بتواند در عالم خیال پادشاهی را به وجود آورنده خاورمیانه ای با قدرت اتمی پدید



آورد و نابودی این پادشاه در همان سالی اتفاق بیفتد که نام اصلی کتاب نویسنده است و از همه مهمتر اولین سفیر جیمی کارتر در ایران ویلیام سالیوان از رئیس سازمان امنیت این کشور سؤال کند آیا کتاب «سقوط ۷۹» را خوانده ای؟ و بعد از گذشت دو سال از مأموریت این سفیر و این



ملاقات سالیوان و بازرگان پیش از انقلاب

سؤال عجیب سال ۱۹۷۹ فرارسد و سقوط شاه برابر این سؤال ونام کتاب اتفاق بیفتد؟ آن زمان که انگلیس و آمریکا خلاصه داستان سقوط ۵۷ را برای پرورش به نویسنده کتاب سپردند و در سال ۷۹ نزدیک به دو میلیون نسخه آن بفروش رسید و سقوط شاه در سال ۷۹ با ظهور خمینی و اسلام ناب محمدی به حقیقت پیوست آمریکا و انگلیس نمی دانستند که این مولود جدید اسلامی فرزندان را چون داعش و حوثی را آبتن است و به دنیا می آورد که مجبور شوند نام نیروی نیابتی جمهوری اسلامی بر آن ها بگذارند و آنگاه هر دو با هم مجبور به سرکوب این فرزندان ناخلف باشند. ای کاش روزی برسد که ملت ایران دسترنج این دورا از ریشه نابود سازند.





اگر میشود این نوروز را شادباش گفت پس عرض تبریک دارم به خوانندگان و مدیر «آزادی» و سپاس از اینکه این نشریه سالم و خواندنی را نگه داشته اند. هادی خرسندی - لندن

از میان نوشته هایم در سالی که رفت، این را انتخاب کرده ام برای آنان که پیشتر نخوانده اندش. شاید به دوباره خواندنش هم بیارزد! در پائیز گذشته ناگهان یک ماهی فروش رشتی شهرتی باور نکردنی بهم زد بابت ترانه ای که سر هم کرده بود و رقصی که در بازار ماهی فروشان رشت همراهش کرد. ویدئویش در اینترنت دست به دست گشت تا آنجا که خبر دستگیری و محاکمه اش منتشر شد.

محاکمه صادق بوقی در دادگاه شرع

قاضی - بسم الله الرحمن الرحيم. دادگاه رسمی است. متهم بایستد ولی نرقصد.

- صادق - اعو! اینجا که بازار رشت نیست برآر. کجا برقصم؟
- متهم خودش را معرفی کند.
- اعو. بنده را نمی شناسید دستگیر کردید چرا؟
- چرا در بازار رشت می رقصیدی؟
- در بازار کدام شهر رقصیدن مجاز است برم آنجا برقصم؟
- چرا می رقصیدی؟
- بین برآر، تا حالا قر توی کمرت فشار آورده؟
- لطفاً احترام دادگاه را نگهدارید.
- ببخشید. جناب آقای قاضی تا به حال قر در کمر مبارک جنابعالی انباشته شده است؟
- درست حرف بزن در دادگاه.
- اعو. من همینجوری بدم حرف بزنم. وکیل بنده درست حرف میزند که راهش ندادید. بیچاره الان جلوی دادسرا دارد می رقصد.
- با آمریکای جنایتکار ارتباط داری؟
- مگر بنده امام خمینی هستم که با آمریکا ارتباط داشته باشم؟
- متهم فرافکنی نکند.
- بنده فرافکنی بکنم؟ مگر دکتر یزدی خودتان نگفت امام قبل از رفتن به ایران، به آمریکا پیغام تفاهم آمیز داد.
- متهم خفه شود!
- اعو. متهم اینجوری خفه نمی شود. ببندازیدش توی استخر فرح.
- با صهیونیزم همکاری داری؟
- والله نه قربان. فقط وقتی داشتند اسناد اقی را بار وانت می کردند ببرند وانتشان پنجر شده بود بنده با کمک جاسوسان گمنام امام زمان پنجرگیری کردیم.
- پیش ازین هم هنجارشکنی کرده بودی؟
- نه خیر. با همین رقص شروع کردیم به امید خدا.
- یعنی تصمیم داری باز هم هنجارشکنی کنی؟
- نه. ما فقط میخوایم برقصیم. بستگی به هنجارش داره.



- در نماز جمعه شرکت می کنی؟
- نه خیر. امام جمعه از رقص خوشش نمیاد.
- با توماج صالحی ارتباط داری؟
- خیر. دو سه بار خواستم باهاش تماس بگیرم که نشد.
- چکارش داشتی؟
- میخواستم چند تا سوراخ موش ازش بخرم برای بعضی آقایان.
- با تتلو هم جی جی باجی هستی؟
- نه خیر. بنده هیچوقت کاندیدای ریاست جمهوری نبودم.
- پس اعتراف کن چه خلاف هایی کردی؟
- ببخشید بنده بدون شکنجه اعتراف نمی کنم. رسمش نیست.
- بسیار خوب. شکنجه ات می دیم می بریمت توی تلویزیون.
- پس لطفاً یکجوری شکنجه ندین که نتونم توی تلویزیون برقصم. آبروریزی میشه. برای نظام خوب نیست.
- گفתי با آمریکا ارتباط نداری؟
- عرض کردم خیر. بنده با شما تعارف دارم؟ می خوام بنویسی ارتباط دارم، بنویس. علیه تمامیت ارضی هم اقدام کردم؟ بنویس. وظیفه ات را انجام بده. بنده نمی خوام نان ترا آجر کنم که. توهین به رهبری هم جزو ملزوماته؟ اونم بنویس. راحت باش. بنویس، مهمون من. اصلاً من رقص می کردم منظورم رهبری بود. بنده نیامدم اینجا ترا از کار برکنار کنم. هرچی می خوام بنویس بنده امضا می کنم می روم زندان. بنویس ظهر هم سبزی پلو با ماهی خورده بودم.
- می دانی اینها چند سال زندان دارد؟
- اعو. صد سال. فرقی نمی کند. فقط در زندان، جایی، سالی، پیستی باشد که من بتوانم رقصم را بکنم، هزار سال. فقط یک خواهش دارم. صفحه اینستاگرام من را به من پس بدهند. قول می دهم بعد از این کلیپ های آموزنده توش بذارم. یک چیزهایی توش می دارم که مردم از لحظه ای که به دنیا می آیند ارشاد شوند و در مسیر درست قرار بگیرند.
- آفرین. آفرین. از همان بدو تولد.
- بعله - ارشاد شوند؟ - بعله. - با ایمان شوند؟ - البته.
- مسلمان شوند؟ - صد در صد. بقیه در صفحه ۴۸

کوش کن پند ای پسر روز بهر دنیا غم مخور

کفایت چون در حدیثی گر توانی داشت کوش (حافظ)



از الان تا ۳ فروردین باید عکس سفره هفت سین لایک کنیم تو اینستا

از سوم تا هشتم عکس مهمونی ، از هشتم تا ۱۲ عکس ماهی مُرده و بعد اون سبزه گره زدن.

عیدی غیر قابل توصیف



یکی از هیجانات زاید الوصف غیر قابل توصیف عید این بود که مثلاً میرفتیم جایی عید دیدنی و توی ذهنمون روی مثلاً ۱۰۰۰ تومن عیدی حساب میکردیم ولی در کمال ناباوری مثلاً بهمون ۲۰۰۰ تومن عیدی میدادن. یعنی هنوز که هنوزه دانشمندان نتونستن میزان خوشحالی این صحنه رو به رشته تحریر دربیارن.البته برعکس این قضیه رونمیگم چون در توان روح و روان من نیست



رسم عید

عجب رسمیه ، رسم زمونه خونه مون عیدا ، پر از مهمونه می رن مهمونا ، از اونا فقط زباله میوه ، به جا می مونه ! کجاست اون کیوی ؟ چی شد نارنگی ؟ کجا رفت اون موز ؟ خدا می دونه !

عیدی به آرایشگر

تنها برنامه ریزی هدفدارم تو زندگی اینه که جوری وقت آرایشگاهو تنظیم کنم که به آرایشگره عیدی ندَم...

پوست پسته

سوپر محله مون ”پوست پسته“ میفروشه کیلویی ۱۰ هزار تومن! ازش پرسیدم پوست پسته چه صیغه ایه دیگه؟ میگه:یکی اینکه قاطی پسته ها کنی بزاری جلو مهمون که زیاد نشون بده دوم اینکه بزاری جلو در خونه قاطی آشغالا که مردم فکرکنن پسته خوردین. منم دیدم راس میگه ۸_۷ کیلو خریدم.

مهمان حبیب خدا

اطلاعیه : اونقدر که آیفون تصویری در ایام عید کارائی داره ، تلویزیون و ماهواره و غیره کارائی نداره جهت یاد آوری گفتم ! البته مهمان حبیب خداست !

مزیت های شب عید

شب عید برای بچه ها که خیلی مزیت هاداره ازجمله این که مدرسه تعطیله و بازار مهمانی ها گرم. اما برای شما مجردهاهم مزیت بزرگی داره. مزیتش این است که به خاطر بی پولی شرمنده زن و بچت نمیشی!

هفت سین دخترای دم بخت

دخترای دم بخت عزیز:برای هفت سین زندگیتان خواستگاری

- سمج
- سوسول
- سریش
- ساکت
- سربه زیر
- سرمایه دار
- سرزنده آرزومندیم

پرشش یک جوان

نمیدونم چه حکمتیه وقتی عیدی میخوای میگن دیگه بزرگ شدی ولی وقتی زن میخوای میگن هنوزدهنت بوشیرمیده آخرش نفهمیدیم بچه ایم یا بزرگسال

غم مخور کما هم بخند

دستهای سهیل

زنی برای عید دیدنی به خانه همسایه اش رفت.به زن همسایه گفت: شهلاجون دستهات خیلی نرمه . دلیلش چیه؟ زن همسایه پاسخ داد: برای شستن ظرفها از سهیل استفاده میکنم. زن پرسید: این مایع ظرفشویی سهیل رو کجامیفروشند؟ زن همسایه جواب داد: سهیل شوهرمه ...برای سلامتی سهیل دست بزیند.

ندیدن عروسی نوه

مامان بزرگ با بغض داشت به نوه اش میگفت حیف، من عروسی تورو نمیبینم نوه گفت: آخی چون سنت بالاست؟ مادر بزرگ گفت:

نه چون خواستگار نداری با اون قیافه ات

شناخت داماد

رفتیم خواستگاری. بابای دختره گفت: من با چه شناختی به تو دختر بدم؟ گفتم: ما خیلی وقته دوستیم ، میتونی از خودش بررسی چطور آدمی ام گفت: اون که ملاک نیست ، خودم باید بشناسم . گفتم: میخوای بیا یه مدت هم با تو دوست باشم ؟ ***

عیدهمه تون مبارک

خانه پدری

چه خوب خیابان زنده است هنوز شهید نشده و هنوز نامش یوسف آباد است. گل‌فروشی کریستال هم سر جایش هست. امروز پیاده میروم دیگر مثل گذشته قیراق نیستم. از بس همه جا عوض شده پیدا کردن خانه ای در کوچه های همه شهید مشکل است. برای همین دو کوچه رازیادی رفتم. در این روزهای آخر سفر، برنامه هایم را طوری تنظیم کردم که از چند جای دیگرمورد علاقه ام دیدن کنم.

از خیابان آرژانتین راه افتادم به سمت خیابان یوسف آباد.

در این گرمای تیر ماه با جوراب و روسری و روپوش اسلامی خیابان سربلایی را بالا می روم عرق ریزان در دلم به هر که این حجاب اسلامی مسخره را مد کرده یک ریز فحش میدهم.

چه حیف این جا، آن خانه های قدیمی را که هروقت از کنارشان رد می شدم از پنجره آشپزخانه – هایشان بوی غذا مرا با سفره ی آنها آشنامی کرده‌م‌رادرهم کوفته‌اند به جای آن خیابانی را گشوده‌اند که حتماً نام شهید تازه‌ای به آن خواهند داد. و کنارش هم یک عمارت بلند چندین طبقه می سازند. کارگران و بولدوزرها همه در کار خراب کردن هستند. سنگ و کلوخ، سرو صدا گرد و خاک راه رفتن را مشکل می کند. خانه خاله جان و همسایه های دیگر همه ازین رفته است. آن خاطرات قشنگ و آن مهربانی ها را همه به ماشین زباله ریخته و معلوم نیست کجا برده اند. چند لحظه ایستادم تا لااقل جای خالی آن خانه ها را در ذهنم ضبط کنم. پاسداری نهیبم زد که برو ... برو این جا توقف نکن! از گرد و خاک نمی شد زیاد ایستادو من از اینکه یک عمر خاطره را زیر چرخ

های بولدوزر به آسانی له می کردند دلم گرفت. خیابان چهل ستون را قطع کردم رسیدم به خیابان باریک بیستون. پیچیدم به دست چپ. سرازیری خیابان را راحت تر می شد پیاده رفت تا خانه پدری را پیدا کنم. درخیابان بیستون کوچه ای بنام پدرم بود. آخردرآن روزگاران که هنوزهیچ ساختمانی درآن بیابانهای خالی ازسکنه نبود طبق رسم زمانه همین که ساختن خانه‌ای دونیش تمام می شد پلاکی سرکوچه بنام سازنده خانه به دیوار نصب می کردند. برای همین کوچه بنام پدرم نام گذاری شده بود.

وقتی بنا را دیدم چقدر ذوق کردم که خانه پدری از دست شهرداری قسر در رفته و هنوز سرپا بود. گرچه کوچه را به نام شهیدی نامگذاری کرده بودند که نمی شناختم. نگاه به این بنائی که دیگر به آن راهی نداشتم چه خاطراتی را درمن زنده کرد. در آن سالهای خیلی دوروقتی این زمین را دریک بیابان خالی از سکنه ساختند خانه ای شد یک طبقه با دروپنجره های ساده وروکار آجر بهمینی قزمز و بند کشی های سفید که نمای قشنگی داشت و مد ساختمان سازی آن روزگاران بود. در حیاط بسیار وسیع وبا صفای آن، دو باغچه مستطیل بلند موازی هم، پر از گل و درخت های میوه با چندالاجیق که همیشه غرق گل بود چشم را خیره می کرد. بعد از آب پاشی عصر ها فضا خیلی شاعرانه و زیباتر می شد. در ایوانی که به عرض ساختمان، سخاوتمندانه آجر فرش شده بود محل بازی و قیل و قال بچه ها بود. آه از آن حوض آبی چندضلعی کوچکی با فواره و ماهی های قرمزو شمعدانی های دورش که خیلی به آدم حال می داد.

مخصوصاً که همیشه یک هندوانه در آن آب زلال بالا پائین میرفت و ماهی ها دورش جمع می شدند. غیر از میز و صندلی که برای بساط صبحانه و شام و عصرانه در کنار حوض گذاشته بودند چهار پنج تخت چوبی برای خوابیدن شب ها بود که خودش داستانی داشت.

ازعصر روی دوسه تخت قالیچه پهن می کردند برای نشستن. در آن دو سه تخت های دونفره چوبی دیگر هم پشه بند می زدند. هردو دیوار دست چپ و راست خانه قرنیز پهنی داشت که شمعدانی های بلند رنگارنگ دیواررا تا زمین پوشانده بود. وقتی همه جا را خوب آب پاشی می کردند و فواره های حوض را باز مینمودند حیاط آنقدر خنک میشد که به نظر می آمد رفته ایم به شمیران. آنوقت مادرم بارادیو ترانزیستوری آندریایش که همیشه به مچ دستش آویزان بود به حیاط می آمد که یا آواز دلکش یا بنان یا روحبخش را بخش می کرد ... مادرم آن روزها هنوزجوان و با آن چشمان سیاه و موهای بلند چقدرزیبا بود.

آن ایام من با دخترسه ساله ام ازدوکوچه آنطرفتر عصرها به این جا می آمدم. اوچقدرازصدای پای راه رفتن خودش روی شن های بین دو باغچه خوشش می آمد و چقدرغش غش می خندید. من چقدر از خنده کودکانه او خوشم می آمد. از روی پله درخانه از آن بلندا به شهرتهران نگاه می کردم و شرط می بستم که آن دوچراغ قرمزی که ازاینجا دیده می شود یکی بربام تنها ساختمان بلند خیابان مخبر الدوله است و دیگری بر دکل اداره رادیو تهران. یادش بخیر. هیچ ساختمان بلندی از یوسف آباد تا خیابان تخت جمشید که شرکت نفت را داشت دیده

می شود. و هر کسی در عمرش باید چندین درخت برای دیگران بکارد. افسوس که نیست تا ببیند درخت هایش چقدر بلند شده اند و چقدر سایه قشنگی پهن کرده اند.

این درخت ها که دست هایشان را به آسمان بلند نموده اند یادگار پدرم هستند. شاید هم گاهی نامش را فریادمی کنند کسی چه می داند! نمیدانم. با آن همه آب چرا پای درخت ها خشک بود؟ حالا من دلم برای پدر خیلی تنگ شده ودوست دارم برای دیدنش به بهشت زهرا بروم . ولی نه ... من بهشت زهرا را هیچ وقت دوست نداشته ام. نه نه .. از اسمش خوشم نمی آید. می خواهم خیال کنم هنوز درهمین خانه که امروز ساکنان دیگری دارد ساکن است. هنوز باغچه هایشان پرگل وفواره های حوضشان باز وسماورشان جوشان وپشه بند ها را روی تخت های چوبی برپا کرده اند. می خواهم خیال کنم پدرم با صورت عرق کرده مشغول گل کاری است و دارد شمعدانی هایش را جا به جا می کند ومادرم درکنار سماور نشسته برایمان جای میریزد وبوی یاس و نان تازه همه فضای خانه را پر کرده و بنان میخواند. چه روز هائی؟!

روبروی پنجره آشپزخانه مادرم ایستاده ام وخاطرات درازعمررا مرور می کنم. هروقت بلند می شدم تاخانه اش را ترک کنم به عجله یواشکی آهنگ دوماهی تنگ بلورجمال وفائی را برایم می گذاشت که با آن صدای جادوئی می خواند:

من و تو ماهی های قرمز یک چشمه نوریم که حالا هر یکی زندونی یک تنگ بلوریم
یه روزی با هم دیگه تورودخونه سفرمی کردیم
اما امروزوبگواین همه ازهمدیگه دوریم

می دانست با صدای او مرا زمین گیرمی کند و تا آخرش را گوش نکنم ترکش نمی کنم.

صدا می پیچد درگوشم که در



بوستان زندگی چقدرگل آرزو می چیدیم و برای فراداهیمان نقشه می کشیدیم. راستی قرار بود دریا را ببینیم و آزادی را ... و خوشبختی را ... چطورساده لوحانه ازبازی روزگار خبر نداشتیم! چه تهران مهربانی داشتیم همسایه ها یکدیگررا می شناختد، دوست داشتند و درکوچه و خیابان به هم سلام می دادند به احترام کلاه از سر برمی داشتند اگرغم بود شادی نیز فراوان بود.

دوسال قبل از انقلاب وقتی برادران از سفر طولانی خود به وطن باز گشتند. آن خانه صمیمی مهربان قدیمی را با آن همه خاطرات خوش به هم کوبیدند. همه آلاچیق های گل های نسترن را کردند وبه جایش یک عمارت شش طبقه مدرن برپا نمودند. تازه زندگی آنها داشت قوام می گرفت که نا امنی های قبل از انقلاب شروع شد. بعد از انقلاب با رفتن شاه پدر زمینگیر گردیدو دیگر بلند نشد. انگارمی دانست چه بر سرمان خواهد آمد. هروقت نگاه بی فروغ غمگینش ر به من می دوخت انگار یک لایه اشک روی مردمک چشم هایش نشسته بود. می گفت روزهای سیاهی را برای این مملکت پیش بینی می کنم. اما من باور نداشتم. او بیشتر از من جماعت روحانی را می شناخت که من هرگز تجربه ای دراین مورد نداشتم.

چندان طولی نکشید پیش بینی هایش درست در آمد. برادران در کار با جماعت آخوند دچارمشکل شدند. کم کم ادامه کار با رئیس زبان نفهم خطرناک مینمود که ناچارازهمه امید و آرمان های خودشان گذشته هر چه رشته بودند همه را پنبه نموده جلای وطن کردند. خانواده ازهم پاشید. دیگر کسی باغچه را شخم نزد نسترن ها را هرس نکرد. با شمعدانی ها سخن نگفت و درخت های کوچه را سیرآب نمود. دیگر میز عصرانه چیده نشدوکسی عصرها پای سماور مادر ننشست تخته و ورق به پستو رفت خنده و شادی فراموش شد. چه روزهائی که پدر به باغچه حتی نگاهی هم نمی کرد و فقط دائم سراغ پستیچی را می گرفت. شاید کلامی یا عکسی ازسه فرزند از وطن گریخته اش را ببیند و نفسی تازه کند. آن روز ها بافت خانواده هنوزمحکم بود. اگرکسی برای تحصیل به خارج می رفت فقط به عشق این بودکه پس ازاتمام دوره اش هرچه زودتر به خانه باز گردد و کار را شروع کند. رسم نبودکسی جلای وطن نماید. بندرت ممکن بود کسی غربت نشین گردد.

چه روزهائی که پدرکلافه بود و مدام سراغ بچه ها را می گرفت. روز به روز اوضاع سیاه ترمی شد تا جنگ هم بدان افزوده شد. کم کم

باورش شد زیر بمباران و موشک کسی به ایران بازمی گردد . در نا امیدی سرانجام در غم فراق و انتظار رفت. آه چه روزهای تلخی ...

بعد از او گل ها و درخت ها و پرنده ها همه یتیم شدند. قناری ها دیگر نخواندند و دیگر زندگی بدون وجود او برای مادر قابل تحمل نبود چند سالی گذشت که مادر بیش از آن دوام نیاورد. از زندگی و خاطراتش دل کند و خانه محبوبش را فروخت و در کهنسالی اوهم جلای وطن کرد...

رفته بودم تا لاشه آن خانه و مزار خاطرات را ببینم که حالا صاحبان دیگری داشت. انقلاب

همه را از آشیانه پر داده و همه لانه ها را ویران نموده است.

من هنوزنگاهم به پنجره آشپزخانه بود و مرور خاطرات که دستی به نرمی روی شان ام نشست و بامهربانی پرسید خانم چرا گریه می کنی؟

نمی دانستم گریه می کنم و اگر گریه می کنم چرا گریه می کنم.

راستی چرا گریه می کردم؟

گفتم به روزگارگریه می کنم و خودکشی دسته جمعی خودمان... از یوسف آباد تا خیابان مهناز را پیاده آمدم. راهی که آن روزها پدرم هرروز پیاده طی می کرد. خیلی خسته هستم باید به خانه بروم اندکی استراحت کنم.

راستی چرا انقلاب شد؟

برای چه انقلاب کردیم؟ ما چه می خواستیم که نداشتیم؟ دستاورد مان دراین انقلاب جز نکبت و آوارگی، سیه روزی و فقر، اعدام وزندان و خفت جهانی چه بود؟

یادداشتی از گذشته
آذر گل آرا ۱۴۰۱

نبرد علمی طولانی هفته گذشته(اول فوریه ۲۰۲۴) جان تازه‌ای گرفت، زیرا کارشناسان در دادگاه سانفرانسیسکو بر سر اینکه آیا آژانس حفاظت از محیط زیست ایالات متحده (EPA) باید فلوراید کردن آب آشامیدنی را برای محافظت از جنین و کودکان در برابر خطر مشکلات رشد عصبی ممنوع کند یا نه . لین برگسون، یکی ازمدیران شرکت Bergeson & Campbell که بر روی سموم شیمیایی تمرکز دارد، می‌گوید: این پرونده که در یک دادگاه فدرال مورد رسیدگی قرار می‌گیرد، «موقعیت بی سابقه‌ای است». به ندرت قضات مجبور شده اند « این حجم از شواهد علمی را موردبررسی قراردهند.. به همین دلیل است که در حال حاضر توجه زیادی روی این موضوع متمرکز شده است.» افزودن فلوراید، یک ماده معدنی رایج، به آب آشامیدنی، پوسیدگی دندان را در کودکان و بزرگسالان تا ۲۵ درصد کاهش می دهد.

مرکز کنترل و پیشگیری از بیماری ها، فلورایداسیون را که در سال ۱۹۴۶ در ایالات متحده آغاز شد و توسط سازمان های آب محلی تصمیم به استفاده ازآن گرفته شد، یکی از ۱۰ «دستاورد بهداشت عمومی» در قرن بیستم نام گرفت. اما از همان ابتدا، برخی از گروه های فعال نگران آسیب احتمالی این ماده شیمیایی بودند. و در چند دهه گذشته، مطالعات روی حیوانات آزمایشگاهی و جوامعی که منابع آب آشامیدنی آن ها حاوی فلوراید است، نشان داده است که مقدار زیادآن ممکن است بر رشد مغز تأثیر بگذارد مورد فعلی یک ارزیابی منتشر نشده توسط برنامه ملی سم شناسی دولت فدرال (NTP) را مورد توجه قرار داده است. این گزارش با «اعتماد متوسط» می گوید که نوشیدن آب حاوی فلوراید در سطوح حداقل دو برابر بیشتر از آنچه توسط دولت فدرال توصیه می شودمنجر به پائین آمدن ضریب هوشی(IQ) در کودکان می شود. شبکه کاربرد فلوراید

(FAN) و سایر گروه‌ها استدلال می‌کنند که چنین داده‌هایی نشان می‌دهند که سازمان محیط زیست باید فلوراید را تحت قانون کنترل مواد سمی (TSCA)مورد نظارت قراردهد.. دادگاه هفته اول فوریه نشانگر از سرگیری دعواهای حقوقی پس از یک سال وقفه بود که در سال ۲۰۱۷ آغاز شد. قاضی ادوارد چن از دادگاه منطقه ای ایالات متحده در ناحیه شمالی کالیفرنیا قرار است در طی ۹ روز نظرات هفت کارشناس را در مورد طیف وسیعی از موارد بشنود. موضوعات فنی، از جمله اینکه آیا آستانه ایمنی برای قرار گرفتن در معرض فلوراید وجود دارد یا خیر.

مایکل کونت، وکیل شاکیان، در جریان بحث‌های آغازین در ۳۱ ژانویه، نوزادانی را که با شیر خشک ساخته شده با آب لوله‌کشی تغذیه می‌شوند، به‌عنوان «گروه آسیب‌پذیر که در معرض بالاترین دوز فلوراید در بین هر گروه سنی در جمعیت قرار دارند» موردتاکید قرارداد. این یک دلیل اصلی برای نگرانی است.«او استدلال کرد که اگر EPA از ترکیب دیگری که تهدید بالقوه مشابهی برای نوزادان است آگاه شود، درکنترل آن تردیدی فی کرد. او گفت: «فکر می‌کنم لازم باشد در مورد اینکه EPA با این سناریو چه می‌کند، حدس بزنیم.

EPA و دیگران استدلال می کنند که شواهد قوی وجود ندارد که نشان دهد غلظت توصیه شده فعلی فلوراید در آب آشامیدنی - ۰٫۷ میلی گرم در لیتر - یک تهدید به شمار می رود. (این میزان برای جلوگیری از تغییر رنگ دندان ها در کودکان تنظیم شده است.)

پل کابنتیک، وکیل دادگستری، می گوید: «دوز بالا باعث ایجاد سم می شود.» با توجه به وضعیت فعلی علم، دادگاه می تواند نتیجه بگیرد که فلورایداسیون آب جامعه یک خطر غیرمنطقی است.

دانستنی های پزشکی

فلوراید موجود در آب آشامیدنی مفیداست یا مضر؟

سازمان محیط زیست آمریکا می گوید افزودن ۷/میلی گرم فلوراید دریک لیتر آب بنفع کودکان است اما دیگران معتقدند میزان فلوراید موجود در آب آشامیدنی برای زنان بارداروکودکان ضرردارد.



متوقف کند. اما در مارس ۲۰۲۳، در نتیجه دعوی قضایی، NTP پیش نویس ۳۹۳ صفحه ای را منتشر کرد. و در ماه مه، هیئت مشاوره علمی NTP گزارش را امضا کرد و آن را برای رهبری NTP (سازمان محیط زیست)ارسال کرد.

در سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱، این تصمیم را حذف کرد و متوجه شد که شواهدی وجود ندارد. بررسی ها می گویند که یک نقص این بود که ارزیابی بر نحوه واکنش مردم به دوزهای مختلف فلوراید متمرکز نبود.

این گزارش هنوز به طور رسمی منتشر نشده است، و گروه کاربرد فلوراید ادعا می کند که بررسی های مکرر برای به تاخیر انداختن آن طراحی شده است -

انتقادی که توسط برخی از دانشمندان و رهبران سابق محیط زیست پشتیبانی می شود. بر اساس ایمیل‌هایی که تحت قانون آزادی اطلاعات برای گروه کاربرد فلوراید منتشر شد، یک مقام ارشد در وزارت بهداشت و خدمات انسانی در سال ۲۰۲۲ مداخله کرد تا انتشار آن را چند روز قبل از برنامه‌ریزی برای انتشار این گزارش



نویسنده: آوتیک ایساهاکیان

ابوالعلاء معرّی (تمت ششم)

ای دنیای انسان ها که حمام خون هستی جائی که آدم ضعیف ،گنهکار وآدم توانا حق دار جلوه می کند جائی که آدم ناقص‌العقل هر کاری می کند بدون تردید برای منافع مادی است.

بدون تردید برای سود و اسیر منافع خوداست غایت آمالش دست یازیدن به کشتاراست این انسان که همیشه تصویر پروردگاربوده است درواقع زادهٔ شیطان است.

بشمار، یک یک ، بی شمارقدم های پیموده را مسافت بی پایان پیموده کاروان مرا تمام آنها سرهم به تعداد جنایات بشر دریک روز نمی رسد.

واین چیزی است که‌به‌سرزمین‌های‌شرق‌می‌گویم به شمال وجنوب و به غرب که بادشان همیشه مخالف می وزد! همه باهم به حرف های خالصانه ام گوش دهید.

حرف‌های آتشینم‌رابه‌همه‌جابر‌سانید.‌جاربزید آنهار بگذارید دوردست ترین زمینهاودریاها بشنوند اگرانسان وحشی، تنفرانگیز تر مکروه تر وجوددارد، هنوز خودانسان است.

– تاروزی که ستارگان خاموش نشدنی درصرحرای آرام چشمک می زنند وتل های شن چون مار پیچ می خورند وصفیر می زنند.

– فرارکن کاروان از این جشن وسرورها ازعیش ومستی و هرزگی ازمکان های فریب وریا وظلم وستم ازاين بازارهای کثیف شرم آور دادوستد ، بگریز

– از اجتماع مردم دورشو، ازانتقام برحذرباش ازعدالت خونبار مردم بگریز ازرزنها بگریز، ازعشق ودوستان نفس راحت نکن، ازشایهٔانسان بگریز.

– بشتاب کاروان، زیر پا لگد مال کن قوانین وعدل وانصاف را

وباگردوخاک برخاسته ازراحت بپوشان نیکی و بدی هاراوقدرقدرت هارا به همچنین!
□ وبگذار شیروپلنگ بدرند مرا وباده‌ها تنوره بکشند وبه این گونه تا آخر عمر برو کاروان، برو بدون پایان.

شتران با گردن خمیده چون زه کمان چون تیر جسته از چلهٔ کمان بافرزی تاخت می زدند وگردوخاک را پشت سر می نهادند.

چهار نعل در کویرسوزان رو به سوی سرزمین های دور ناشناخته بالبرهای بی حاصل گردوغبار برفراز کویرهای بی انتها، کلبه ها و شهرها.

چون مردفراری، ابوالعلاء معرّی ازترس، بی وقفه ره می سپرد انگار که قانون ومرها و زن ها سردر تعقیب او گذاشته بودند!

وکاروان با هرقدم با زنگوله‌ها بدون نگاه برقفا ازبرج وباروی شهرهای بزرگ گذشت شهرهای آکنده‌ازمهمهٔ کسب‌ونان وهواوهوسها

باشتاب هرچه تمامتر ازواحه‌ها گذشت واحه‌هایی که طی قرن‌هاغفلت دچار تحجرشده‌بودند باشتاب می دويد، دردوردست‌ها غرقه می شد چون از بندرستگانی در آرزوی ستارهٔ طلائی

وکاروان سرکش به این ترتیب لنگ لنگان پرییچ وخم ره می سپرد روزان وشبان وابوالعلاء معرّی باروحی دژم وبا جبینی پرچین دراندیشه بود

و کاروان آتشین افکارش چون شاهین دستخوش توفان به هرسو تاخت می زد در آرزوی پناهگاهی روشنی بخش.

بدون اشک گریان غم واندوهش بی کران چون راهش بیجان چون مار درازو بی پایان

بی نگاهی برقفا بی افسوس بر آنچه ترک گفته بود نه‌سلام‌می‌گفت‌ونه‌سلان‌می‌پذیرفت‌از‌کاروانیان چه به آیندگان وجه به روندگان

بخش هفتم
□ وآخرالأمر کاروان ابوالعلاء دم دروازه به استراحت پرداخت دم دروازهٔ وادی الکبیر دلواپس، خسته وکوفته به زانو در آمد.

افق با آتش فروزان در کرانه های برهوت، ظلمت دامن مخملین خودرا گسترده بود وآسمان موج می زد ازشعله های شنگرف گون

وابوالعلاء نشسته درخلوت خود سربرصخره های یاقوتی نهاده نگاهش خیره درافق دبربا وروح آشتی پذیر وتابناکش خشنود

آوخ من آزادم، آزادو بی حدومرزم آیا امکان دارد این صحرای عظیم با تاروپودش آزادی بی کران مرادبر بگیرد؟

– نه چشم انسان قادراست مرابیند نه دست آنان دسترسی به من دارد آوخ ، ای آزادی، ای رایحهٔ درخشان ای گلهای سرخ بی شمار بهشتی.

– باآن گلهای سرخ و دلربایت تاجی بر سرم نه، مشعلی بيفروز درروح آتشینم. آوخ، آزادی، ای قرآن جاودانه، بلبل سبکسر بهشتی

ترجمه: الکساندر تمرز

تعصّب و تبعیض، همین نزدیک ها

حقیقت این است که ایرانیان آنچنان گرفتار دردها و رنجهای حاصل از ظلم و خرابیهای موجود در سرزمین محبوب مادری خویش هستند که به حق، اندیشه و احساسشان در همان محدوده درگیر مانده و کمتر فرصت و مجالی برای پرداختن به آنچه در محیط اجتماعی محل زندگیشان میگذرد می یابند. انده لوری و حسرت و رنج خرابی وطن از هر جهت نفسها را گرفته و شاید توانی برای شناختن نابرابریها و نادانیهای موجود در این سرزمین نو برای ایشان نگذاشته. افزون بر این، جنس و نوع ستم ها و نابرابریها و جهالتهایی که در ایران زمین بوده و یا هست، ممکن است با آنچه در این کشور پهناور و پیشرفته رخ میدهد متفاوت بوده و به چشم ایرانیان ناآشنا آید. مثلاً در ایران یکی از موانع انجام به موقع امور مردم در دستگاه دولتی یا خصوصی، اغلب کم کاری و اتلاف وقت بی حد و حساب کارمندان بوده و هست درحالیکه در امریکا نه به آن شدت ولی جریان نامطلوب و افراط گرایانه در کاغذبازی یا همان جنبه منفی بوروکراسی، عامل تاخیر شدید در امور جاری اداری و اجتماعی است.

به هرروی به عنوان یک انسان ایرانی و اندیشمند وجدانی، خوب است که این جمعیت ده میلیونی پراکنده در عالم، نگاه دقیقتری به اوضاع اجتماعی محل زندگی خود داشته باشند و چنانچه بتوانند با داشتن تجربیات قبلی و ابتکارات خود، در بهبود معضلات و مشکلات آن محیط ولو با قدمهای کوچک موثر و مفید گردند. برای نمونه در کشور امریکا، ایرانیان بسیاری زندگی میکنند و از نظر تحصیلات و موقعیت مالی معمولاً

در سطح بالایی از طبقه اجتماعی محسوب میشوند و به هوشیاری و بلند نظری معروفند، اما به نظر نمیرسد درباره یکی از معضلات عمیق و قطعی و دیرپای این سرزمین که همانا « تبعیض نژادی » برای بخصوص سیاه پوستان باشد حساسیت و اطلاع و یا حتی باور قطعی داشته باشند و نگارنده خود را نیز جدا از این توصیف نمیداند. شاید بتوان برای این نادیده انگاری یا بی التفاتی و ناپاوری ایرانیان نسبت به «آپاراید رنگی» که در امریکا به نوعی بیماری مزمن اجتماعی وجود دارد دلایلی را در نظر آورد.

یکی اینکه در کشور ایران ما با انواع تعصبات جاهلیهء شدید مانند تعصب دینی و یا قومی و فرهنگی برخورد داشته ایم. برای نمونه میگویند، جمله « هنر نزد ایرانیان است و بس »، گونه ای از تعصب فرهنگی است که اقوام غیر ایرانی را بی هنر میدانند (۱). یا همان افاده و تکیه بی جا به انتساب نژاد آریایی که در اصالت این ادعا شک است و هم در سپهر دانش و معرفت اجتماعی امروز معنایی ندارد. اما « تعصب رنگی » به این شکل و شمایل غربی را کمتر در تاریخ کشورمان بتوانیم نشان کنیم زیرا سیاهپوستان جنوب ایران همیشه قسمتی واقعی از جامعه ایرانی محسوب میشدند و گذشته از این حتی سیاهان وارداتی از افریقا که ورودشان از دوره صفوی آغاز و در دوره ناصری به اوج رسید و به نام « غلام و کنیز » نامیده میشدند نیز در آن ایام تحت حمایت و محبت اربابان، زندگی پالنبه راحتی در مقایسه با همسرنگان خود در اروپا و امریکا داشته اند و بیشتر در خدمت امور داخلی خانه و خصوصی و به دور از مشقات بیگاری در زمینهای

زراعی یا وظایف سنگین دیگر بوده اند. این بدان معنا نیست که برده داری را در ایران با دیده اغماض بنگریم بلکه این فقط بیانگر تفاوت آشکار آن در نگرش به سیاهان در دیگر ممالک است. ایرانیان اغلب در ایالاتی از امریکا بصورت متمرکز زندگی میکنند که از فرهنگ واقعی امریکایی به دور و بیشتر به شهرهایی بین المللی شباهت دارند و لاجرم درین فرهنگ متنوع و رنگارنگ، امکان اعمال تبعیض از هر نوعی بسیار پایین تر از ایالاتی است که به اصطلاح سفیدتر و همگن ترند. بنابراین به علت کمبود شواهد واقعی، این نقیصهء قطعی در فرهنگ امریکایی را مثلاً در کالیفرنیا یا نیویورک تجربه نمیکند و اهمیت آن را ملاحظه نمی کنند. افزون بر این، هم میهنان ایرانی شاید همچون دیگر مهاجرین، علاقمند هستند که در دایرهء جمعیت خودی ساکن گردند و معاشر باشند پس چگونه بتوانند در ارتباط با جامعه بزرگ قرار گیرند و مشکلات و کاستیهای آن را مشاهده و ادراک نمایند؟ نتیجه آن که، عدم توجه و یا ندیدن یک پدیده اجتماعی، دلیل نبودن آن نیست بلکه نشان ازین واقعیت دارد که باید وجدان را هشیارتر و حسگرهای ادراکی و شناختی را تقویت کرد و نسبت به آن عکس العمل نشان داد.

در ابتدا داشتن حساسیت کافی و علاقه به حل مشکل نژادپرستی لازم است و اینکه چقدر در عمل و سخن خودمان را ملزم به رعایت اصل « برابری انسانها » بدانیم. موضوع یگانگی بشر در آفرینش را نه فقط در متن مکاتب اخلاقی و دینی نوین بلکه در اثبات علمی آن در انتروپولوژی باید باور کرد و به آن ارج نهاد.

۱ اصغر عزیززاده ۲ تفکر قلبی و کلیشه ای نسبت به گروههایی از جامعه ۳ برداشتی از سخنان فریدون جواهری

از: دکتر زهرا کریمی پور - اوهاو



ملا نصرالدین و طنز

ملا نصرالدین از چهره های ابتدا شفاهی و بعد ها نوشته شده در ادبیات فلکلر (Folklore) ایران است. او در سده هژ دهم میلادی در ترکیه، عراق، قفقاز و در اواخر سده هژده در ایران روی زبان ها افتاد.

دو فرد روشن فکر محمد رضانی و محمد جلیل قلی زاده داستان های شیرین و خنده دار ملا نصرالدین را جمع آوری کردند. رضانی پایه چاپ این داستان ها را بنا نهاد و قلی زاده آن ها را در ۱۹۰۶ در ایران به چاپ رساند که عوام و روشن فکران از آن ها استقبال کردند و ملا نصرالدین زبان زد همگان شد.

ملا نصرالدین نشانه سفاقت و نادانی و بی منطقی است که این خصوصیات را در داستان هایش بیاموزاند. اما او فردی است ساخته فکر و خرد مردم و وجود خارجی ندارد. آن ها که

آموختن درست زندگی اجتماعی و رفتار در خانواده و اجتماع را می خواستند به افراد دیگر نشان دهند، داستان های خنده آور ملا نصرالدین را ساختند و نام ملا را به آن ها گذاشتند که باور کردنی بشوند. و چون آموختن با طنز و خنده اثر پذیر تر است، این داستان ها در فکر و دل مردم جا پیدا کردند. *

چند داستان زیر نمو نه هایی هستند که شاید شما خواننده آن ها را بار ها به دیگران گفته باشید. و یا اگر برایتان نو باشند، شنیدنشان نشانه فلکلر ارزنده و توانای میهنان ایران است:

بی پولی ملا

روزی ملا نصرالدین خیلی بی پول شده بود. افسار خرش را گرفت و رفت تا آن را بفروشد. زن ملا با ناراحتی گفت: چه کار می کنی ملا؟ اگر خرت را بفروشی، دیگه با چی می خوای شکم زن و بچه ات را سیر بکنی؟ ملا نصرالدین گفت: من فکر همه جا را کرده ام. قیمتی برای آن تعیین می کنم که هیچ کس نتواند آن را بخرد.

تجربه ملا نصرالدین:

روزی به ملا نصرالدین گفتند: هی رفیق، دست از این حماقت هایت بردار، تا کی می خواهی مضحکه مردم باشی و هر روز سرت کلاه بگذارند؟

ملا گفت: ولی این را هم بدان که مردم هر روز یک جور کلاه سرم می گذارند و بنا بر این هر روز تجربه من زیاد تر می شود.

بهر از خرم:

روزی ملا نصرالدین دنبال خرش پیاده راه می رفت. رفیقی به او رسید و گفت: ملا چرا از خرت سواری نمی گیری؟

ملا گفت: مگر من بهتر از خرم که او پیاده باشد و من سواره؟

دروغ:

از ملا نصرالدین پرسیدند: چرا عیال تو همیشه در گردش و میهمانی است و توی هر خانه ای سرک می کشد؟ ملا گفت: این حرف دروغ است! اگر

ملا نصرالدین و طنز

این طور که شما می فرمایید بود، پس چرا تا به حال به خانه خودمان نیامده؟

من هم، همینطور:

روزی ملا به مردی رسید و شروع کرد با او چاق سلامتی کردن. مرد گفت: من فکر می کنم که شما من را با کس دیگری اشتباه گرفته اید، چون من اصلا شما را به یاد نمی آورم.

ملا گفت: من هم همینطور!

راهنمایی ملا نصرالدین:

مردی رفت پیش ملا نصرالدین و گفت: جناب ملا، چند وقت است هر چه می خورم رو دل می کنم، چه دستوری می فرمایید؟

ملا فکر کرد و گفت: جان دلم، اول غذایت را هضم کن بعداً بخور.

سن ملا و برادرش:

آشنایی از ملا پرسید: جناب ملا، با برادرت چند سال اختلاف سن داری؟

جواب داد: هیچی.

پس دو قلو هستید؟

ملا نصرالدین باز هم جواب داد: نه. دو قلو نیستیم اما سال پیش مادرم گفت که برادرم یک سال از من بزرگ تر است. با این حساب امسال هر دو هم سن هستیم.

آدم عاقل:

روزی ملا نصرالدین الاغش را برد توی بازار تا بفروشد. به دلالتی گفت: اگر بتوانی این الاغ جموش را برایم بفروشی انعام خوبی به تو می دهم.

دلالت افسار الاغ را گرفت و رفت وسط بازار و شروع به تعریف کردن از الاغ و این قدر از چابکی و نجابت و سلامت الاغ تعریف کرد که ملا پشیمان شد و با خودش گفت: مگر هیچ آدم عاقل چنین مالی را از دست می دهد؟ سریع افسار الاغ را از دست دلالت بیرون کشید و خوشحال به سمت خانه به راه افتاد.

شکر گزاری ملا:

روزی ملا نصرالدین الاغش را گم کرد. بعد رفت توی کوچه و مشغول شکر گزاری از خداوند شد.

رفیقی به ملا رسید و گفت: ملا، برای چه شکر می کنی؟

ملا گفت: برای این که اگر آن موقع سوار خرم بودم، حالا یک هفته بود که خودم هم گم شده بودم.

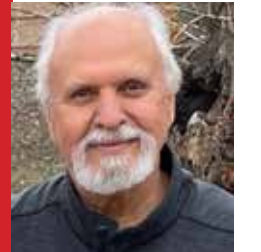
هوای بهاری:

شخصی از سردی هوا شکایت می کرد. دیگری گفت: مردم چقدر نا شکرانند، تابستان از گرمی هوا و زمستان از سردی هوا شکایت می کنند و همیشه نا شکرانند.

ملا گفت: حرف بیخود زنن، حق با مردم است. تا به حال کسی را دیده ای از هوای بهاری شکایت کند؟

منبع:

ملا نصرالدین: طنز ها و لطیفه های شیرین. به کوشش موسسه انتشارات پل - ۱۳۸۱.

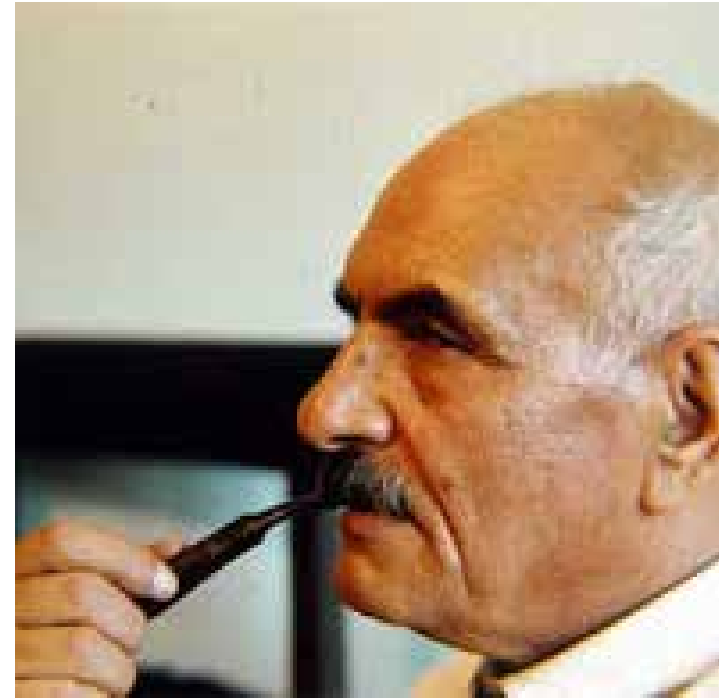


دکتر منصور سیاوشی - اوهایو

اندیشه های ناب

ارزدانی

ارزدانی یکی از ویژه گی های نیک هر انسان است. قدرشناسی از دل و فکر پر می خیزد. سپاس گزاری انگیزه خرسندی دیگران و خود می شود. ارزش دانی پدید آورنده عزت نفس و افزایش احساسات مثبت و حتی خوش بینی هم می شود، چون شخص قدر شناس از گفته یا کار نیکی که انجام داده رضایت پیدا می کند. انسان های ارز دان را می توان شجاع، با دانش، و فروتن دانست.



در جایی خواندم که بانوی آموزگاری در کلاس درسش متوجه شده بود که یکی از شاگردانش همیشه گرفته است و کارهای درسی اش را به خوبی انجام نمی دهد. روزی این موضوع را با شاگردش در میان گذاشت و پسر بچه با گریه گفت که چون مادرش را از دست داده علت شاد نبودنش این موضوع است. آموزگار از آن پس زمان بیشتری را با او گذراند. این دانش آموز کم کم یکی از شاگردان خوب و برگزیده کلاس شد. به اندازه ای این توان بخشی آموزگار در روحیه او تأثیر گذار شد که هر سال شاگرد ممتاز شده بود و توانست دوره های ابتدائی و متوسطه را سپری کند چون بانوی آموزگار سالهای پی در پی مثل یک مادر با او در تماس بود. پس از گرفتن دیپلم دبیرستان توانست وارد دانشگاه شود و دوره پزشکی را گذراند. در جشن ازدواجش هم از خانم آموزگار سابقش دعوت کرد که شرکت کند و در جمع میهمانان این آموزگار نمونه را قدر دانی، و از او بعنوان «مادر خود» یاد کرد. او گفت تمام زندگیم را مدیون محبت ها و تشویق این آموزگار می دانم. ارزش دانی می تواند اثر گذار خوبی

در روابط انسانی باشد چون تأثیرات جالب و مثبتی روی روان فرد می گذارد و شادی واقعی ایجاد می کند. ارزدانی از شخصی که از او هم قدر دانی شده ممکن است به او یاد دهد که این نیکو روش را بکار برد و قدر دان دیگران باشد. سپاسگزاری ابزار مهمی برای ادامه مسیر زندگی انسان است. مشاهده شده که پس از ارزدانی، به شخص قدر شناس احساس شگرفی دست می دهد و نظر این فرد نسبت به طرف مقابل چند برابر بهتر می شود. سپاسگزاری سودمند است و روی تمام جنبه های زندگی انسان ها مثل سلامت روح و روان، شخصیت، فرهنگ و اجتماع، تندرستی، و سلامت همه جامعه انکارنا پذیر است. نا سیاسی مورد پسند انسان های نیک سرشت نیست. یکی از هم میهنان خیراندیش کشورمان شادروان حبیب یغمائی بود که در «خور» متولد شد و به آنجا عشق می ورزید. او چکامه معروف «روباه و زاغ» را سرود که در کتاب فارسی سوم ابتدائی دبستان

می خواندیم. شاعر، محقق، و ایران دوستی بود که برای گسترش فرهنگ و زبان فارسی سالهای زیادی از زندگی خود را در این راه سپری کرد، بویژه اینکه ۳۱ سال مجله «یغما» را منتشر نمود. یکی از مهم ترین کوشش های فرهنگی او پدید آوردن دبستان ابتدائی در زادگاهش بود و بخاطر قدر شناسی همدانش خدمت به نوجوانان «خور» بوده است. وی در دبیرستان دارالفنون و دانشگاه تهران تدریس کرد و در سال ۱۳۵۵ شمسی به پاس خدمات فرهنگی خود از طرف دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دکترای افتخاری زبان و ادبیات فارسی به او داده شد.

زنده یاد حبیب یغمائی تنها به زندگی خود فکر نمی کرد و همیشه در فکر پرورش ذهنی هم میهنانش بود که نمونه ای از سیاست و عشق او به مردم ایران بوده است. در نوشته هایش با زبانی ساده سپاس گوی همکلاسی ها، آموزگاران، و همکاران اداریش بود.

نمونه ای از قدر دانی او در چکامه زیر دیده می شود:
ایران عزیز خانه ماست
میهن، وطن، آشیانه ماست
این خانه شش هزار ساله
از ماست به موجب قبالة
از کورش و اردشیر و دارا
این مُلک رسیده است ما ر

استاد یغمائی در «خور» مرکز جندق و بیابانک که در شمال شرقی استان اصفهان قرار گرفته کتاب خانه، درمانگاه، و دبستان ساخت. او دوست داشت کودکان «خور» با سواد شوند. در کتاب خانه ای هم که ساخته بود کتاب های خطی اش را منتقل کرد و در وصیت نامه اش یاد آور شد که پس از مرگش در این محل بخاک سپرده شود. چون شیوه فکر کردن این بزرگ مرد با باورهای روحانی «خور» همگون نبود، به تشویق این روحانی کور دل مردم «خور» جنازه این میهن پرست را سنگ باران کردند. او دبستان ساخت که کودکان «خور» را با سواد پرورش دهد زیرا باور داشت که بدترین نوع بیسوادی، جهل اجتماعی است که به تشویق این روحانی در ذهن مردم «خور» سایه افکنده است.

زنده یاد یغمائی همان اندیشه برتولت برشت (Bertolt Brecht) نمایش نامه نویس و شاعر آلمانی و نویسنده کتاب «جلادان هم می میرند» را داشت که می گفت شهروندان نادان توجه ندارند که فحشا، اعتیاد، کودکان کار خیابانی، فساد، و دیگر بدبختی ها نتیجه مستقیم این نوع جهل اجتماعی است که نمونه اش عدم قدر شناسی است.

چیستان

چیستان

عددی را پیدا کنید که دارای این مشخصات است:

- ۱- عدد شش رقمی است
- ۲- اگر در ۲ ضرب کنیم دورقم اولش از سمت راست همان دورقم عدد اصلی از چپ است
- ۳- اگر در ۳ ضرب کنیم رقم اول عدد اصلی رقم آخر شده است
- ۴- اگر در ۴ ضرب کنیم دورقم آخرین عدد اصلی در اول می آید
- ۵- اگر در ۵ ضرب کنیم رقم آخر در اول می آید.
- ۶- اگر در ۶ ضرب کنیم سه رقم اول عدد اصلی وسه رقم دوم جایشان عوض می شود
- ۷- اگر در ۷ ضرب کنیم یک عدد بسیار زیبا وردیف درمی آید
- ۸- در همه موارد غیر از مورد شماره ۷ عددهای بکاررفته عوض نمی شوند

پاسخ چیستان شماره پیش

اشک

کلمه کتاب

مرکزپخش نشریه مانده آزادی دلوس آنجلس

با درود، من کیخسرو بهروزی، کلبه ای دارم دروست وود لوس آنجلس بنام کلبه کتاب. در این کلبه در خدمت دوستاناران کتاب وفرهنگیان هستم

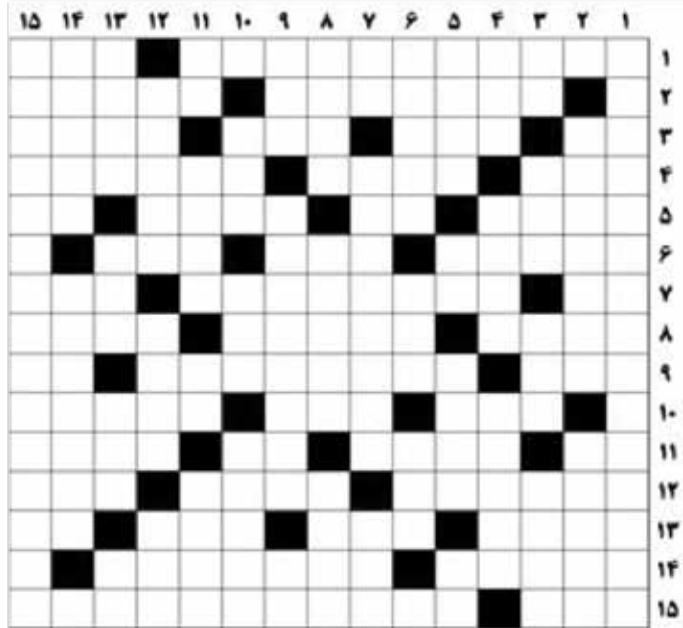
بیایید با هنر و ادب آشتی کنیم

کتابهای مورد نظر تان را برای شما پُست می کنیم و کتابهای کمیاب شمارا می خریم و کتاب کمیاب مورد نظر شمارا برای تان تهیه و در اختیار تان می گذاریم

Kolbeh Ketab
1518 Westwood Blvd.
Los Angeles, CA 90024

Tel: (310) 446-6151

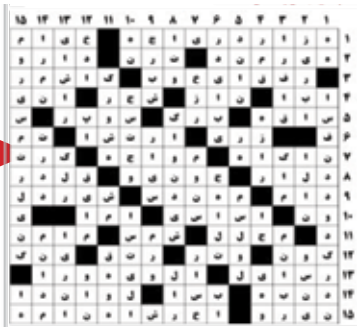
جدول کلمات متقاطع



آفقی ۱ - سندهایی که معادل پولی آنرا نظام بانکی هر کشور تضمین کرده است - نصیحت ۲ - نوعی انبر دست - کشور ساعت ۳ - الفبای آبادانی - جانور اهلی - مدرک - وسایل ۴ - دوستدار - کار نسنجیده! - نقاش اسپانیایی مبتکر سبک کوبیسم ۵ - حرارت - خطاب نزدیک - کوچکترین - مخفف آسان پرداخت ۶ - قسمی گل الوان - ظاهر ساختمان - به رخ کشیدن نیکبها ۷ - خدایدرویش - کنایه از زرنگو تو دار - زاویه ۸ - فاقد قدرت حرکت و احساس کردن - سلسله ای از فراغه مصری - از نویسندنیهای تسکین دهنده ۹ - وسیله موسیقی - برگزیده ها - موجود نامرئی ۱۰ - مقیاس طول - پندار باطل - کاردقصابی ۱۱ - عزیز عرب - شهر ساحلی - صدای کوبیدن در - غلاف شمشیر ۱۲ - تودولیت - نوعی حلوا - درخت کوچک ۱۳ - نامها - شیر نر - مرگ - مساوی ۱۴ - در یک سلول زندانی هستند - موفقیت ۱۵ - کامیون ارتشی

- تیم سردار آزمون در بوندس لیگای آلمان
عمودی ۱ - اثر تاریخی همدان ۲ - از قالبهای شعر فارسی - نوعی باران ۳ - رفوزه - نشانه نت نویسی - به طور یقین - چیز فشرده شده ۴ - همراه رفت - پایه ها - از تفاسیر مشهور قرآن مجید اثر شیخ طوسی ۵ - نوعی ماهی جنوبی - تیر پیکاندار - جوان - خرس فلکی ۶ - شیرینی ماه رمضان - لباس رزم - خطایی در بستکتبال ۷ - شامل همه - نقاشی ظریف ایرانی - شخص نامعین ۸ - مدار مجتمع - دریای غرب ترکیه - نشانه ها ۹ - شبه جزیره هند - دستگاهی در تاکسیها - صابون خیاطی ۱۰ - انبار ماشین آلات سنگین - شهری در غرب آلمان - از فرمانهای نظامی ۱۱ - خاک سفالگری - گیاه دارویی - هوس توخالی - فریاد تظلم ۱۲ - دشمن کرونا - شاه شاهان مغول - کم پشت ۱۳ - معلوم - پاره ای از چیزی - حلال و روا - ضمیر خارجی ۱۴ - دریاهای در آفریقا - از مقاطع حساس سنی ۱۵ - زور آزمایی و مبارزه تن به تن

حل جدول در شماره آینده



پانچ جدول کلمات متقاطع

شماره پیش

دیدنی های ایران زمین

بازار کاشان و قه عجب محراب میرعاد

اصلی بازرگانی شهرها و روستاها در خاور میانه بوده اند. در ایران بازارهای سنتی بخش مهمی از معماری کشور هستند و قدمت بسیاری از آنان به دوران ساسانیان باز می گردد. با وجود ساخت



پاساژهای شیک و مدرن، بازارهای سنتی همچنان از مراکز اصلی خرید در ایران هستند. یکی از مهمترین و دیدنی ترین بازارهای تاریخی ایران، بازار کاشان است. بازار کاشان همانند دیگر بازارهای سنتی از بخش های مختلفی مانند، راسته، سرا، تیمچه، چهارسو، بازارچه، کاروانسرا، مسجد تشکیل شده اند.

تیمچه امین الدوله – نمونه معماری فاخر ایرانی که بخشی از بازار است و تزینات چشم گیری دارد. این تیمچه یادگاری از معمار معروف، استاد علی مریم کاشی است و به همت فرخ خان غفاری کاشی، ملقب به امین الدوله ساخته شده و به همین دلیل امین الدوله نام گرفته است. یکی از جذابیت های تیمچه امین الدوله فرش فروشی های معتبر آن است.

در روز ۲۹ دی ماه ۱۳۵۳ با شماره ۱۰۱۶ به عنوان یکی از آثار ملی به ثبت رسیده است.

مسجد میر عماد – در نزدیکی

بازار قرار دارد. در سال ۱۳۱۰ در فهرست آثار ملی ایران قرار گرفته است.اما اکنون محراب این مسجد در موزه برلین نگهداری می شود.بنای اولیه مسجد متعلق به دوره سلجوقی است که بر اثر ویرانی های عهد مغول، آسیب فراوان دیده بود، اما بعدها خواجه عمادالدین آن را تجدید بنا نمود.

ماجراهای عجیب محراب میرعماد– در شگفتی سرگذشت محراب همین نکته کافیست که بدانید در دوره قاجار در سال ۱۸۹۷میلادی به یک مجموعه شخصی در لندن منتقل شد و پس از آن به موزه ایالتی برلین فروخته شد. گنبد خانه ای که این محراب ، زینت بخش دیوار قبله اش بوده متعلق به مسجدی است که حدود دو و نیم قرن بعد بنا شد. و کتیبه ای در درگاه خود دارد که تاریخ ۸۶۸ هجری قمری را نشان می دهد. و بنام میر عماد الدین محمود شیروانی است.که دستور ساخت بنا را داده است.

ارزش محراب – (جین دیولا فوا) جهانگرد فرانسوی در سفر نامه خود در سال (۱۸۸۷) گزارشی در باره محراب زرین فام ارایه کرده است. هم چنین ، عبدالغفار سیاح ، جورج کروزن ، استین سن بریتانیایی ،همگی زیبایی این محراب را ستوده اند.

عبدالغفار نجم الملک در سال ۱۲۹۹ ه.ق در سفر نامه خود با ابراز تاسف گزارش داده ، ممکن است محراب را به قیمت گزافی به اروپاییان بفروشند. فرنگی ها همان را حداقل ۲۰۰۰ تومان می خرند. شمار بسیاری از کاشیهای محراب به صورت مخفیانه برده شد، تا



این که دست آخر نگهبان مسجد مجبور به رها کردن مابقی آنها از جمله قاب زیبای محراب شد.

جان ریچارد پریس، در سال ۱۸۹۱ کنسول بریتانیا در اصفهان بود، وی در طول اقامت خود در ایران اشیای هنری بسیاری را جمع آوری نمود و مانند بسیاری از خارجی ها مجذوب آثار و سفالینه های زرین فام بود. وی این مجموعه را به صورت ذره ذره و تدریجی به اقامتگاه برادرش سر ویلیام پریس در انگلستان ارسال نمود. در پایان کار، تعداد این آثار و اشیایی را که از ایران خارج نموده بود حدود هزار قطعه شده بود. در سال ۱۹۲۷ در انگلستان قیمتی را که برای محراب میر عماد تعیین نمودند ۶۹۰۰ پوند بود سرانجام بر سر قیمت به توافق رسیدند و محراب زرین فام از موزه شخصی خارج گردید.

هر چند که مدتی در انگلیس و زمانی هم به عنوان غنیمت جنگی در جنگ جهانی دوم به اتحاد جماهیر شوروی برده شده بود ،اما سر انجام در سال ۱۹۷۲ به دبارتمان هنر اسلامی (موزه ایالتی برلین) فروخته شد.

آیا محراب جایگزینی خواهد داشت. عباس اکبری ، دانش



آموخته رشته صنایع دستی و دکترای پژوهش از هنرهای زیبا که بخش عمده تحقیقات وی بر روی احیای سرامیک و کاشی ها بوده است، می گوید: کار ساخت محراب را از سال ۱۳۹۳ آغاز نمودم بیش از هزار ساعت زمان برد هر چند کارهایی این چنین را نمی توان عین به عین اجرا نمود اما در زمینه نقش، ابعاد و اندازه سعی نمودم مانند نمونه اصلی باشد. عکس ها ی نمونه اصلی را برایم فرستادند و من از روی آنها کار کردم. امیدوارم این محراب روزی در محل اصلی خود قرار گیرد. شاید که خاطره نقش زیبای محراب را در ذهن بیننده نداعی نماید.(خبرگزاری تسنیم سال۱۳۹۷ خورشیدی)

هوشنگ سیحون معمار، طراح، نقاش و تندیس ساز سر شناس و نامدار ایران و طراح بناهای آرامگاه بوعلی سینا، خیام، نادرشاه، کمال الملک و… می گوید: (طرح های تذهیب ،زرنگاری ، مقرنس ها، نقش آفرینی ها بر روی کاشی ها، سندی بر دانش بی نهایت ایرانیان در هنر معماری است و این هنر ایرانی است که بعد از اسلام نیز رونق فراوانی یافت. واینکه می گویند معماری اسلامی، مفهومی ندارد. یادش گرامی

بقیه: **کمونیسم**

ویا هر عاملی که نهاد فرهنگ غرب بود تحمل نمی شد، از پیروان مذهب کاتولیک و پروتستان و بودایی به عنوان تخم مرغهای لغزان، فریب دهندگان مردم، پناه دهندگان جاسوسان و مخالفان مائو یاد می شد، در پیرون کلیساها و معابد بودایی هاهمواره تظاهراتی تهدید آمیز برپا می گردید و از مبلغین مذهبی به عنوان ریاکاران بی شرم نام برده می شد، چرا که همه ی بقایای گذشته می بایست محو ونابودمی گردید، اقداماتی که تحت عنوان نو سازی فرهنگی و خود کفایی ملی از سوی گاردهای سرخ صورت می گرفت، فاجعهٔ انسانی و مالی جبران ناپذیری را برای مردم چین به بار آورد.

نگاهی به کره ی شمالی می اندازیم که اگرچه ظاهرآجمهوری است ولی به روش پادشاهی اداره می شود(پسر جانشین پدر) که نیازی به شرح آنچه که در فضای شدید امنیتی و خفقان و کمبود ها و ترس و دلهره دراین سرزمین می گذرد نخواهد بود ویا آنچه که پُل بُت، در کامبوج وفیدل کاسترو، در کوبا ورهبران کمونیست در کشورهای رومانی، بلغارستان، مجارستان، لهستان وچکسلواکی و یو گسلاوی و آلبانی، که با پایان یافتن جنگ جهانی دوم با پشتیبانی دولت شوروی به پشت دیوار آهنین رفته بودند، نسبت به مردم خود روا داشتند، حکایتگر جنایات مُدهشی است که هر انسان فرهیخته ای را سخت اندوهگین می سازد.

نگاه کنید به شعار ها و سخنان این رهبران جنایتکاراز آنچه که پیش از پیروزی بیان می کردند که ضمن انتقاد سخت از دولت یا رژیم برسرکار!ز نبود آزادی وعدم رعایت حقوق انسانها که اغلب اتهاماتی نادرست و ناجوانمردانه بود،هریک باغ سبز و دنیایی آراسته از آزادی و رعایت حقوق انسانها را به مردم خود وعده می دادند، همانگونه که هنوزجُرْثومه های باقیمانده ی این مکتب با هویت ایرانی، همچنان باغ سبزی را درصورت دستیابی به حکومت نوید می دهندکه با همه ی شرکت تنگاتنگ و ننگین شان درانقلابی جهت برپایی رژیمی مذهبی

وعقب مانده وسینه به تنور خمینی و آخوندهاچسباندن اینک که در ساحل امن درخارج از کشور نشسته اند، همچنان آزمزایا ی کمونیزم و بهشتی را که خواهند ساخت دم می زنند که از میان این جُرْثومه ها می توان ازعلی جوادی وفرخ حق نگهدارو شماری دیگرنام بُرد که همچنان در کارنواختن شیپوراز دهانه ی گشادش می باشند!علی جوادی اخیرا در مصاحبه ای که یکی از تلویزیونهای لوس آنجلس با چند تن از هم میهنان برگزار کرده بود، در دفاع از مکتب و آرمانش ازجمله افزود که یک انسان جهان وطن است و در تلاش جهت تحقق این خواسته می باشد و چون در ایران زاده شده است، ازاین رو اززادگاهش (ذن کیشوت وار)در حال فعالیت است، اما همین کمونیست جهان وطنی در کنار تجزیه طلبان ایرانی قرار می گیرد و به دفاع از آنان می پردازد تا مرزها هرچه پُر شمار تر و تفرقّ و جدایی ها هرچه بیشترگسترش یابد!که مصداقی است از زوال خرد و منطّ صاحبان چنین تفکری!

اعترافات نورالدین کیانوری،

رهبرحزب کمونیست توده واحسان طبری ودیگر سران و رهبران این حزب دربرابر دوربین های تلویزیون صدا وسیمای رژیم اسلامی ویا کتاب هایی که از سوی برخی از آنان نگارش و منتشر شده است، نشان می دهد که این حزب مرتکب چه جنایاتی حتی نسبت به خودی ها که اندک اختلاف نظر با رهبران داشتند شدند، ودر نشر اکاذیب وسیاه نمایی ها و فریبکاری ها و اغوای توده ی ناآگاه چه بی فضیلتی ها که از خود نشان ندادند!؟.

کمونیست های میهن ما از هر طیف و گروه درسال ۱۳۵۷ با آخوندها در سقوط رژیم گذشته عقد مودّت و همیاری بستند واز بازوهای مهم پیروزی انقلاب شدند ودر بگیرو ببندها و قتل بسیاری از بیگناهان شرکت کردند، اماچند صباحی بیش نگذشت که خود گرفتارگروهی دسیسه بازترازخودشدند وتاوان سنگینی برداختند، اما با آنهمه تلفات سنگین که بر پیکر این گروه ازسوی رژیم اسلامی وارد شده بودو بعضا توانستند از جهنمی که خود درساختن آن شرکت کارساز داشتند، به دیگر سرزمینها فرار کنند، آنگونه

که با مشروطه خواهان هوادار نظام پارلمانی برسرستیز و دشمنی هستند، با حکومتگران اسلامی نمی باشند، سهل است که بعضاً در مواردی به هواداری پنهان و آشکاراز آن حکومت می پردازند!

همه ی رهبران کمونیست

درهرسرزمینی نشان داده اند تا زمانی که نتوانستند و یا نتوانند به ریاست و حکومت برسند، در انتقاد از رژیم برسرکار! نبود آزادی و عدم رعایت حقوق انسانها را از بیخ گلو فریاد می کشیدند و می کشند، اما زمانی که خود حکومت را دردست گرفتند ویا می گیرند، درنقش لنبن واستالین و مائو و کیم ایل سونگ وپُل پوت وفیدل کاسترو و انور خوجه و خانم ایمرناکی وچائو شیسکو و… ظاهر می شوند و دمار از روزگارمردم سرزمین شان در می آورند، همانگونه که هم اینک همچنان در چین و کره شمالی وکوبا و ونزولا دیده می شود که خوشبختانه به برکت وسایل ارتباط جمعی؛ با بیداری مردم اینگونه حکومتهای جزمی ومکتبی روز به روز ازشمارشان کاسته شده وکاسته خواهد شد.



پرولتاریا

دوم میلادی ناپدید شد و در سده‌های پانزدهم و شانزدهم به معنای مردمی که زمین خود را از کف داده و تنها با نیروی کار خود زندگی می‌کنند، به کار رفت. اما در سدهٔ نوزدهم مارکس از آن استفاده کرد و حال یکی از مسائل مهم مارکسیسم به‌شمار می‌رود. فلسفه مارکسیستی، پرولتاریا را تحت ستم سرمایه‌داری می‌داند، که مجبور به پذیرش دستمزدهای ناچیز در ازای استفاده از ابزار تولید، متعلق به طبقه صاحبان مشاغل، بورژوازی است، می‌شود. مارکس ادعا کرد که این ظلم و ستم ، منافع مشترک اقتصادی و سیاسی به پرولتاریا می‌بخشد که از مرزهای ملی فراتر رفته و آنها را وادار می‌کند تا متحد شوند و قدرت را از طبقه سرمایه‌دار بگیرند و سرانجام جامعه کمونیستی فارغ از تمایز طبقاتی ایجاد کنند

کاربرد پزشکی؛ ترخون دارویی برای ضد اسپاسم، ضد باکتری، ضد التهاب، ضد عفونت، مشکلات گوارشی، ضد تشنج و افزایش دهنده انسولین است.

استفاده کنندگان؛ کسانی که دچار اختلالات روده ای، عونت مجاری ادرار، حالت تهوع و مشکلات قاعدگی (PMS) هستند، می‌توانند از ترخون استفاده کنند.

تأثیرات عطر؛ رایحه ترخون در کاهش افسردگی کمک کننده است.

روش استفاده از عطر؛ اسانس ترخون، را می‌توان روزی سه بار به مدت نیم ساعت در فضای خانه یا به طور مستقیم پخش و استشمام نمود.

استفاده موضعی؛ یک قطره روغن ترخون را با یک قطره روغن پایه (زیتون، بادام و نارگیل) مخلوط و رقیق کرده و سپس ۲ تا چهار قطره از روغن رقیق شده را بر روی مناطق چاکرا یا نقاط انعطاف پذیر استفاده می‌کنند.

توجه؛ کسانی که دچار تشنج صرع هستند، مصرف ترخون توصیه نمی‌شود.

استفاده مستقیم؛ می‌توان یک قطره روغن ترخون را با چهار قطره روغن پایه مخلوط کرده و در داخل کپسول ریخته و روزانه در صورت نیاز مصرف کرد.

روش استخراج؛ برگ های ترخون با روش بخار تقطیر و عرق گیری می‌شود.

مواد تشکیل دهنده؛ میتل چاویکول (۶۸-۸۰ درصد)، ترانس بنتا(اسیمین)(۶-۱۲درصد)، سیس-بتااسیمین(۶-۱۲درصد)، لیمونن (۲-۶درصد)

ادامه دارد

- از ریا پیرهیزند. - شدیداً. - لدالورود حقه باز نباشند. - درسته. - از دروغ دور شوند. - چه جورم آقای قاضی. - مرحبا. چه کلیپ هایی می‌خواهی بگذاری؟ - تی قربان. اولین کلیپی که من می‌خوام بذارم اینست که مردم یاد بگیرند وقتی به دنیا می‌آیند بگویند «یا علی».

- آهای! بیائید این را ببرید... آهای نیروی انتظامی!



بقیه: چهره شیرین

که من گرچه زخم کارآزمایم رها کن تات بسیار آزمایم چو خالص بینمت سازم گاوبند وگرنه در گداز آرم دمی چند به آسان هم به عقد در نیام دلت را تا فراوان نازمایم ندارم یاد روزی در خیالت که بودم خالی از یاد جمالت تو عصمت بین که با این بیقراری چسان کردم ز تو پرهیزکاری گرت زحمت بود اندیشه خام چو کامم خود بیایی گیری آرام ورت پخته است سودایی که داری بیایی خود تمنایی که داری مرا نیز اعتمادی باشد از بخت که آسان نشکند بیخی که شد سخت (امیر خسرو دهلوی)

ادامه دارد



روح جانباختگان شاد و آرام ، یادشان جاودانه باد.

به امید آزادی ایران و ایرانی از دست ضحاکان و دشمنان.



بقیه: درام القرا

خیلی خیلی ضایع می‌شد. ولی حالا از برکت نظام اسلامی، آنقدر آزادی و رفاه در مملکت و جامعه وجود دارد که باعث حسادت بقیه کشورهای دنیا شده و هی دشمنی می‌کنند. انتخابات آزاد مبارک باشد

دست مهر ایزد بر فرزندان دلیر ایران،

تبدیل شد به سروده فردوسی: به چندین فروغ و به چندان چراغ بیاراسته چون به نوروز باغ زمین پوشد از نور پیراهنا شود تیره گیتی، بدوروشنا فردوسی

و اینگونه سخن از گفته عبید: بنوش باده که فصل بهار می آید بسیار به دوراست.

این دوره تجدد به هر حال برنوآوری و استقلال طلبی استوار شده بود و این نورطلبی همه گونه و همه سوئی بود . هیچ قشر جامعه نبود که به روشنگری فکر یا عمل نکند.

در عرصه ادب و هنر همه جور دگرگونی رخ داد و نوروز گفتاری تبدیل شد به نوروز هرروزی. و دوارز ما که این تحول را جزیک تحول ناگزیر وطن یاد کنیم جز اینکه وطن سپاسگزار وطن پرستان باشد. آن نوروز که مردم از آن دل نکندند هرگز و نورچشم خود را نوروز علی نام می دادند تبدیل شد به ندای وحدتی ملی.

افسوس که بانوان ما که دستی در شعر و ادب و هنر داشتند به دلیل سرسختی اهل دین نتوانستند پاپیای آن تحول ناگزیر پیش روند. از جمله مدارک یکی هم کتاب « زنان سخنور» نوشته آقای لطیف صمیمی است، که پنجاه شاعر زن پارسی گوی را نام می برد. که دیدم پیوسته در رنج خود اند در حد قریحه ها و از حق خود حرف نمی زنند جز به ندرت و در پوشیده سخنی. باید پرسید چرا . باید رسید به چرای منع مطلق... و بادم آمد از انواع هنر که بانوان ما داشته و دارند و آن هنرها تنها در گلیم وقالی وخیاطی و طبخی نیست. و بادم آمد از زنان در بعضی از روستاها که در هرزمینه توفیق دارند از جمله در طالش و آن هم در بنائی و رنگ کاری ها و حتی در کدخدائی.

به عهد تجدد موانع بسیار بود ولی تحول در دستور کار های اداری و مؤثر اذهان بود. و نوروز به واقع

درافق ذهن ها..

مدبران و ادبای ما، در این دوره گل کاشتند و با وجود سنت های دست و پاگیر از جمله به شعرنو که منادی آن نیمایوشیچ بود ونخست «افسانه» را آفرید که پُلی شد استوار برای رفتن از عروض و شعر جا افتاده فارسی به شعرنو که هم امروز در فروش است. در این رهگذر سهم عشقی و ایرج و دیگران محفوظ است. و ایما و افسانه او را در نیایم نوگرایی ها شناخته مانمی شوند.

نیما اهل کوهستان است که نوروز و بهار دم دست اوست توجه کنید به این چندسطر:

عاشقا! خیز کامد بهاران چشمه کوچک از کوه جوشید گل به صحرا در آمد چو آتش رود تیره چو توفان خروشید دشت از گل شده هفت رنگه

آن پرنده پی لانه سازی بر سر شاخه ها می سراید خارو خاشاک دارد به منقار شاخه سبز هر لحظه زاید بچگانی همه خرد و زبیا

توده ابر بشکافت از هم قله کوه شد یک سر ابلق مرد چوپان در آمد ز خمه خنده زد: شادمان و موفق که دگر وقت سبزه چرانی است آفتاب طلائی بتابید بر سر ژاله صبحگاهی ژاله ها دانه دانه درخشید همچو الماس در آب، ماهی بر سر موج ها زد معلق

نیما نوروز را در پی واسطگی ها به ما می شناساند و دست رد می زند به گفته سارقان اسم نوروز و جعلیات آن ها. به مدد فرهنگ کوردلان بسیار از دروغ ها بنام نوروز رواج یافت. اما اصالت این جشن یگانه همگی را از سر گذرانده . مانده است این که ما پیرسیم از خود که این همه دروغ و بدی و بد سیری ریشه در چه دارد؟ بقول نیما: ای دروغ ای بدای نیک و بد تو چه کست گفت از جای بر خیز؟

نوروزتابه امروز همه جا اعلان نوروز زدا را شکست داده و تاج جهان چنین است که هست نوروز پیروز است

گزارف چگونه تأمین می شود؟

اسرائیل کشوری است مرکب از مردمی یهود که در سه گانگی برداشت دین خود اند. به این شرح:

۱- یهودان اورتودوکس ۸٪
۲- یهودان مذهبی ۱۰٪
۳- یهودان سنت گرا ۲۳٪
۴- لائیک ۴۰٪

۵- مسلمان ۱۴٪

این همزیستی نقطه قوت و عامل قدرت و توسعه و سعادت ملی است بشرط این که به افراط نرود. و دشمن، همان وحدت است اگر به تعصبات رود. به هر حال استعداد

ماندن در صلح و صفا موجود است. اسرائیل از بدو تأسیس (۱۹۴۸) تا امروز در امتحان همزیستی ها است. اما هنوز حسن همجواری را نیاز موده است.

اطلس خاورمیانه لوموند با وجودی که ۷ صفحه وقف این کشور کرده است از وضع در آمد ها چیزی ندارد. به هر حال این « هزینة های جنگ» قابل تحمل نیست مگر آن که آمریکا

مدد کند. یا یهودان برون مرز به فریاد رسند. اما به قرار اطلاع ها که بگوش می رسد اکثر برون مرز نشین های جهود نظام فعلی نتانیا هو را نمی پسندند.

اینک آقای نخست وزیر اسرائیل بر آن است که تا محو حماس جنگ را ادامه دهد. اما این حماس کجاست تا محو شود؟

آنهم بعد از ۹۰ روز جنگ.(تازمان نوشتن این مطلب) باری شیوه این قبیل گروه ها آفریدن جانشین است. حماس برآمده از بغض فلسطینی هاست. و غزه را کمک رسمی مجمع ملل و اعراب و مسلمین مدد می دهند.

و مانند گار. و این یک شعار گذرا نیست. شمارا می سپارم به نشاط مراسم و شوق لبخند بهار و غوغای زندگی سیزده بدری... سال خوش.



اگر آقای نتانیا هو به مذاکره با کل فلسطین محمود عباس و هانیه برود راه ها برای رفتن به یک صلح پایا باز می شود. در غیر این صورت هزینة های کمر شکن و نارضایتی مردم جان می گیرند و منتهی می شود به ضعف دولت و جداسری ها... و احتمالا تغییر دولت در حال حاضر وحدت ملی بجاست ولی هر حرکت نظامی روزی به نقطه عطف خود می رسد و جامعه و احزاب و ارتش اسرائیل از این حکم اجتماعی مستثنی نیست. آنچه اسباب تأسف است کدر شدن سیمای اسرائیلی است که کل یهودان جهان علاقمند آن اند.

تکیه بر ابعاد و عوامل اقتصادی و ربط آنها نیاز به صداقت و صحت آمار هادارد.

۱- دولت اسرائیل مدعی است که طی چهار ماه گذشته رشد اقتصاد به میزان ۲٪ به کاهش رفته است.

۲- دولت اسرائیل اطلاع می دهد که یک صد هزار کارگر، کارخانه را ترک و به جبهه ها اعزام شدند.

۳- دولت اسرائیل به حدود ۳۶۰۰۰۰ تن رادر حالت آماده باش دارد. همین سه فقره نشان می دهد که تا چه حد اقتصاد این کشور رودر روی مشکلات است.

دروضعی چنین ، دولت می رود به گرفتن وام از بانک ها به حساب و به اعتبار سالهای بعد. تنها مردم اند که زیان می برند ونه حکمرانان یا گروه های خشن که نه این و نه آن هرگز قادر نیستند راه بر نفس حیوانی خود ببرندند و دست کشند از غیرت دروغین خود.

ممکن است این الفاظ برای دست پرورده ها بهمان نظامات که طی هزاره ستایشگر جنگ و فتح الفتوح ها به مذاق شان خوش نیاید و ترجیح دهند اطاعت کورکورانه را.

و طولانی کنند عمر جنگ ها را. ولی حقیقت واقعات قابل انکار نیست. امروز هیچکس از مذاکره برای استقرار صلح پایدار در مناطق جنگ زده حرف نمی زند اما همگی در جستجوی سلاح برترند!! ننگ!



هنرمند، مستم

*** کناره گیری افسانه بایگان از سینما * من ، مریم، بچه ها جایزه اینگمار برگمن را بدست آورد.* آواتار تا ۷ بخش ادامه خواهد یافت * انصراف ناگهانی دوهنرپیشه از بازی در یک فیلم**

افسانه بایگان از سینما رفت

BBC: افسانه بایگان بازیگر با سابقه سینما و تلویزیون ایران می‌گوید به دلیل فشارها و قضاوت‌های سختگیرانه، نادیده گرفته شدن فعالیت هنری و حیثیت اجتماعی‌اش «از عرصه بی‌حرمت بازیگری» کناره گیری می‌کند تا آن طور که گفته «اندک ایام باقی را در آرامشی دور از اجتماع خشمگین» بگذرانند.

مخالفت‌ها با حجاب اجباری در ایران از شهریور سال گذشته با اعتراضات به مرگ مهسا امینی شهروند ۲۲ ساله در زمان بازداشت در گشت ارشاد، وارد مرحله تازه‌ای شد.



افسانه بایگان در سریال سرداران

هنرپیشه‌ها و هنرمندان ایرانی در این مدت از کسانی بودند که با حضور بدون حجاب مرسوم در انظار عمومی و گاه با موضع‌گیری‌هایی در شبکه‌های اجتماعی، مخالفت خود را با حجاب اجباری نشان داده‌اند. در نیمه اردیبهشت ماه، تسنیم خبرگزاری نزدیک به نهادهای امنیتی نوشت «به دلیل کشف حجاب و تشویش اذهان عمومی»

علیه افسانه بایگان و فاطمه معتمدآریا پرونده قضایی تشکیل شده است.

من ، مریم، بچه ها ...



فرشاد هاشمی

چهل و هفتمین دوره جشنواره جهانی فیلم گوتنبرگ که قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین جشنواره فیلم کشورهای اسکاندیناوی محسوب می‌شود، شنبه شب، سوم فوریه ۲۰۲۴ (چهاردهم بهمن) به کار خود پایان داد؛ شبی خوش برای سینمای زیرزمینی ایران که جایزه اینگمار برگمان را برای فیلم «من، مریم، بچه ها و ۲۶ نفر دیگر» ساخته فرشاد هاشمی به ارمان آورد.

جایزه برگمان که به نام بزرگ‌ترین فیلمساز تاریخ سوئد نامگذاری شده و هر سال به استعداد‌های تازه تعلق می‌گیرد، یکی از مهمترین جوایز این جشنواره است که امسال هشت فیلم از کشورهای مختلف جهان برای دریافت آن رقابت می‌کردند.

«من، مریم، بچه ها و ۲۶ نفر دیگر» که بدون حجاب اجباری در داخل ایران ساخته شده، داستان زنی تنها را روایت می‌کند

بچه های کمپ اشرف

بچه های کمپ اشرف داستانی از جد کردن بچه ها از خانواده هایشان توسط سازمان مجاهدین خلق است که سارا معین ساخته است. ماجرا از تلاش دو جوان که کودکی خود را در کمپ اشرف گذرانده اند آغاز می‌شود. آنها مایلند به آلبانی بروند و مادر خود را که در کمپ اشرف است ملاقات کنند. قبلا با سازمان مجاهدین تماس می‌گیرند و مجوز ملاقات دریافت می‌دارند. اما وقتی به کمپ می‌رسند پلیس آنها را از کمپ دور کرده و اجازه ورود آنها را به کمپ نمی‌دهد. طبق ادعای این فیلم در دهه شصت سازمان مجاهدین بیش از هزار کودک را از والدین خود جدا کرده و آنها را به آمریکا و اروپا فرستاده تا در خانهٔ هواداران مجاهدین بزرگ شوند. در این فیلم از آمریکا و اروپا نیز انتقاد میشود که چطور به سادگی اجازه ورود این بچه‌ها بدون والدین‌شان را به خاک خود داده است.

این فیلم مستند نخستین تجربهٔ سارا معین است که در فستیوال گوتنبرگ به نمایش درآمد.

هنگام نمایش این فیلم هواداران سازمان مجاهدین علیه آن به تظاهرات پرداختند. دوجوان که مادرانشان در کمپ زندگی می‌کنند اظهار می‌دارند که بدون هیچ مشکلی قادرند مادران خود را ملاقات کنند.

خانواده انتخابی

فیلم کمدی «خانواده انتخابی» ساختهٔ هدر گراهام در بازار آتی جشنواره فیلم برلین برای خریداران بین‌المللی عرضه خواهد شد. گراهام، که بیشتر به خاطر فیلم‌های «خماری» (Hangover) شناخته می‌شود، فیلمنامه‌نویسی، کارگردانی و بازیگری این فیلم را برعهده داشته است. فیلم درباره یک مربی یوگا است که در حال



بررسی مصیبت های موجود در روابط آدمهاست. این فیلم اولین نمایش جهانی خود را در شب پایانی جشنواره فیلم سانتا باربارا در ۱۷ فوریه داشت. گراهام نقش یک معلم یوگا را بازی می‌کند که تلاش می‌کند با وجود خانواده درهم ریخته و زندگی فلاکت بار خود، آرامش درونی پیدا کند. او ←

abusers, sexuality, criminals, drugs, politics, and which bathrooms to choose to stay safe. Many of these subjects were unknown to us even when I was 18 years old entering University.

I think I have had a normal upbringing. I developed a broad field of interest and I have accomplished my goals. Yet there are much the seven-year-old children of today know which is beyond the scope of understanding of me and my generation. And I don't think of it as a loss. Most of these children have problems, which require a visit to a counsellor or psychiatrist in the future. They may be prescribed antidepressant medications, or they may even resort to drugs. Let's hope that they find a way out of their ordeal.

که نمیتواند به کسی نه بگوید، اغلب مشکلات دیگران را حل می‌کند. در عین حال تلاش می‌کند رابطه خود را با خواهرش ترمیم کند، به دوستانش تکیه می‌کند تا او را در حل مشکلات زندگی خود و دیگران راهنمایی کنند.

ارزش انتظار

سازمان *The Exchange* کلیهٔ حقوق فروش جهانی فیلم کمدی رمانتیک «ارزش انتظار» را به دست آورده است که در آن لانا کندور (هنرپیشه فیلم های «به همه پسرانی که قبلا دوست داشتم»، و «مهتاب») و اندرو کوچی (بازیگر فیلم تقلید کس بنام «قطار فشنگ») در آن بازی می‌کنند.

the youth and children are depressed and suicidal! Children do not know how to communicate with others and laugh! Loneliness is the new sickness of youth and children. The media has destroyed the lives and the future of Children and Teenagers by constantly showing or promoting scenes of violence, wars, and crimes on television.

When my son was fourteen years old, I was invited to teach in Catalina Island not very far from Los Angeles. It was a small, nice city. People knew each other. Everyone was kind. During the day that I was teaching my son was taking scuba diving classes. They had reassured me that it was safe for him to walk to the hotel and wait for my arrival. When we were having dinner, he said: "It is so nice and safe here. I do not have to watch my back when I walk to the hotel!" I was surprised and asked him why he said that. He answered: "I always watch my back when I walk in Los Angeles, even when I am walking near the school!" I felt so sad to learn that despite all we did to ensure his safety he was worried. I told him I was sorry he felt unsafe. I said I had never had the same experience while I was a student. I walked alone or with a few of our neighbors or friends four times a day back and forth to and from school and we

never felt unsafe. We had no worries. We walked, talking, and laughing all along the road to school.

I am aware that now things are worse for our grandchildren, school shootings, and bullying in schools. When two students fight, the rest of them stand at a distance to take videos and pictures to post on public media or hope for a monetary reward. In Iran when there was a fight everyone would get involved to separate them and stop the fighting. I feel the media and the system play a big role in the behavior of our youth. More importantly, the government and politics play a bigger role in the behavior of our children. They involve children at a younger age in politics to collect more votes and advance their open or hidden agendas. Unfortunately, they destroy the future of the country, as well as the world, as the world watches and copies whatever happens in the U.S. The government has its nose everywhere nowadays. In the past our parents decided for us, now they are trying to squeeze and limit the power of the parents and replace them with governmental offices and employees. In addition, with all the new laws and regulations, our children are confused, and they do not live anymore in the children's kingdom. They must worry about pronouns, genders, child

NoeRooz And Our.

the moon, and the stars at night and in the mornings, I woke up with the warm rays of the sun warming my face. As I got out of my bed, I was always able to see Mount Demavand in the distance, its peak was covered with white snow, standing majestically among the clear blue sky and white clouds. The early morning air was fresh and chilly.

Indeed, we didn't have many materials, but we were happy. We had friends, and someone in the family always loved and cared for us. People cared for each other, if a neighbor had a problem, she/ he would visit another neighbor and "would open their heart" to receive advice, or at least the sympathy or tears of a friend would give them the courage to continue their life's heavy load. We, the children, always laughed, we were happy with no worry.

Nowadays our children have their own rooms and desks. Many have a toy room. television programs have taken the place of our grandparents who used to tell us stories that gave hope and taught us morals, while they gently caressed our hair or hands. The parental dialogs have been replaced by iPad, iPhone and many other electronic devices, and cold dead items. No wonder that every day we hear on the news that

Continued from page 7

civilized world despite their crimes; a mercy that they didn't deserve at all as the present development in Germany proves it beyond doubt. The psychopathic, honourless German nation has not changed the tiniest bit since then and is determined to unleash another

ny/ [2]ibid. [3] Der Spiegel, 10.01.2024 „AfD-Politiker diskutierten »Masterplan« zur Vertreibung von Millionen Menschen“ [4]ibid. (Act 1, Scene 4: A Nazi Utopia). [5]Der Spiegel, 30.02.2024. “Can the German People Stop the AfD’s Far-Right Rise?” [6]Der Spiegel, 28.04.2024: ”Despite protests against the party, AfD records increasing membership; Available: <https://www.spiegel.de/politik/deutschland/afd-und-mitglieder-steigende-zahlen-a-e2f6ce02-8776-453b-a292-f86d089f9b4b>



NeoNazi Organisation of AfD-Youth (2023), Transparent Translation: “German Youth demands Remigration”



Hitler-Youth Organisation (1933), Transparent Translation: “German Youth is Hitler Youth”

German fascist-cancer. The History has proven: they stand for Germany, they die for Germany; from north to south, from east to west... One rat at the time!

de/politik/deutschland/afd-und-mitglieder-steigende-zahlen-a-e2f6ce02-8776-453b-a292-f86d089f9b4b

References

[1] Reportage by Correctiv-Network, 15.01.2024, Prologue: Behind the scenes; Also available in English: <https://correctiv.org/en/top-stories/2024/01/15/secret-plan-against-germa->

Azadi Monthly Magazine cell#is : +(781)-493-2212 and our Email is: Azadimagazine@aol.com Azadi@parsmassmedia.org

Persian Translation Prize, 2023

Sassan Tabatabai won the 2023 Persian Translation Prize for his translation of Sadeq Hedayat’s Blind Owl.



Tabatabai holds a prominent position as the head of the Persian program at Boston University, where he regularly teaches all levels of Persian language and literature. His multifaceted expertise extends beyond academia, encompassing roles as a poet, translator, editor, and scholar specializing in medieval Persian literature. His work has appeared in a number of publications including Essays in Criticism, The Christian Science Monitor, Literary Imagination, The Republic of Letters, Seneca Review, Leviathan Quarterly and Harvard Review Online.

Sassan Tabatabai is the author of Father of Persian Verse: Rudaki and his Poetry (Leiden University Press, 2010), Uzunburun: Poems (Pen and Anvil, 2011) and Sufi Haiku (Nemi Books, 2021).

NoeRooz And Our...

In the mornings of Easter, the children and adults took some colored eggs to church and after the services, they played eggs with friends or even strangers. The game was easy. Each player held an egg in their hand and knocked another person’s egg. Then the game was repeated with another egg. The egg that was broken was given to the person whose egg had broken it. So, the broken egg was the trophy of the winner. Sometimes on the way back home either I had no eggs as I had lost all mine, or my pockets were filled with eggs because I had won. It was a simple game. But it was also fun because there was interaction with friends and people in general. Our parents also taught us to donate some of the eggs to people in need who were present around the church. No one among our friends, neighbors or relatives had as many toys as most children in America have nowadays. Mostly we played hide and seek, jumping ropes and other traditional games of past generations. We observed nature, the birds, animals, insects and even worms in the garden and learned about them, sometimes by asking questions from adults. At night we watched the sky, especially on summer nights when we slept on the terraces. I would watch the sky,

the Zandieh Trio performed Beethoven’s concerto with the South Shore Symphony Orchestra in Long Island, NY.



On Saturday February 3rd, members of the Zandieh Trio performed Beethoven’s concerto for Violin, Cello and Piano with the South Shore Symphony Orchestra in Long Island, NY. The Zandieh Trio, as you may be aware by now, consists of New York brothers Cameron (violin), Charlie (cello) and Christopher (piano). The orchestra, made up of volunteer professional musicians, as well as numerous amateur non-musician professionals such as doctors, lawyers and engineers, is Long Island’s leading pre-eminent orchestra, under the direction of maestro Adam Glaser, who is also music director and conductor of all of the Juilliard School’s Pre-College orchestras.

This concerto holds a very unique place in the classical music repertoire, as it is the only one of its kind, showcasing not one, but all three instruments, as soloists. Whilst there are many violin concerti, cello concerti and piano concerti, there is only one “triple” concerto (for violin/cello/piano) composed by a highly-respected composer. The concerto, in the key of C, is Ludwig van Beethoven’s Op. 56. The performance this last month may have been the first time in history that this concerto has been performed with three brothers as soloists.

The ZANDIEH TRIO, made up of violinist Cameron, cellist Charlie, and pianist Christopher, was

formed in 2013, as the inevitable collaborative-joint force of these three brothers. At the time, they were 14, 12 and 9 years old, respectively. All 3 brothers would go on to graduate from the prestigious Juilliard School as either Pre-College or College graduates, each winning his own Concerto Competition there, a feat achieved by only one student each year at Juilliard. Through the years, they have been coached by and collaborated with various renowned musicians and artists. Their expansive musical tastes have seen them perform at multitude of locations and venues, ranging from concert halls, to quaint small gatherings, outdoor parks, and weddings and funerals. All 3 brothers have performed extensively, both as soloist and guest artist, as well as in chamber ensembles and with symphony orchestras, across the Tri-State Area, with performances at Carnegie Hall’s Stern Auditorium, Lincoln Center’s Alice Tully Hall and Bruno Walter Theater, Steinway Hall, the Tilles Center in Long Island, and all of Juilliard’s Concert Halls.



By: Michael Mobasher (M.Sc. Psychology)-Germany

Germany En Route to Viertes Reich

The Third Reich(Drittes Reich) is a synonym for Nazi Germany. Since the 1920s, the term has been used propagandistically by the “racist movements” and from 1939 and beyond, by Nazis in Germany for justification of their lies about being in a line of tradition with the Holy Roman Empire of 800-1806(the First Reich) and creation of German mini-Empire of 1871-1918(the Second Reich) in order to compensate the inferiority-complex and megalomania of uncivilized, wild German folks. A fake identity for an identity they never had. Meanwhile this paranoid-schizophrenic mindset is about to trigger a new German pest and resurgence of a new German Nazi Fourth Reich(Viertes Reich)! Below I restrict myself to provide a snapshot of what is happening in today’s Germany based on unveiling coverage of an investigative journalist agency named “Correctiv-Network” and their descriptions which has been confirmed by the board of German Parliament, experts and other reliable media.

In mid-January 2024 the “Correctiv-Network” unmasked a conspiracy that is brewing up in Germany.

A mix of AfD members[a post-fascist party with excessive racist and antisemitic worldview and admiration for racial laws of Nazi Ideology], followers of the “Junge Alternative” (i.e. AfD–Youth Organisation, an equivalent of Hitler Youth Organisation), members of “ultrafascist student fraternities(Burschenschaft)”, neo-Nazis, members of “racist identitarian movement”, people from the middle classes –e.g. doctors, lawyers, judges, teachers, police personnel, politicians and entrepreneurs, even members of Germany’s centre-right Christian Democratic Union(CDU)[to which Angela Merkel, the former German Chancellor 2005–2021 belonged to), Werte Union[i.e. “Values Union”, a new born Post-Nazi party under the leadership of Hans Georg Maassen, the former director & CEO of the “Germany’s domestic intelligence agency(BfV)] have met in a hotel(Villa Adlon near town of Potsdam, northeast Germany) on 25th of November 2023.[1]

At this event Martin Sellner a German-Austrian neo-Nazi leader, Hans Christian Limmer a well-known investor in the catering sector, Rose Gerrit Huy a

right extremist and AfD Member of Parliament, Gernot Moerig a retired German dentist and Roland Hartwig the personal aide to AfD party-leader Alice Weidel, presented a plan announced as a “Master Plan for Remigration” of German citizens with a migration background and abolition of democracy in Germany. “Remigration” is a synonym for “Deportation” in neo-Nazi slang. Their shared goal is the forced expulsion and deportation of people from Germany based on a set of perverse racist criteria, regardless of whether or not they have German citizenship. The methods presented include systematic harassment, sadistic psychological terrorization & intimidation, exertion of physical violence via formation and mobilization of villain, militant neo-Nazi groups equivalent to SS and SA as well as implementation of apartheid judicature and legislations to revive “Nuernberg Racial Laws” from Nazi era![2] The scenarios sketched out in this hotel room all essentially boil down to one thing: certain people in Germany should be forcibly deported if they have the wrong skin colour, born from non-white or non-German

parents, Jewish ancestors or people that aren’t sufficiently “assimilated” into German culture based on standards of Nazi racial ideology, even if they have German citizenship and already integrated into the society, labour market and tax system. It suspends the citizenship rights, principle of democracy and equality between citizens which are a bedrock of the current German constitution.[3] It’s hard to believe that it was a mere coincidence that the organizers of the event didn’t choose a location less than 8 kilometres away from the Villa where the “Wannsee Conference” on 1942 took place—the meeting where the Nazis coordinated the systematic deportation & extermination of the Jews. This “master plan” even includes a destination where to deport people to, a so-called “model state” in North Africa that would provide space for up to two million people and more. Their concept is also eerily reminiscent of the Nazi’s 1940 initial plan to deport four million Jews to the island of Madagascar –mass death was taken into account and intended– and establishment of Jewish Ghettos since 1939 in Poland. The obvious simi-



larities of this event with the procedural methods of Nazis during 30s & 40s in Germany exposes parallels that confirms many Germans are eager to make the ground ready for installation of a “Forth Reich” in 21st century.[4] Both the substantive revelations and the direct ties between the antisemitic & post-fascist Party of AfD and neo-Nazi organizations led to a broad wave of horror among numerous representatives from business, culture and especially central council of Jews in Germany and citizens with migration background. This meeting has now shown that xenophobia and racist attitudes extend into the highest echelons of the AfD party, German political and justice system, entrepreneurs and academic society that doesn’t stop with attitudes; certain politicians and a broad spectrum of the middle class want to put their lunatic racist ideas into action and are supported and cheered by the German populace willfully.[5] For weeks now, the AfD has been polling at 37% or more nationwide.[6] Rise of Nazis followed the same pattern!

Why is the German culture so abject and dangerous? The perverse ethnic ideas, xenophobia, racial ideology, antisemitism, plans of mass deportations and massacre embedded in the cultural context are not

new in Germany. In fact it is a core characteristic of the German cultural–DNA that has been transferred by the prior generations to the next, sealed as “the pure native cultural values and norms”. There have rarely been genuine debates or serious treatment of war crimes, genocides, destruction and suffering that Germans and Nazis imposed on others before and during the WW2. Since the end of WW2 German society and politics has adamantly failed to denazify the society and system. They refused to catch up earnestly with their national history and take responsibility for paradigms that led to rise of Nazism, mass deportations, massacre and finally the Holocaust; instead they chose collective amnesia; many Nazi perpetrators received either amnesty or were generously paroled and reintegrated into governmental departments, justice system, police, administrative offices and educational system instantly without being held accountable in the least for their crimes. It became rapidly a sociocultural standard to project, lie, rationalize, justify and downplay the Nazis attitudes and even holocaust by trying to deny it! That is why the remainder of Nazi-Ideology and racial ideas could grow deep roots in the German society until today and have become a dominant cultural heritage in Germa-

ny, even if they negate or refuse to accept it. In German culture and the dim-witted German society the term “Assimilation” is misunderstood as a synonym for “Integration” and assessed by racial standards of Nazi-Ideology. As a result ridiculous terms like Bio-German(biologically German), Bio-White(biologically white or born from white parents), re-emerged exactly the same way the appalling pseudo-sciences of Nazism once taught them. Let me introduce some firsthand experiences from my everyday life in Germany that will be certainly shared and attested by many other non-white citizens in this abject Post-Nazi country: once a patient I treated asked me “where I originally come from?”; as I told him that I am Persian(Iranian) he abruptly said:”Oh! You are genetically a muslim then!” without any sense of shame or inhibition. The miserable small brain of many Germans with a sick and tiny mind with genetically conditioned IQ deficiency still believes that even religion is determined by genetics! How embarrassing is that?! In many supermarkets, shops, medical facilities & doctor’s offices, banks, post offices, etc... you are offended, hostilely alluded, humiliated and abused racially, refused equal or any service(although you pay for it or entitled to re-

ceive the service) and even refused communication in a suitable polite manner if you are not “white” and have visibly a “migration background”; You will face more racist motivated abuse and slander by police and justice system if you protest and ask them for help. These sadistic racist harassments and schemes of racist discrimination are inherent for a lowbrow nation that lacks self-esteem, honour and integrity. These are only a few examples among many examples of the Nazi-mindset that citizens with migration background are intensively confronted with in Germany. That alone testifies clearly how deep the disgusting Nazi-Ideology in German culture is rooted and how primitive, intellectually abject and antediluvian the majority of Germans really are by practicing and tolerating it. Meanwhile I believe this situation rather qualifies them to be regarded as “genetically Nazis”! Last but not least it is imperative to consider the fact hat “Democracy & Liberalism” are not German achievements but were granted to this wretched nation by other civilized nations after the WW2; that explains further why Germans can not understand and tolerate liberalism, democracy and the concept of universality of human rights & equality. Unfortunately they were shown mercy by the



Noe-Rooz & Our Children



Spring is fast approaching. Twenty days from now, the Iranians will celebrate Nowruz, the Iranian New Year. Not only Iranians but Throughout the world, people celebrate the arrival of spring with a variety of festivities and traditions that are meaningful to each country's specific culture. Even nature celebrates the renewal of life and reminds us that nothing in this world is permanent, "This too shall pass". We will soon see the power of nature overcoming the cold weather, and the snow melting in most places on Earth. Green leaves will cover the bare branches of trees, while the branches of other trees will be covered with white or pink blossoms and then the leaves will appear at the time when the flowers will start falling down. Every country uses a different flower, usually the one that blooms first, as the symbol announcing the arrival of spring. In Iran, Hyacinths and Narcissus bring tidings of the spring and rooms are decorated with bouquets of Narcissus and pots of purple, pink or white Hyacinths. Both flowers grow from the previous years' bulbs that were buried in the ground waiting patiently for the

spring. The past generation probably chose these flowers as symbols of spring to remind us that nothing on this earth disappears completely. These flowers can also be a symbol of reincarnation and rebirth. Just the scent of these flowers takes a person to dreamland immediately. For the Nowruz holidays, some people travel to the north of Iran to Ramsar, a city close to the Caspian Sea or to Shiraz in the mid-south or maybe even to other cities around the country either to be with their loved ones or just for their vacations. Most people stay until the 13th day, "Sizdeh Bedar" which is usually celebrated in the fields. The scent of orange blossom flowers fills the air of entire cities and villages of the north around Caspian or Shiraz. In Ramsar, I was awe-struck by the beauty of the mountains and forests and mesmerized by the sight of the strong waves of the Caspian as it hit the shore. It is amazing that although the Caspian is a lake, its size and power have earned it the name of the sea. It is crowded with fish, especially estrogen fish which produces the best and the most expensive eggs - the caviar that is served in exclusive and the

most expensive restaurants around the world. In France the Primavera flowers announce the arrival of spring and in America it is the yellow Daffodils. But nowadays all kinds of flowers and fruits can be seen and found in the flower market or wholesale fruit markets in downtown Los Angeles. Very early in the morning the airplanes unload all kinds of flowers and fruits that have been shipped from different countries, mostly South America. So, the seasons as we knew in the past, with their limitations have lost their mystical meanings. All kinds of flowers and fruits are available round o'clock and in all the seasons nowadays. As I look back in time and compare my younger days in Iran with girls and boys of the same age in America, I feel so grateful for my past experiences and so sad for the new generation. We did not have much, but we were happy. The new generation has become more materialistic, and they have more possibilities, but they are not happy. I never hear the children around us, and even my children or grandchildren abandon themselves to laughter as if

they have nothing to worry about. We were happy and thankful for what we had. They are surrounded by all kinds of food, materials, and many other blessings but they are not truly happy and grateful! There are days I dig deep into my past trying to understand the present situation. I try to find the real reason for their feelings through comparison. I travel to different periods of my life to find an answer. For example: I close my eyes and travel back in time. I see myself as a little six-year-old girl, I have my parents, an older brother, and my precious loving grandmother. They are each busy with their daily tasks. My older sister had died the previous year. Though no one talked about her passing somehow, I knew. I had been sent away for a week to my mother's aunt's house to play with her younger son who was my age. When I returned home everyone wore black from head to toe. Sometimes I found my mother in tears and as she realized that I had caught her crying she smiled and said: "It seems something has entered my

eyes." Then she rubbed her eyes and didn't cry while I was around. They all played their roles perfectly. But I knew the truth. I missed my dear sister, but no one mentioned her name. Everyone respected the established law. They never took me to the cemetery and never explained anything! I can see myself the following spring wearing a new pair of shiny red shoes and a colorful dress. My mother used the beautiful printed rose pattern fabric from Chalouse which my father had bought for me, to sew a beautiful dress with ruffles all around the skirt, for the new year. It was such an amazing dress. All my friends were wearing new clothes. We spent our time laughing and running around the pool which was in the middle of the yard, surrounded by flowerbeds and fruit trees. In the old days in Iran, i.e., before the White Revolution, people in the cities, were mostly middle class or poor. The very wealthy socialized among themselves, and ordinary people did not frequent their homes. We had a neighbor who lived in a large two-story building. They had a daughter my age, who was sent to Switzerland at a young age to study there. She told me that she lived in a dormitory with other girls of her age. The dormitory and the school were separated. We pitied her lifestyle. Poor girl, she was all alone in a

foreign country, living with students who came there from different parts of the world and spoke different languages. She was away from her parents and her home. French had become their common language. She was a nice girl, but she was not allowed to come and play with us in our yard. She often waved to us from the window of her room or the balcony. She had a lot of toys - beautiful dolls and a sad smile. I never envied her as I had my grandmother who loved me and spoiled me. She told stories of the past, a road that took me to ancient times and different experiences. Her hands were warm, and without hesitation, she spread true love around us. She was like the sun; she shared her warmth with everyone! I would never change that unconditional love even for a beautiful doll! One day when I asked for a doll, my grandmother made me "Nokhodi Khanum, a doll made of beans. Then we started making lots of them together, for my friends. She taught me how to wrap a garbanzo bean- nokhod, with a piece of fabric, and sew the ends of the fabric together. The little pointed section which is in the middle of the bean formed its nose. We drew two eyes on each side of the nose and finished it with red lips. This became my favorite doll! Our parents had many chal-

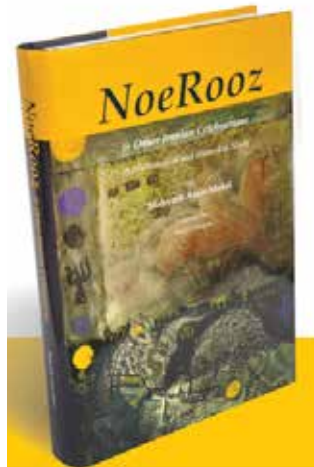
lenges in life, but we, the children, were spared from the "adult's worries and problems". When we had adult guests, my mother would always say: "Go out and play with your friends in the yard or go to your room and do your homework. We are having adult conversations." Most of the parents that I knew tried to let their children live in the kingdom of childhood. Meanwhile, the love of the grandparents and parents protected the children all the time. At least this was the way my life was. We had a pure simple life. My duty was to study and behave well. That was not too much to ask for. Every afternoon when we returned from school, we were welcomed my grandmother who had prepared snacks that included fresh warm Barbary or Sangak bread, with white Iranian cheese, or halva with sweetened tea. In fruit season instead of tea we ate bread and cheese with slices of watermelon, fresh raisin, or sweet melons. Sometimes my grandmother spoiled us by serving bread with butter and jams that she had prepared in summer. Her fig jam was my favorite, it was transparent yellow, like a jewel and it was very delicious. Sometimes I went to the bakery with her to buy fresh bread. I loved to watch the baker pulling the hot Sangak with a long iron hook. The bread was hot

to hold it in our hands and I loved to pull off the few pebbles that were inserted in the bread. I always cut little crunchie pieces from its corners and ate them while it was still warm. We were spoiled for we Armenians abided by our own traditions. We celebrated Easter which closely followed NoeRooz. All the children had to dress up nicely on Easter day and go to church with their families. One of the traditions for Easter was to decorate the eggs, which we did a few days in advance. We boiled them with brown onion skins that had been collected months in advance. After boiling for a while the eggshells turned to nice golden-brown colors. Another method was to boil the eggs in special powdered dyes. Each package of dye turned the color of the shells into solid red, yellow, blue, and green colors. The newest method was to decorate the eggs with different colored paper mâché. In this case, the eggs were wrapped with different color paper cuts and after boiling the colors of the papers were transferred to the white shells and they created beautiful multi-color-designed eggs. The final operation was to prepare a nice basket, to polish the eggs, we used a soft cloth that had some drops of oil on. We gently rubbed the eggs with the cloth and placed the shiny eggs in the basket. → page 9

The Origin Of Noe-Rooz

The philosophy behind NoeRooz, Mehrgaun and other Iranian (Persian) celebrations was developed on the principles of Avesta, although the origin of these celebrations is prior to Zoroaster.

Since ancient times, Iranians have celebrated many festivities. The origins of these celebrations most likely relate to their interactions with their environment. They celebrated both material and spiritual attributes of life and did not prefer one to the other, as they believed that achieving spiritual success requires hard work in the material world by doing good deeds and fighting evil. In improving material life, they invoked God's help. Achievements in the material world were never deemed to be below their dignity. To the contrary isolation and lack of interest in the material world were considered a great sin. Iranians believed that reclusiveness and sorrow cause sickness while happiness is associated with good health. Therefore they used to engage in festivities and celebrations as much as possible and avoided solemn and mournful events, because prolonged mourning was regarded as a sin (Shahzadi 14). In this regard one might say that the origins of Iranian festivities may be sought in their beliefs and traditions.



some thousands of years ago, migrated from the cold northern lands to the warmer southern areas through Jaxartes and Oxus and gradually settled throughout the Iranian plateau. These tribes were skilled herdsman and horsemen and along with their civilization developed good agricultural skills. "Because their livelihood was heavily dependent on agriculture, they had developed an extraordinary respect for the land, so they worshiped all natural phenomena that affected their agricultural lifestyle. They worshiped divinities such as Mithra, god of light; Indra, god of rain and thunder; and Varuna, god of blue skies" (Frye 21).

Before Zoroaster, Iranians worshiped nature and many gods, each represented one

of the natural phenomena such as the sun, blue skies, thunder, lightning and the like.

They worshiped their gods at social gatherings usually held at the time of the commencement or conclusion of an agricultural event such as the time of sowing, harvesting and moving their herds and flocks to the winter pens, which related to the position of the sun relative to the earth. These agricultural milestones typically culminated in festive celebrations.

It was Zoroaster who invited the people to worship the only God "Ahura-Mazda" meaning the "Lord of Wisdom and Knowledge" (Pourdavood 1/35). Other gods thereafter lost their original significance and found new functions in Avesta. Some of them like Div, the greatest god of the previous era became symbols of harm and evil and were recognized to be the creatures of "Ahriman"; others became the angels of Ahura-Mazda and each was praised in his/her own "Yasht" or praising piece of Avesta. Each of these Yashts was recited to praise the angel on the day named

after that particular angel.

"Haftpareh" or "Seven Sections," the next oldest part of Avesta after Gathas, refers to the sun as the eye of Ahura-Mazda. This statement of Haftpareh points to the fact that new ideas cannot easily or completely replace old concepts. Therefore, old and new concepts mingle in parts to develop a new one out of the two. This might well explain the reason for the presence of the names of the kings of Pishdaudi and Kiani (two mythological prehistoric Iranian dynasties) as well as the names of angels in Avesta, the angels who were gods and goddesses in the pre-Zoroastrian era.

In the beginning, these celebrations were prayers for a better harvest. As a result of the teachings of the Prophet Zoroaster, contact with other cultures in the region, and the development of science, mathematics and astronomy, new dimensions were added to these festivities, followed by the creation of charming myths about the creation of the material world and humanity. Recognizing the importance of nature and the need of people to continue

living in harmony with nature was one of the major reasons for the emergence of NoeRooz and other Iranian festivities. Avesta, one of the most cherished resources of Iranian (Persian) culture, reflected on this idea and by its teachings provided appropriate guidance for the preservation of nature and the environment...

The names of NoeRooz, Mehrgaun and other Iranian celebrations are not found in Gathas, which is composed of celestial poems attributed to Zoroaster himself. Nor are they in other parts of Avesta, which were developed later, but it contains the names of six religious celebrations whose times coincide with either the beginning or the end of seasonal agricultural activities. However, in the pre-Zoroastrian part of Avesta, the names of the kings that are related to NoeRooz, Mehrgaun, and other Iranian celebrations are recorded.

The Zoroastrian religious celebrations are called Gauhanbar, that show how the original and natural festivities transformed to religious celebrations. The period of time for each of these religious celebrations is five days (quintet). They are: between 10-15th of Ordibehesht, which corresponds to April 30th until May 5th; 10-15th of Tir/July 1-6th; 25-30th of Shahrivar/September 1-6th; 25-30th of Mehr/October 7-12th; 15-20th of Dae/January 5-10th and



Artwork by Artist Nasser Ovisssi

finally the last five days of the year (Panjevah, meaning Good-Quintet)/March 16-20th, respectively. According to Avesta, creation by God (Ahura-Mazda) took place in five phases during one year and at the conclusion of each step of creation the above-mentioned five days were celebrated. As it is, each of these occasions coincides with an agricultural and animal husbandry event. The first period corresponds with the reproduction of domestic animals and milk

production; followed by harvesting wheat and fruit; return of domestic animals to their winter pen; and finally planting trees and sowing for next year's harvest. Therefore, it may be concluded that, although the spiritual and religious celebrations of Gauhanbar are based on the story of creation of Zoroaster, they take their root from social experiences and beliefs of the agricultural society of Iran, which existed before Zoroaster.

On the other hand the philosophy behind NoeRooz, Mehrgaun and other Iranian (Persian) celebrations was developed on the principles of Avesta, although the origin of these celebrations is prior to Zoroaster.

The names of Iranian celebrations such as NoeRooz, Mehrgaun, Tirgaun, Sadeh and other festivities are not found in Avesta along with the myths of kings. The names of these festivities were either in the lost sections of Avesta and are not available to us or more likely, they were developed gradually with each seasonal festivity and were recorded later with those proper names while attributing their backgrounds to one or two popular kings' stories. It seems that the stories were especially more embellished and recorded during the Sassanian era which became the source of information for Iranian and some Arab poets and writers who lived after the Arab Invasion of Iran.



Pars Mass Media, Inc. P.O.Box 455, Westwood MA 02090

AZADI

No 2, Vol.15 ; 21 March., 2024 . Published by Pars Mass Media, Inc.



Artwork by Iranian Artist Nasser Ovissi. NoeRooz starts at the first second of Spring. This year, Noerooz 1403, coincides with Iran's horizon Wednesday morning March 20th 06:36:26. And in Eastern part of the United States on Tuesday, March 19th 2024, at 11:06:26 pm (pp 2-5 & 9-10 English Section)